

شام کا بل

وداع با اسلحه

د آسیایی زمریانو و روستی نسل ...

رفیق صادق کمیدین معروف...

Ketabton.com



دوا بلاغیه حکومت جمهوری افغانستان

ابلاغیه اول

از مدتی به اینطرف حکومت پاکستان غیرعادلانه و یکجانبه ادعا میکند که افغانستان درامور داخلی پاکستان مداخله میکند. حالانکه دسیسه‌ای در افغانستان کشف میگردد که نظریه دلایل قوی تحریکات پاکستان در آن دخیل است بحیث حکومت یک مملکت صلح دوست که غیر از صلح در وطن خویش و در منطقه و در جهان چیزی نمیخواهد جدا خواهش میکند تا حکومت پاکستان بار دوم به اینگونه اعمالیکه منجر به برهم خوردن صلح منطقه و بالاخره صلح جهانی میگردد اقدام ننماید.

ابلاغیه دوم

از چندین به اینطرف دسته‌آزادان عیون بضمین نظام جمهوری برای برهم زدن امنیت و از بین بردن نهضت انقلابی وطن پرستان تشکیل جلسه میدادند و در میان انقلاب بانام برده باری و حوصله متوجه اوضاع این خائنین بودند. خوشبختانه و موقفانه ایشان را با تمام اسناد و شواهد دستگیر نمودند. با اینکه تمام مردم افغانستان و قریب به نام از حامیان از جناح برده بشود چهره‌های این اشخاص در مقابل چشم‌های شان نمودار میگردد. اما برای اینکه خویشتن از حقیقت واقف گردند این اشخاص عبارتند از: محمد هاشم مینودوال، خان محمد والی اسبق ننگرهار، دگر چترال منقاع عبدالرزاق بایکتمداد اشخاص دیگر که روز پنجشنبه گذشته به امر حکومت گرفتار شدند.



کابل ۲۶ سنبله (ب): مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که شایعاً محمد سلطان سفیر کبیر ینگله دیش در کابل اعتماد نامه خود را ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۵ سنبله بحضور شایعاً محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تقدیم کرد. مطابق به یک خبر دیگر شایعاً محمد سلطان سفیر کبیر ینگله دیش در کابل دیروز پیغام

بر اساس فیصله کمیته مرکزی عجلتادوره خدمت زیر بیرق برای فارغان صنوف ۱۲ یکسال است

کابل ۲۶ سنبله (ب): کمیته مرکزی دولت جمهوری افغانستان تحت قیادت شایعاً محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل جلسه داده ضمن واریسی امور دیگر در مورد دوره خدمت زیر بیرق فارغان صنوف ۱۲ مکاتب مرکز و ولایات چنین فیصله نمود که عجلتادوره خدمت و تنفیذ قانون جدید مکلفیت فارغان موصوف دوره خدمت مقدس زیر بیرق برای مدت یکسال تحت لوای جمهوری افغانستان سپری نمایند.

دولت رئیس اوصدراعظم به مشری مرکزی کمیته ته دمنی معرفی و پادانی کری .

کابل دوی ۲۹ (ب): داطلاعا تواد کلتور وزارت دولتی مطابقاً اود پوهنی د مطبعی مسووبینو او کارکو دوی نظام دزعیم اومؤسس شایعاً محمد داؤد اود مرکزی کمیته دمحترمو لایو حضور ته معرفی و پادانی کری اود هغو په ترڅ کی یی دپنجشنبی دورځو دغرمی له دوروسته رخصتی اود کورنیو لرونکو کارکو د کورون دسیمی دزیاتوالو له امله دخپلی مننی مراتب څرگند کړیدی .

همدارنگه هغوی په خپلو معروضو کس دجمهوری دولت درنيس په قیادت او مدیریت لارښوونو د لوی خدای له دربار ته دگوان هیواد اود تیا غوښتنی اود دوی دبریالیتوب غوښتنی یی کړیده .

سهمیه زمینی وفضایی حجاج په ولایات ووزارت های مربوطه ابلاغ شده است .

کابل ۲۸ سنبله (ب): یک منبع اداره عالی اوقاف وزارت عدلیه دیروز خبر داد که سهمیه فضای و زمینی حجاج از طرف مجلس عالی و وزارت تعیین گردیده و ولایات و وزارت های مربوط سهمیه شان ابلاغ شده است . مراجعین عندالموقع بولایات و وزارت های مربوطه سهمیه مراجعه نمایند .

دهیواد پر مختیا په ساتنه کی دجمهوری نظام دهیلو سره سم برخه وا خستل .

گردیز دوی ۲۶ (ب): دپکتیا ولایت دپوهنی زده کونکو او ځوانانو دافغانستان دجمهوریت دمرکزی کمیته ددی پریکړی هرکلی کړیدی چه ددولسو ټولگیو فارغان دی دافغانستان دجمهوری بیرغ لاندی یو کسال دمکلفیت دوره تیری کړی . یوشمیر ځوانانو په گردیز کی دباخترنمایندته دپوی مرکی په ترڅ کی وویل مونږ وظیفه لرو چه دهیواد په پرمختگ اود وطن په ساتنه کی دافغانستان دجمهوری نظام دهیلو سره سم برخه واخلي .

اخلالگران در محکمه نظامی محاکمه خواهند شد

کابل ۳۰ سنبله (ب): کمیته مرکزی جمهوری افغانستان تحت ریاست شایعاً محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل جلسه داده چنین فیصله نمود: محاکمه کسانی که با اخلال و برهم زدن امنیت داخلی و خارجی دولت جمهوری افغانستان تشبیه و رزند، مرتکب چه عسکری باشد چه ملکی در دیوان حرب عسکری اجرائی یابد .

په هیواد کی دخارویو حلالول کم شوی دی په هفته کښی ه ازره خاوری ترپخوا کم حلالیږی .

کابل دوی ۲۷ (ب): په رسمی ادارو کی په هفته کی دری ورځی دغوښی دته خوړلو په باب دجمهوریت دمرکزی کمیته دپریکړی اود هیواد دخلکو لخوا دناوړه هرکلی په اثر په ټول هیواد کی دخارویو حلالول لږ شوی دی .

یوی اټکلی احصایی له مخی چه دباخترنمایندگانو له ټول هیواده اخیستی ده اوس په هفته کی پنځلس زره خاوری چه په هغوی غوایی پسونه اووزی شاملی دی لږ حلالیږی .

دخلکو دپریکړی په اثر دغوښی په خوړلو کی دیادونی وپلروالی راغلی دی .

دکابل دمنلځ پوی منبع وویل ددغی موسسې ورځنی لکښت اته تنه غوښه ده چه له ۲۵ تنه لږ دیږی شو پوری دغوایانو اود ۲۵۰ پسونو له حلالولو څخه لاس ته راغی . دغه ارقام ثابتوی چه یوازی دکابل دمنلځ په هفته کی نژدی ۷۵۰ پسونه اوڅه زیاد اوکم ۹۰ غوایان سمولی دی .

یو خبروایی چه دچوزجان ، کندز او بغلان دولايات او دکتواز د لوی ولسوالی مامورین اوڅلک چمتو شوی دی پخپله کورو کی په هفته کی دری ورځی غوښی له خوړلو به ډډه وکړی دولاياتو خلکو د دولتی وایرولخوا دغوښی دته خوړلو په باب دمرکزی کمیته دپریکړی د هرکلی په ترڅ تصمیم نیولی دی چه دخارویو دپریږد اوزیاتیږدو په غرض به هفته کی دری ورځی غوښه ونه خوړی .

دیاندنیو چارو دوزارت مامورینو هم دجمهوریت دمرکزی کمیته دروښانه فکر او درضاکارانه روحيی په پیروی سره تصمیم نیولی دی چه دهیواد دعامة گټو اود اقتصاد دحالت دښه والی په غرض په هفته کی دری ورځی په خپلو کورو کی غوښه ونه خوړی .

همدغه راز دگرځندوی مربوطو مامورینو مستخدمینو موټر واناو اومخا نیکانو پرون تعبد وکړی چه دمالداری دحمایه اودهیواد اقتصادي بنسټ د ټینګښت په غرض دشنبی دوشنبی اوچارشنبی په ورځو کی غوښه ونه خوړی .

شرح روی جلد :

علی شاه رشیدی قهرمان شنا

بناغلی محمدنعیم

نماینده مخصوص و فوق العاده رئیس دولت

برای یک مسافرت رسمی عازم دهلی گردید

کابل ۲۹ سنبله «ب»:

بناغلی محمدنعیم نماینده مخصوص و فوق العاده بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم برای یک مسافرت رسمی امروز صبح توسط طیاره عازم دهلی گردید. بناغلی محمدنعیم طی این مسافرت بسازعمای هند، ملاقات و مذاکراتی انجام خواهد داد. دوکتور محمدحسن شرق معاون صدراعظمی، اعضای کابینه، دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز، بناروال کابل و بناغلی مهتا سفير کبير هند در کابل برای وداع در میدان هوایی حاضر بودند. بناغلی عبدالله معین سیاسی و زارت امور خارجه در این مسافرت با بناغلی محمد نعیم همراه میباشد.



بناغلی محمدنعیم نماینده خاص و فوق العاده رئیس دولت و صدراعظم قبل از عزیمت جانب دهلی جدید در میدان هوایی بین المللی با عده از وداع کنندگان

در بیست و هشتمین مجمع عمومی م.م.

عبدالرحمن پژواک هیات افغانی را ریاست میکند.

تحت ریاست بناغلی عبدالرحمن پژواک سفير کبير افغانی در بین در بیست و هشتمین جلسه مجمع عمومی موسسه ملل متحد که قرار بود دیروز در مقرآن موسسه در نیویارک آغاز گردد اشتراک میورزد.

اعضای هیات افغانی عبارت اند از: بناغلی عبدالصمد غوث مدیر روابط بین المللی و ملل متحد وزارت امور خارجه نائب رئیس هیات افغانی، دوکتور عبدالفرید رشید مدیر روابط اقتصادی وزارت امور خارجه، بناغلی محمد صدیق سکرتر اول سفارت کبرای افغانی در واشنگتن، بناغلی میر عبدالوهاب صدیق سکرتر اول نمایندگی دایمی افغانی در ملل متحد، بناغلی عبدالاحد ناصر ضیایی عضو مدیریت عمومی دفتر وزیر امور خارجه، بناغلی عبدا لمجید عبدالرحیم غفورزی آ تشه های نمایندگی دایمی جمهوریت افغانستان در ملل متحد.



بناغلی عبدالرحمن پژواک

سنگ تهاداب مسجد

مجنون شاه در محوطه صدارت گذاشته شد

تهداب بنای موجوده مسجد پلخستی را گذاشتند دوکتور شرق علاوه کرد ایمن تصادف نه، بلکه اراده وعزم رهبر بزرگ ماست تساه تهاداب اولین ساختمان پروژه های ساختمانی وطن را از بنای مسجد شروع نمایند.

دکتور شرق در اخیر افزود امیدوار یم خدای بزرگ و توانا مارا یاری نماید تا تحت قیادت رهبر متدین خود در راه اعتلای مردم کشور از هیچ گونه سعی و کوشش دریغ نمایند.

در ختم بیانات معاون صدارت وزیر اطلاعات و کلتور یوهاند دکتور نوین گفت: مایه افتخار است که در روشنی رژیم نوین ما امروز به سلسله عمران و آبادی کشور اولین سنگ تهاداب از عبادتگاهی گذاشته میشود که در آن درس ایمان و عقیدت به توحید وحدت تعاون از خود گذری، برادری، راستی و راستکاری و وطن پرستی که از اصول مقدسه اسلام است داده میشود.

بعد از وجود آمدن جمهوریت در افغانیستان تهاداب اولین ساختمان پروژه های ساختمانی و طن از بنای مسجد آغاز گردید. خدمت صادقانه به خلق جزئی از عبادت به پروردگار بی همتا است.

سنگ تهاداب مسجد سید مجنون شاه در محوطه صدارت عظمی بعد از تلاوت چند آیت قرآن عظیم الشان قبل از ظهر روز ۲۸ سنبله توسط داکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی گذاشته شد.

قبل از تهاداب گذاری دو کتور شرق ضمن بیانیه گفت افتخار دارم که بعد از وجود آمدن جمهوریت در افغانستان سنگ تهاداب مسجدی دایمی گذارم که آبادی آن از آمال و آرزو های



بناغلی داکتر محمد حسن شرق معاون صدارت در حال گذاشتن سنگ تهاداب مسجد مجنون شاه

قلبی تمام مردم افغانستان و اراده نیک رهبر بزرگ رئیس دولت جمهوری بنا غلشی محمدا و در چشمه میگرد اولین بنا یمی است که اساس آن بعد از اعلام جمهوریت ریاست گذارده میشود.

دوکتور شرق اضافه نمود سالها قبل آوانیکه بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم عهده صدارت را ایفا می نمودند

در مراسم تهاداب گذاری دکتور غلامسخی نورزاد بناروال کابل نیز حاضر بود.



شماره ۲۷ شنبه ۲۱ سنبله ۱۳۵۲ - ۲۵ شعبان المعظم ۱۳۹۳ - ۲۲ سپتمبر ۱۹۷۳

نظام جمهوري ماییدار است

اگر غم لشکر انگیز دکه خون عاشقا نریزد
من وسای بهم سازیم و بنیادش براندازیم
«حافظ»

مردم با انقلاب کردند و فرزندان رشید افغان بساط فرسوده رژیم شاهی را برچیدند و لوی پر شکوه جمهوری را در کشور برافراشتند.

نظام جمهوری مستقر شد و مردم از دل و جان در پذیرش و تحقق آرمان های عالی آن ابراز فداکاری و شادمانی کردند.

نظام جمهوری افغانستان در حالیکه الفتات کلی خویش را در امر ساختمان کشور و ایجاد زمینه های سیاسی اقتصادی و اجتماعی حیات ملی معطوف کرده است با درایت کامل متوجه امنیت کشور نیز میباشد زیرا برای تحقق آرمانهای عالی جمهوری و به ثمر رسانیدن آرزو های بزرگ ملی آرامش و آسایش ملی نیاز مبرم است.

در این میان یکمده عناصر ارتجاعی و خلائگران که آرامش ملی را قربانی بهره برداری شخصی میکردند نیز تلاش نمودند تا نظم و امن عامه را برهم زنند و بساط منحوس سودجویی و منفعت پرستی خویش را بگسترانند اما دیدگان بیدار پاسداران نظام جمهوری و سرسپردگان راه انقلاب، این تلاش آنان را در نقطه خفه کرد و خائن را با اسناد و مدارک الزام شان گرفتار نمود.

مادر حالیکه دست این پاسداران رژیم جمهوری را با صمیمیت می فشارد و یس بدشمنان امنیت کشور و آثانی که با آسایش و آرامش مردم افغانستان بازی میکند اخطار میدهد که بازی با امنیت و آسایش مردم افغانستان، در واقع بازی با سر نوشت خود شان است!

دجمهوری نظام په رڼا کښی

د افغانستان د نوی جمهوري نظام دغوښتنو او اساساتو په پیروی چه هدف یی خلکو ته خدمت اوږدوی د مشکلاتو له منځه وړل دی، د هغو کتور و اقداماتو په لړ کښی چه نوی رژیم له تاسیس نه تر اوسه پوری شویدی، یوه هم تیره هفته کوږون لرونکو اود کابل ښاریانو ته دارزاقو او عامه اړتیا ودریاست له خوا دغوږیو دوشلو دپاره دیوه غوره تصمیم نیول و.

همدغه راز دارزاقو او عامه اړتیا ودریاست اود سپین زر شرکت دغه تصمیم چه سر له همدغی هفته څخه د کابل ښاریانو ته غوړی ویشی، د پورتنی اقدام په تعقیب یو ثبت حرکت گڼل کیږی.

دغه تصمیمونه په دی وخت کښی چه له یوی خوا دروژی مبارکه میاشت را نژدی کیدونکی ده او له بلی خوا په بازار کښی دیوسمیر محتکرینو او منفعت غوښتو تکیو سوداگرو د ناوړه تشبث په وجه دغو پیسو کموډاو د هغی دبی جگوالی محسوس و اود خلکو د شکایتونو سبب شوی و ډیر پر خای او مقول دی.

زمونږ دخوان جمهوري دولت دکار په پروگرام کښی د اقتصادي او اجتماعي اصلاحاتو د راوستلو دپاره د محتکرینو او قاچاقبرانو سره مبارزه، له مهمو اهدا شوو څخه ده، نوڅکه هر ناوړه حرکت اود عامه گټو په ضد هر گام چه د محتکرینو اود پولونی او اقتصاد د مفسد و غیاصرو له خوا پورته کیږی د دولت له خاورونکو او پلټونکو سترگو څخه پټ نشی پاتی کیدای اود قانون او عدا لست منگولونه سپارل کیږی.

څکه اوس هغه وخت تیر شویدی چه کسبی محتکرین د پټولو اشخاصو تر خا وځی او لاږېدونی لاندی د دنگارتک نقابونو تر شا پولنی شتمنی لوټه اوتالا کړی او خپل مغونه په دغو نقابونو کښی پټ وساتلی شی.

مونږ یقین لرو چه کوږون لرونکو او خلکو ته دغوږیو عادلانه ویش، هم ددوی دپاره زیاتی آسانتیاوی پیښوی او هم ددغه اقدام په پوره عملی کیدو سره، محتکرین پخپلو مغو نو خپره خوری اود غوږیو نرخ په بازار کښی ښکته کیدو تکی دی.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خو یسرا تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

نامه به مدیر

ښاغلی مدیر

دراړین فر صتی که کشور ما پیش از هرا مر
دیگری برای تحقق بخشیدن آرمان های
بزرگ ملی در پر تو نظام جوان جمهوری
به سعی همه جانبه کافه افراد نیازمند است
دیده میشود که عده ای از وطنفرو شان به
منظور استفاده های شخصی دست به اعمالی
می زنند که در آن تنها و تنها مفاد شخصی
و سودجویی را در نظر دارند

برای اینکه اشخاص مهم اینست که
با انجام دادن اینگونه اعمال آرامش و
آسایش هموطنان ایشان بر هم بخورد.
در تمام دنیا اشخاصی را میتوان سراغ
کرد که بخاطر مفاد شخصی خود روی یک
سلسله قوانینی پا می گذارند و بخاطر
منفعت خود سبب بدبختی کثیری از مردم را
فراهم میسازند. اما اینگونه اشخاص با
اشخاصیکه بخاطر منافع خود از منافع ملی
چشم می پوشند فرق داری به صراحت باید
بگویم که در حصه این چنین اشخاص منفعت
پرست که بخاطر خواسته های شخصی
خود امنیت عامه را در مخاطره می اندازند.
هرچه زود تر اقدامات بعمل آید زیرا با
ریشه کن کردن فعالیت های این نوع اشخاص
و مجازات آنها دیگران نیز عبرت خواهند
گرفت.

ما بیداری و درایت حکومت جمهوری را
در زمینه تامین آسایش و امنیت عامه می
ستائیم و امیدواریم هموطنان عزیز ما
بتوانند در پرتو نظام مترقی جمهوری و
آسایش و امن عامه به خدمات وطنپرستانه
خویش ادامه بدهند و در عمران افغانستان
نوین سهم تاریخی خویش را ادا کنند.

محمود

ژوندون

ژوندون مجله خانوادها

ژوندون هر هفته با مطالب

نو و خواندنی راپورتاژها

و مضامین علمی و هنری

منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر

هفته این دانش خود

ببفزائید.

اشتراک ژوندون درشش

ماه دوم سال بنفع شما

است.

در بیست و هشتمین دوره اجلاسیه مجمع

عمومی ملل متحد

محمد بشیر رفیق



تریگول



هامر شیولد



اوتانت



والد هایم

صفحه ۸

جنگ های محلی و بین المللی متحد زیاده چلوگیری کرده است در زمینه کمک به مردم نادر جهان و همچنان فراهم آوردن قرضه ها و مساعدت ها برای ملل در حال توسعه نیز به موفقیت های زیادی نایل آمده است چنانکه از طریق امداد تخفیفی این موسسه به تنهایی پیش از ۲۵۰ میلیون دالر سالانه کمک میکند.

همچنان در بسیاری از مسائل دیگر جهان و رفع بحران ها این موسسه به موفقیت هایی نایل آمده است اما در مسائل داغ جهان مانند مساله شرق میانه و برخی مسائل دیگر که پای منافع بر قدرت های دارای صلاحیت ویتو شامل است این موسسه جهانی نتوانسته است راه حلی پیدا کند و حتی فیصله نامه های آن عملی نشده است که از آن فیصله نامه مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ راجع به مناقشه عرب ها و اسرائیل میتوان نام برد.

جنگ بزرگ ویتنام در اثر ممانعت اتحاد شوروی و آمریکا اساساً درین موسسه جهانی راه نیافت و مورد بحث قرار نگرفت.

همچنان مسائل داغ دیگر مانند سیاست

تبعیضی افریقای جنوبی رودیشیا و ظلم و بیداد پرتگال در مستعمرات افریقای آن نتوانست از طرف این موسسه حل گردد.

کورت والدهایم سرمنشی ملل متحد در پاریس که برای این دوره از جلسه مجمع ملل متحد تهیه دیده بازممانده گذشته مسائل داغ جهان را شرق میانه، افریقا تبعیض نژادی قبرس و چند موضوع دیگر و نمود کرده است.

کورت والدهایم قبل ازین دوره اجلاسیه مجمع عمومی مسافرتی به کشورهای عربی و اسرائیل نمود ولی از آغاز میدانست که این سفر او متمرکزی نمی شود لاجرم پیوسته اظهار داشت که این سفر جنبه کسب معلومات دارد لهذا موضوع شرق میانه یکی از موضوعات عمده در را پور کورت والدهایم است.

ولی یافتن يك راه حلی درین مورد بعید به نظر میخورد با اینکه در روابط بین قدرت های بزرگ طی چند سال گذشته بهبودی زیادی حاصل گردیده که شمول دو آلمان درین موسسه

جهانی نتیجه منطقی آن است ولی در مسائل داغ جهانی هنوز اختلافات عمده بین آنها وجود دارد که بیشتر از ایدئولوژی و مرام و اهداف مشخص آنها آب میخورد.

داشتن حق ویتو به قول اکثر ناظران سیاسی و عدم تساوی بین اعضای شورای اقتصادی و اجتماعی موسسه متحد بیشتر تصمیمات این موسسه را به نفع این قدرت های چرخانده ولی درین دوره از اجلاسیه ملل متحد که بعد از کنفرانس الجزیره دایر شده است کشورهای غیرمنسلك نقش حساسی را بازی خواهند کرد اما تصمیمات این مجمع جنبه سفارشی دارد و باز هم باید مسائل داغ در شورای امنیت حل گردد که در آنجا صاحبان ویتو قدرت اساسی را در دست دارد.

اتحاد شوروی راجع به این دوره از اجلاسیه مجمع عمومی اظهار خوشبینی کرده است و همچنان برخی دیگر از دول بزرگ امیدوار هستند درین دوره تصمیمات سودمندی اتخاذ گردد.

ولی یافتن راه حلی برای مسائل داغ جهانی ازین مجمع درین دوره بعید به نظر میرسد و باید دید که در انجام این جلسات چه نقشی برای مردم جهان حاصل خواهد شد.

دادند و اصول و مرام های آن را پذیرفتند. و سرانجام پس از کنفرانس های متعدد دیگر که در آن چین و اتحاد شوروی نیز اشتراك کردند و از آن جمله معروفترین کنفرانس آن بنام «دمبارتن اوکس» در اکتوبر ۱۹۴۴ شهرت دارد.

در ماه جون ۱۹۴۵ پنجاه و دو ملت در کنفرانس سان فرانسسکو طرح منشور ملل متحد را ریختند و بتاريخ ۲۶ جون منشور آن را امضاء کردند برخی از ممالک که نتوانستند این منشور را در سان فرانسسکو امضاء کنند بعداً آنرا قبول کردند بدین ترتیب هسته موسسه را گذاشتند که چشمه مردم جهان پسوی آن دوخته شد. زیرا در دیباچه منشور ملل حفظ صلح و امنیت بین المللی انکشاف روابط دوستانه ملل تأمین همکاری بین المللی در حل مسائل اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و بشری بین المللی و تحصیل احترام به حقوق و آزادی فردی بچشم میخورد. اینک موسسه ملل از روز تاسیس تا امروز

طی هفته گذشته بیست و هشتمین دوره اجلاسیه مجمع عمومی ملل متحد در مقر آن موسسه آغاز یافت و در نخستین جلسه آن بعد از انتخاب لئوپولد وینیس رییس مجمع دو آلمان یعنی جمهوری اتحادی آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان به عضویت موسسه درآمدند و همچنان کشور تازه به استقلال رسیده بهاما عضویت این موسسه جهانی را بدست آورد.

در اجندای بیش از یکصد فقره ای این مجمع مسائل زیادی شامل است که روی آن کشمکش های زیادی صورت خواهد گرفت کشمکش های که باروحیه زمان تاسیس این موسسه متفاوت است.

وقتی جنگ جهانی دوم با شدت جریان داشت و آلمان نازی پیهم به اشغال کشور ها میپرداخت در ۱۴ اگست ۱۹۴۱ ایالات متحده آمریکا و انگلستان در فکر صلح افتادند



چقدر درنیل به این ارمان ها و آرژو ها و هدف ها موفق بوده است سوالی است که باید آن را در لایله روی داده های جهان درین دوره مطالعه کرد.

موسسه ملل متحد در یک موضوع که ایحای استعمار و به استقلال رساندن کشور های جهان است ناکند زیاد موفق بوده است زیرا امروز بیش از ده کشور عضو آنرا مستعمرات سابق دول بزرگ جهان تشکیل میدهند. همچنان این موسسه جهانی چند بار از بروز

صلحی که بعد از هر جنگ بصورت طبیعی به وجود می آید و طی جلساتی راجع به اصول اولیه صلح که بعد از بنام «منشور اتلانتیک» معروف گردید موافقه کردند سپس در اول جنوری ۱۹۴۲ بیست و شش ملت تعهد کردند تا کشور های محور را شکست بدهند و منشور اتلانتیک را قبول نمایند.

در اعلامیه این کشور ها برای اولین بار نام «ملل متحد» ذکر شد. بعداً ۲۱ کشور دیگر نیز به این منشور علاقه مندی نشان



مردم مقر موسسه ملل متحد در نیویارک

شماره ۲۸

وندون

اسلام و زندگی

خانواده

بقلم: هبا

اعمال می‌کرد ولی بیکی از آن دو، قدرت هرج و مرجی در قلمرو قدرت خانواده کسی بیشتری در حکومت خانواده داده نشود. غرض وجود خواهد کرد و دلیل اینکه قدرت عالی‌تر و بیشتری برود داده شده است اینست که شوهر خرج و مصارفی برای زن تهیه می‌دارد و در پیراهن مکلفیت عام و تمام‌برایش داده شده، طوریکه فرد مسئول تهیه و تدارک وسایل زندگی بوده و حتی در صورت عدم پرداخت شوهر برین مسأله تسل از طرف شریعت اسلام محکوم می‌گردد لیکن بر خلاف زن که از این مسوولیت و مکلفیت از نگاه قانون اسلام نمی‌باشد، از اینرو خیلی ها از انصاف به‌بعد نخواهند بود اگر در صورت لزوم، نفوذ معقول شوهر بر زن بیشتر باشد در اسلام کارها و وظایف هر یک از شوهر و زن کاملاً مشخص و جداست و هر کدام موظف بکارهای هستند که با فطرت و طبیعت ایشان تناسب و توازن فق بیشتر دارد. سرور از جهت ساختمان بدنی و مزاج و بنیه بر زن رجحان دارد و قادر است سختی و مشقت‌های زیادی را تحمل نمود. با خطرات بزرگتری مواجه شود. از جانب دیگر زن نیز از نگاه خصایص و صفاتش مانند عشق، محبت نسبت به مردم و تربیت و برتری دارد. با سایرین این خصایل و خصوصیت ها تقسیم‌بندی در انجام کارهای زندگی وجود دارد مرد ها بخاطر داشتن قدرت بدنی بیشتر شایسته ترند تا در میدان مبارزات و حركات طاقت فرمای زندگی وارد شوند و با مشکلات سخت و نا هموار روبرو گردند و حاصلی بدست آورند و زن به دلیل دارا بودن محبت و عواطف سرشاری برای تربیت فرزندان یعنی برای بارور ساختن نسل های نخستین اجتماعات بعدی و منظور متعدد ساختن آنان برای انجام بزرگتر یمن اعمال اجتماعی، مناسب تر دانسته شده اند باید متذکر شد که این تقسیم مفهوم آنرا ندارد که زن کاملاً محروم از انجام کارهای دیگر میباشد زن با استعداد شگرف خود بهمه فعالیت های ملی جامعه مسلمان میتواند دست بزند.

در تاریخ اسلام مشاهده میکنیم که مواظبت از فرزندان و پرستاری آنها مانع آن نبود که زنان بتوانند بسیار جد بروند در میدان جنگ با سر بازان ملحق شوند و وظایف زیادی را در میدان جنگ از قبیل پرستاری مجروحین و حمل و نقل آذوقه بیرون بردن بقیه در صفحه ۶۲ ژوندون

یکدیگر مقدر نیست. در نظام اجتماعی اسلام شخصیت زن و شوهر ش مستهلك نمیشود و در حالیکه زن هیچ يك از حقوقی را که يك عضو اجتماع مالك است از دست نمیدهد بلکه زندگی و توشش مسئولیت های جدیدی را که با خود حقوق جدیدی را نیز همراه دارد موجب می‌گردد در نگاه اسلام خانه در تشکیلات ملت و جامعه واحد نخستین است و همانطوریکه در تشکیلات ملای و سمیت بایستی کسی وجود داشته باشد که حد اقل قدرت و تسلط را اعمال نماید. تشکیلات کوچک خانه نیز به يك همچو ترتیب و نظام شبیه نیازمند است خانه بنیاس کوچکتر، دولتی است که در آن قدرت بوسیله شوهر و زن هر دو بعد زیادی

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

بقلم: ابلاغ

ابوالحسن اشعری (رح)

یکی از شخصیت های بزرگ اسلام چنان گفت: ابوالحسن اشعری است.

من بعد از تعمیق در قضایای دینی باین رسیدم که مذهب گذشته من در باره اعتزال و پیروی از طبقه معتزله اشتباهی بود که از طرف من سر زده بود اکنون از آن مفکوره بیزاوشدم و از آن حلقه خارج گردیده‌ام. طوریکه ازین جبه بیزاوشدم این جمله را تکرار کرده و «پیراهن مخصوص عر بی» خویش را پاره کرد.

این دانشمند متعق توسط این عمل این حقیقت را بهمان آورد که هر گاه بطلان يك مفکوره ثابت گردد میباشد با کمال جرئت در اعلان آن اقدام کرد و از صراحت لجه بدون هراس کار گرفته شود. سویی در پایان حیات خویش این عقیده را به پیروانش تلقین نمود که:

نمی‌توان در موضوعات دینی به حرکت عقلی صرف اتکاء نمود بلکه دائره اصلی چنین موضوعات قرآن کریم و فرمایشات حضرت محمد «ص» است.

بقیه در صفحه ۶۲

مجتهد محروم میباشد. در میان این افراط و تفریط ها، دین اسلام جهت متعادلی را در زمینه در پیش گرفته هر دوی این افراط و تفریط را نمی پذیرد و ورد میکند حضرت پیامبر اسلام طلاق را تجویز کرد و مشروع دانست اما آن را دوست نمیداشت.

اسلام همواره توصیه می‌فرماید تا همراه های ممکنه را که برای ایجاد التیام و توافق مجتهد وجود دارد مورد توجه قرار دهند و دست بطلاق بردن تنها در صورتی است که هیچ وسیله ای برای ایجاد التیام و توافق اخلاقی در دست نباشد و اصل اساسی طلاق در نظر اسلام تصمیمی است مبنی بر اینکه زندگی زن و مرد بعنوان شوهر و خانم با

دانشمندان و جامعه شناسان عقیده دارند که خانه اولین واحد اجتماعی بشریت بوده و میزان خوشبختی انسان تحت شرایط و اوضاع معمولی با مقدار خوشبختی اینکه در محیط خانواده حاکم است يك رابطه مستقیم و نا گسستنی دارد و هر اندازه که نظام خانواده روی پایه های متین استوار گردد پیمان انسداد در ساختمان يك اجتماع مسعود مؤثریت دارد و روی این اساس سیستم اجتماعی اسلام در استحکام و تثبیت ارتباطات میان دو جنس زن و مرد، انقلابی ایجاد کرد طوریکه پیش از هر چیز، زن را فردی آزاد و صاحب صلاحیت شناخت و او را پادان حق مالکیت و تصرف و باقایل شدن حق آزادی در معاملات و وجودی دارای شخصیت مساوی با مرد و انمود کرد و بدین ترتیب مبانی حقوق زن را مستحکم ساخت بنابراین زن دیگر همسر و شریک زندگی مرد بوده نه مال و کثرت وی. انقلاب و تحولی که ناظر احوال اجتماعی زن بود قوتها قبل از امروز توسط آیه مبارکه که افادتا بدینگونه گواه است مردان را از آنچه کسب کرده اند نصیبی و زنان را نیز از ما حاصل کسب شان بهره ای است «به جهانیان ابلاغ گردید».

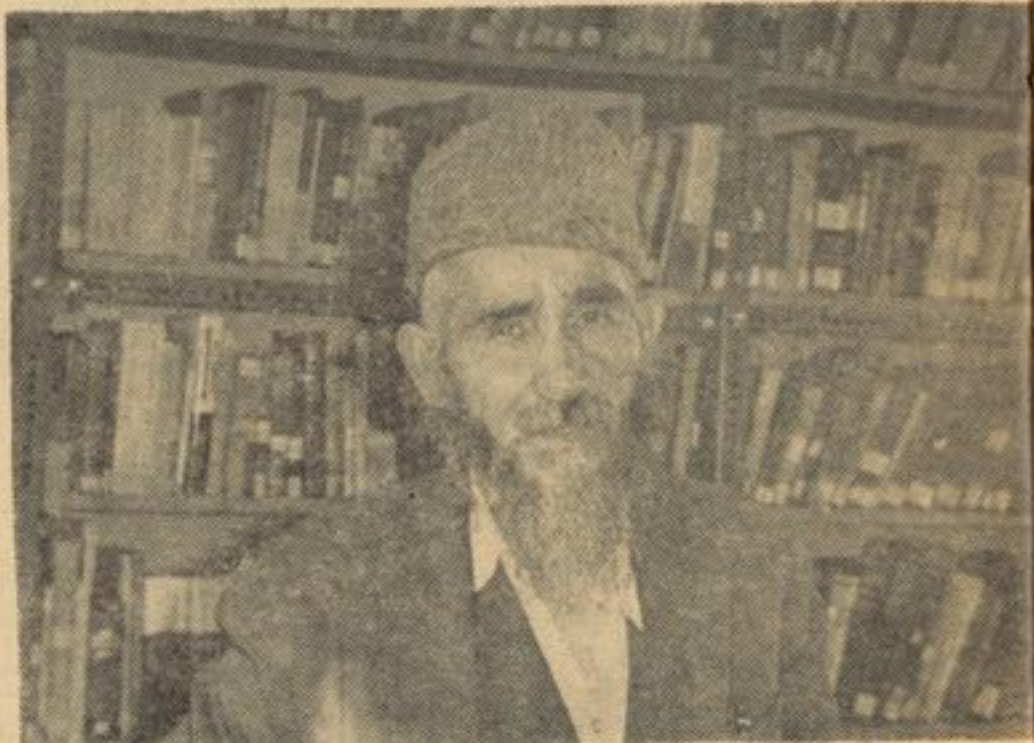
ازدواج با آنکه در دین اسلام فقط يك قرارداد اجتماعی است ولی حقوق و مسئولیت های ناشی از آن برای تأمین سعادت دنیا و بشریت پاندازه ای در خور اهمیت میباشد که درجه خیلی عالی از تقوا و قدسیت بر سر آن است باوصف اینکه عقد نکاح جنبه مذمبی دارد، اما اسلام تشخیص داد که چنانچه ضرورت ایجاد کند در شرایط و احوال استثنایی راه فسخ و حل آن نیز باز بماند و ریشه زنا شوهی در شرایط خاصی گسسته شود. قبل از اسلام، مردم معمولاً در موضوع طلاق بدو جنبه افراط و تفریط حرکت میکردند طوریکه در قانون اهل هند هرگاه پیوند ازدواج عقد میگردد دیگر به هیچ وجه امکان فسخ آن در دست نبود طلاق اساساً مفهومی از خود نداشت.

در قانون یهود نیز حق طلاق از امتیازات مخصوص و منحصر بفرد شوهر محسوب می گردید و این شوهر بود که هر چه میخواست طور دلخواه درین مورد عمل میکرد.

حق طلاق در قانون مسیحیت وقتی تجویز میشود که بی وفائی و خیانت از جانب یکی از دو طرف وجود داشته باشد، ولی پس از آنکه کارزن و شوهر بطلاق منجر شد از ازدواج

خسته مردیکه خستگی نمیشناخت

اظهار نظر چند تن از شعرای معاصر کشور در مورد استاد خسته



خسته عاشق تحقیق و مطالعه بود

با تأسف اطلاع یافتیم که مولانا خسته شاعر نویسنده و خطاط مشهور وطن داعی اجل را لبیک گفت و رهسپار دیار باقی شد. کتاب معا صرین سخنان خسته را همه دیده اند و خوانده اند، کتاب مذکور نشان میدهد که خسته علاوه بر اینکه خودش شاعر بود، شاعر دوست نیز بوده است. مرحوم خسته پسر ملا رستم فرزندان عبدالرحیم بوده قرائت قرآن کریم و حفظ آنرا نزد قاری بابا جان وفاری میرشریف با بیجا پایان رسانیده است. موصوف صرف و نحو و ادبیات را نزد مولانا ابوالعلاء محمد اسمعیل گوهر اوی و خطاطی و خوشنویسی را نزد پدر خود و منشی عبدالغنی دهلوی فرا گرفته است همچنان علم حدیث را از مولانا نورالحسین و چند عالم دیگر فرا گرفته. او شعر و شاعری را از دوران صباوت آغاز کرده چنانچه خودش می نویسد: اولین بیتی که در عالم صباوت گفته ام: گریه این تشویش دارد از خزان پستان ما می کشد لذات شیر ما در از دندان ما دو مجموعه شعر خسته در هند به چاپ رسیده که خودش درین مورد نوشته است: دو گایی از اشعار مرا یکی بعد دیگری از تقاضای عده ای از قدر دانان، مولوی بدالروف جوز جانی بمصرف خود و مصرف باغلی سلجوقی از بودجه سفارت طبع نمودند. مولانا خسته مدتی در هند بسر برد با علما و فضلا معاشرت داشته است. وی در اینجا هم از عایدات خطاطی و کتابت زندگی خود را تأمین میکرد و مرا جمعی برای تعلیم حسن خط داشته است. مولانا در اوایل مردگان ۱۳۱۵ شمسی

ابراهیم خلیل گفت:

سخنی از دکتور

شمع ریز

استاد خسته شخصیت بزرگ علمی و ادبی کشور بود که به حیث شاعر توانا، نویسنده محقق، و خطاط زیر دست، با مساعی خسته تا پذیر خویش خدمات با ارزشی برای مردم کشورش انجام داده است. این مردوار سته و صاحب دل، در گوشه بی نیا زیبا و وارستگیها با همه نیاز مادیها مادی که داشت مدرسه و دبیرستان و دبیرستان بی نیازانه میزیست. شکوه داشت و لسی شکوه نداشت - خسته - بود و لسی - خسته - نبود.

آرزو مند بود دیگران از یاد و پستی معنوی علمی و ادبی وی - بهره هابر گیرند ولی - خودش - کمترین انتظار مسا عد تو کوک از کس و یا مقامی نداشت، زیرا شخصیت درویشانه و معنوی وی - چوگان محدود پستیهای مادی و اقتصادی را نمید پرست و در آن محصور نمیند.

استاد خسته در زندگی احساس خستگی نمیکرد و باتلا شهای خستگی ناپذیر را دشوار خستگیهای زندگی را بدون احساس خستگیها - برد باران - طی میکرد تا اینکه از زندگی خسته شد - اگر چه در زندگی خسته نمیشد - و با همه پایداریها عاقبت از یاد افتاد.

استاد خسته - با معر فی ادب کهن و نوین کشور - و معرفی سخنوران گذشته و کنونی افغانستان - سهم بزرگی در تکامل ادبی کشور - داشته است - که باید از آن با قدر دانی و نکویی یاد آور شد.

در آثار ادبی - خصوصاً سروده های شعری وی - علاوه از نازکی لایهای شاعرانه اندیشه های عرفانی - افکار فلسفی و مطالب علمی - با ویژگی خاصی - جا گرفته است. استاد خسته یکی از شاعران قابل قدر ماست - که فکر و اندیشه دوشعرش در آمیخته است - این آمیزش خیال و فکر - بهترین بزرگترین وسیله ای است - برای - تحول - ارتقا و تکامل ادب و هنر و ساختن آن باد بگر مظاهر مادی و معنوی زندگی - تحول - جهان متحول امروز ی من یکی از شاگردان فیض دیدگان محضر نیک و فقیرانه این استاد بزرگ اندیشه و عالی پندار - فیض هابرده ام - نکته ها آموخته ام - مرگ استاد خسته را فقدان بزرگی میدانم - از خداوند بزرگ - برایش آرامش جاودانی می خواهم

خسته مرد نهایت دانشمند بود، شعر خوش می سرود و خط زیبا می نوشت. بحق میتوان گفت که مرگ اوستایه دردناک ادبی بحساب میرود. او نهایت متواضع راستگو و خلیق بود، بنده باوی همیشه صحبت و معاشرت داشتم و او را مرد پاک طینت و درستکاری یافته بودم قدرشناسی او قابل تمجید است، مدتی در غزنه هنگام مطالعه آثار تاریخی مزار بزرگان بامن همراه بود و معلوماتی بس شگفت در مورد بزرگان غزنه داشت.

محمود فارانی میگوید:

خبر جانگناه و ناراحت کننده مرگ استاد خسته سبب ناراحتی حلقه های علمی و ادبی کشور گردید.

همنگاه دانستم استاد خسته با تواضع و دانایی خاصی از جمع دوستان خود آنسو تر بانهاد، سخت بخود لوزیدم و ناراحتی عجیبی نصیب شد.

زیرا، استاد خسته شاعر بزرگ و توانایی بود و او را بشاید گذار دنیای شعر می توان گفت.

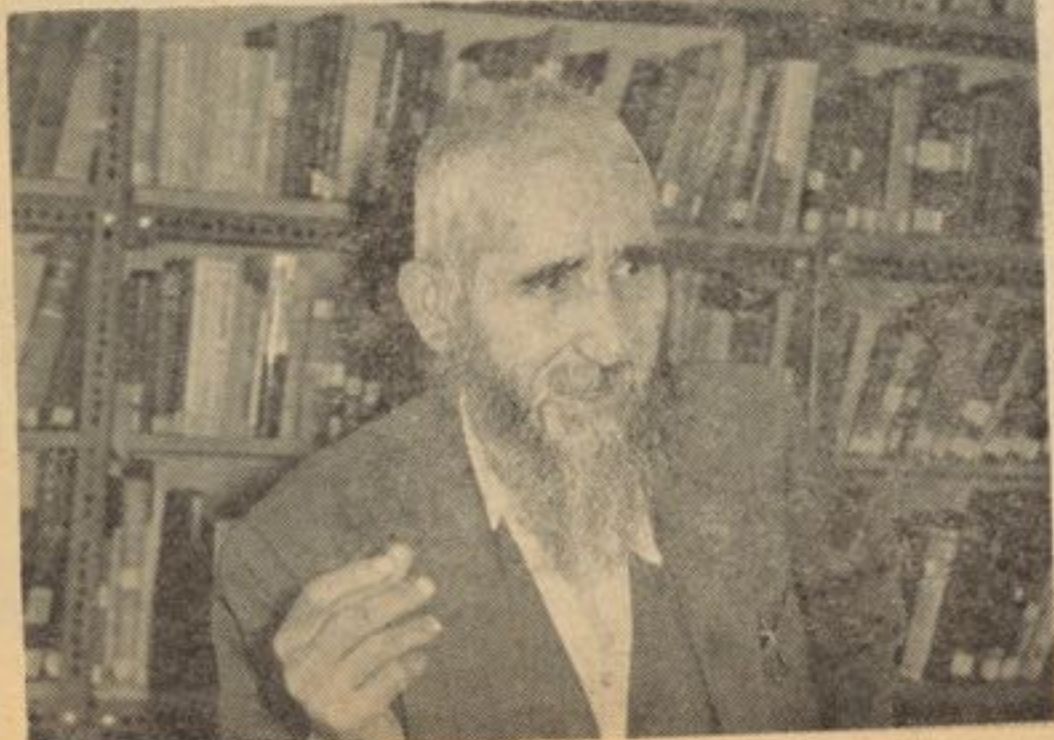
وی در گذشته ها هنگامیکه زمینه چاپ کتاب در کشور مساعد نبود بهترین اثرش را در هند نشر کرد و چون تحفه گرانبها یی بدوستان ادب دوستش اهدا می نمود.

این شاعر وارسته، همیشه درویش مشرب و متواضع بود. گرچه زیاد میدانست اما هیچ ابراز وجود یا فضل فروشی نمی کرد. شاگردان استاد خسته امروز مردان چیز فیهی برای جامعه شان گردیده اند و ثمره دانایی او به همه رسیده است که رو حش شاد باد.

وی آخرین روز های زندگی اش را بایستوایی زیادی گذرانده بود و هیچکس از او خبری نداشت که در چه حال است.

مرگ استاد خسته یک ضایعه بزرگ است. ضایعه ای که جبران نمی پذیرد.

از خداوند بزرگ - ج - برایش آرامش جاوید می خواهم.



شام ک

● گداهای امروزی ونیرنگ‌های جالب‌شان

● حادثه‌یی جالب‌وشنیدنی از جاده‌مندوی

● ... و خاطره خنده‌آور نویسنده این راپور از یک

پسکوچه شهر کهنه

● دهن پاچه‌های پتلون بعضا به ۲۰ انچ میرسد.

آفتاب آهسته آهسته خودش را بسوی غرب میکشید و دقایقی بعد چهره اش را در پشت کوه‌های سر بفلک کشیده کابل پنهان میکرد. تاریکی در کمین آفتاب بود، تابا پرده سیاهش بر بالای همه چیز سایه اندازد، چهره‌های شادوخندان چشمان افسرده و پریشان‌زیبا یی ها، زشتی... همه رادر پشت‌سیاهی از نظرها میپوشاند...

در چنین لحظاتی که حد فاصل بین شب و روز بود برای تهیه راپوری از شهر و شهریان کابل در یک شام، براه افتادم...

شهر نو کابل درین شام جمع و جوش بیشتری داشت، نور چراغهای رنگا رنگ که از پشت شیشه‌های مغازه‌ها و رستوران‌ها به پیاده‌رو جاده می‌ریخت منظره‌ای جالبی را بوجود آورده بود.

در سایه‌روشن غروب پیر مردان و پیر زنان، دختران و پسران جوان و بالاخره اطفال دسته دسته در بین سبزه‌های پارک قدم می‌زدند و گرم گفتگو بودند، صدای لود سبیکر رستوران‌های که در پهلوی سالون شهری بوجود آمده بود گوشها را نوازش میداد و یا بهتر بگویم می‌آزرد...

در هر طرف دختران جوان با لباس‌های رنگا رنگ شان در حرکت بودند، پتلون‌های سرخ، زرد، سپید که دهن پاچه‌هایشان را به بیست انچ می‌رسید، دامن‌های کوتاه و بالاخره پیراهن‌های دراز. در سینمای پارک فلم‌های بنام «زنجیر» نمایش داده می‌شد، فلمی که بارها در سینماهای دیگر شهر نمایش داده‌اند و ایسن بار در این سینما به خورد مردم داده می‌شد. گدایی که بالا پوش کهنه‌یسی بتن داشت، بمن نزدیک شد، سکه‌ی

برایش دادم و از پیشم دور شد... درین لحظه جوانی که در پهلوی یم ایستاده بود با اعتراض به این گدا گفت:

چند روز قبل این پیر مرد را موظفین بنار والی گرفته و از نزدش تعهد گرفتند که دیگر گدایی نکند، او در جیبش، آنروز هفت هزار افغانی داشته... از نزدیکان دو می‌شوم، در پشت سینمای پارک دختر و پسری گرم گفتگو میدهند... گدای پیر آهسته به آن‌ها نزدیک می‌شود و دستش را دراز میکند، آنها برایش چیزی نمیدهند. باز هم گدا اصرار می‌کند... ولی سودی نمی‌بخشد... گدای پیرا می‌بینم که خود را به گوشه‌یسی می‌کشد و بی‌توجه در پهلوی آن‌ها ایستاده می‌شود... جوانان که گفتگوی گرم شان قطع شده، کمی از مرد گدا فاصله می‌گیرند و به گفتار شان ادامه میدهند... گدا بی‌پروا آهسته آهسته حرکت میکند و باز در پهلوی آن‌ها توقف میکند...

دختر جوان سکه‌ی بی بیرون می‌آورد و به پیر مرد میدهد... درین لحظه گدا را می‌بینم که برایش می‌رود و از آن‌ها دور می‌شود... حالا نوبت من است که مزا جم آن دو جوان شوم، از آنها می‌پرسم که چرا اول به پیر مرد کمک نکردند... پسر جوان جواب نمیدهد اما دختر میگوید:

چند لحظه قبل به گدای دیگری پول دادیم، ولی باز این مرد به سراغ ما آمد، چون دید که گرم گفتگو هستیم، آنقدر به گپ‌های ما گوش داد تا مجبور شدیم که برایش پول بدیم...

دختر جوان افزود: گداها به حیله و نیرنگ‌های جالبی از مردم پول میگیرند...



جوانیکه عاشق يك ستاره فلمی هندی شده بود و بخاطر اوسیزده باریك فلمش را تماشا کرد و صدها مرتبه به رستورانیکه عکس آن ستاره بود رفته بالاخره...

از گل احمد (زهاب) نوری

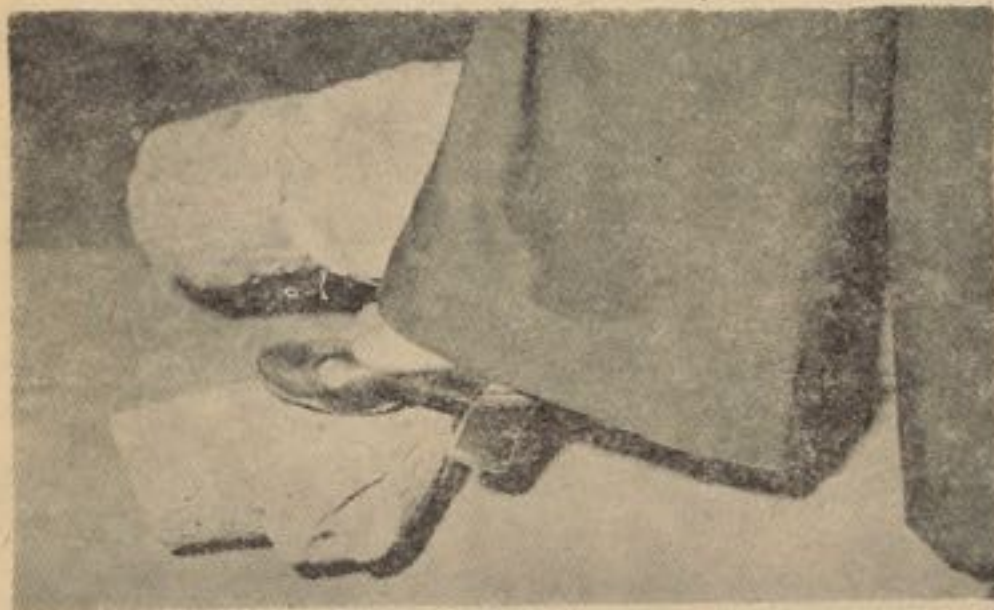
بابل

جوان که «م - ا» نام دارد و در یکی از دواير کار میکند، در اخير گفت:

حالا همان خاطره را به ر فقییم حکایت میکردم و او می خندید... از آن ها خدا حافظی کر دم و با این می اندیشیدم که چگو نه این فلم های هندی جوانان ما را بخود مشغول داشت. یکی ر عاشق، میسا زو اطفال را به شمشیر بازی و یا بوکس بازی عادت میدهد و بهر حال برا هم ادامه دادم و بطرف شهر کهنه حرکت کردم.

حالا آفتاب به گو شه ای آسمان رسیده و غروب بکلی نز دیک است قسمتی از آسمان رنگ سرخی پیدا کرده و زیبا یی آن چشم ها را خیره میکند، قسمت دیگر آسمان هم سیاه و کمی تاریک شده بود...

من در بین سر و یس نشسته ام و به قصه عجیب مردی که در پهلویم نشسته گوش میدهم... او چند لحظه قبل قهر مان ما جرای جالبی بوده این مرد می گوید:



طول پاچه های پتلون بعضا به بیست انچ میرسد.

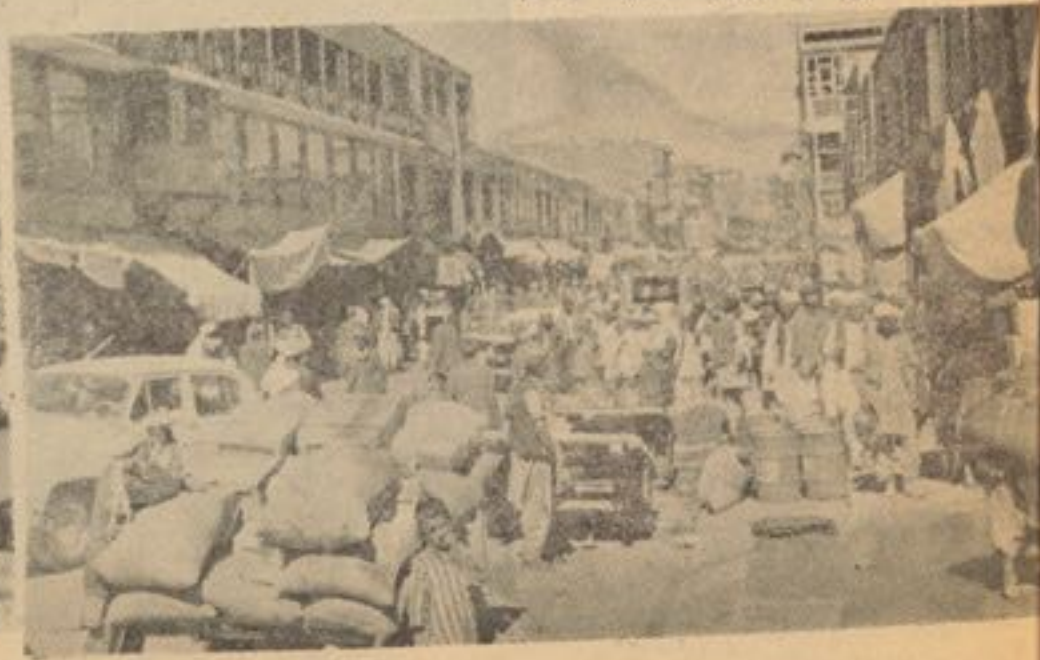
در برابر سینمای زینب ب ازادحام زیادی دیده می شود، مو تر ها جوانان و پیران...

دو پسر جوان در زیر تك درخت آنجا با صدای بلندی می خندند، آهسته به آن ها نز دیک می شوم و از آن ها می خوا هم تا علت خنده شان را بمن هم بگویند، نخست کمی تعجب می کنند، بعد از لحظه یی گفتگو یکی از آن دو اینطور قصه میکند:

در سال ۱۳۴۴ که من در آن زمان متعلم مکتب بودم به تما شای فلمی بنام «دل هی توهی» که در همین سینما نمایش داده می شد آمدم. درین فلم نوتن و را جکیور با هم همبازی بودند.

باتما شای این فلم به نو تن چنان علاقه گر فتم، که آن شب تا صبح خواب بچشما نس راه نیا فت... فردای آن روز باز هم به تما شای فلم آمدم و بالاخره تا روزی که نمایش فلم در زینب ننداری ختم شد سیزده بار آن را دیده بودم...

روز ها گذشت و من آنقدر به هیرو بین این فلم فکر کرده بودم که لحظه یی از خواب و بیدار یم، شد...



وداع

این مرد تجربه کار در افکار و خیالات، خود را با این دختر خانم مشغول میداشت

مردی که تصمیم داشت با دو تفنگچه و یک ریسمان و یک بوتل ایترا خود کشتی کند

جلو خود گذاشته است. درین دوسیه نامه های مردان عاشق پیشه معروف که با دختران بسیار جوان ازدواج کرده اند در جمله آنها ماجرای ایوری براندریچ ۸۵ ساله و ماریانا پر نسیس ۳۹ ساله روسی نیز وجود دارد. ویلی شنایدر ۴۷ سال داشت که یک روز تابستان ۱۹۶۷ بدیدن خویشاوندان خود به فرانکفورت رفت. او درین وقت دوبار ازدواج کرده و عشق های متعددی را پشت سر گذاشته بود. خویشاوندان او هم شنایدر یاد میشدند. یکی از دختران خویشان او «رناته» نام داشت که ۱۴ بهار زندگی را گذشتانده بود مدعی ضمن اظهارش می گوید: «من

خود را با این دختر خانم مشغول میداشت. از شنایدر پدر رناته خواست دختر قوی البنیه اش را اجازه دهد با استفاده از رخصتی تابستانی مکتب همراه او بدیدن خواهر و دختر غیر شرعی اش به اتازونی برود والدین رناته بابت میلی به رفتن دختر شان رضایت دادند.

در طول ۷ روز مسافرت با کشتی به روی اتلانیک، ویلی شنایدر «متوحشانه» دریافت که آن دختر کم سن درین ماجرا کاملاً بی گناه نمیتواند باشد و از همین جا صمیمیت بین اند و ایجاد شد.

والدین رناته ازین روابط بی تناسب و افش شدند. و اما رناته به آنها گفته بود که مرا دوست میدارد. این حرفها را مدعی در برابر محکمه اظهار داشت. اما پدرش بخشم آمده در جواب دخترش گفته بود: این سوال هرگز مطرح نمی باشد و گفته های او قابل شنیدن نیست. فرصت دیدن و وادید با معشوقه برای شنایدر نامیسر نبود. گرچه ویلی شنایدر باوصف عشق تازه اش مثل گذشته به خوش گذرانی با زنهای دیگر ادامه میداد، معیناً رناته را درموتور تیز رفتار ماشینی رنگ خود تا به مکتبش میرساند و از آنجا بمکتب مسلکی میبرد. هر شام او را برگردانده هر بار برای صرف نان به منزل خود دعوتش میکرد. و مرتباً با وی روابط جنسی داشت در جریان محاکمه پروفیسر داکتر و آخیم گرشوف که بصفت اهل خبره در محکمه حضور داشت از شنایدر پرسید: «درباره عکسهای که از رناته برداشته و به زنهای دیگر نشان میداد چه نظر دارد؟»

ویلی شنایدر در جواب اظهار داشت: من از او عکسهای برداشتم زیرا دو ستش داشتم و اگر عکسها را به دیگران نشان میدادم جز اثبات غلیق و روابط صمیمانه ای که بین ما

در برابر محکمه نور مبرک در آن باره قضاوت میشود.

در جریان محاکمه، ویلی شنایدر را میتوان مرد راستکاری در نظر مجسم ساخت. نه یک عاشق بیقرار که جنون آمیز در بند های عشق گیر کرده باشد. لبهای نازک و پیشانی بلندی دارد. حلقه موهایش که در پشت سر باقی مانده به تدریج به سفیدی گرائیده است. و صورت لاغرش از میان یک بلوز سیاه خسته به نظر می آید.

صدای باریک او توسط یک لوت سپیکر تقویت میشود و او به این وسیله ماجرای خودش را تشریح میکند. او یک دوسیه پر از عکسها و کتینگ های جرایدر را به روی میز در جایگاه تحقیق در سالون محکمه

وقتی ویلهم اوگو ست شنایدر موبل ساز در برابر محکمه جزای فرانکفورت از معشوقه اش حرف می زد، لبهایش ارتعاش داشت و چشمهایش در پشت عینک طلائی مرطوب مینمود. معشوقه اش ۱۴ ساله بود که با هم آشنا شدند. و در ۱۸ سالگی از دست شنایدر کشته شد. گذشته از او مادر و پدرش و خواهر کوچکش نیز بدست شنایدر کشته شدند. و لادیمیر نابوکوفس در رومان «لولیتا» داستان زندگی یک مرد پخته سال را نوشته که با دختر بسیار جوان نرد عشق می باز و سرانجام این عشق جوان را از کف داده به قتل معشوقه قیام میکند. ما جرای شنایدر هم بارومان لولیتا شباهت دارد. منتها از طریق دگر

این مرد تجربه کار در افکار و خیالات



رناته شنایدر، در سیت جلوموتور ماشینی رنگ ویلی شنایدر دیده می شود

چندین بار صحنه های حسادت آمیزی روی داد. جنگ وجدالها، سوگند خوردن ها و تجدید دوستی ها

اسلحه

ویلی شنایدر موبل فروش که ۴۷ سال دارد دختر ۱۴ ساله ای را

بعنوان معشوقه انتخاب کرد. روابط عاشقانه آنها چهار سال دوام نمود

وسرانجام ویلی شنایدر به ضرب گلوله، معشوقه خود را باخوهر، پدر

ومادرش به قتل رساند. اکنون که در برابر محکمه قرار گرفته این سوال

مطرح میباشد که ویلی شنایدر آیا

از روی عشق جنون آمیز یا از روی

حماقت ویراکشته است .

که والدین رناته در آنجا زندگی میکرد، دیده شد. طوری جلوه مینمود که خودش را از آنجا پایین می اندازد. اما نتوانست تصمیمش را عملی سازد و بنابراین به سراغ خانواده رناته رفت طوری که مدعی می گوید منظورش از آمدن به آنجا این بوده تا با والدین رناته تماس گیرد و برای راضی ساختن آنها یکبار دیگر سعی بعمل آورد .

بناء قصد میکند خودش را با داروی خواب آور بکشد یا از حلق بیاویزد یا اینکه به ضرب گلوله به زندگی خود خاتمه دهد. بنابر این یک بوتل ایتر، یک سیم کیبل و دو میل تفنگچه را در جیب گذاشته در یک گوشه جنگل میرود. امانه خود را از حلق می آویزد و نه با تفنگچه بخود فیر میکند. عصر همان روز در طبقه ششم عمارتی واقع در خیابان گردن در رود

موجود بود منظوری نداشتم. اما رناته که شنایدر او را محض برای خودش میخواست، به تدریج در حلقه جوانان راه یافته آمیزشش روز بروز با جوانان بیشتر شد. و آشنایی های جدیدی بهم رساند. اما ویلی شنایدر با کله تاس خود در نتیجه روحاً زخمی شد او در برابر محکمه اظهار داشت: رناته علی رغم روابطی که بین ما برقرار بود مرا دوست خود نمی پنداشت .

و همیشه مرا کاکا خطاب می کرد وضع هولناکی ایجاد شده بود که میخواستم با وصلت رسمی آن حالت مخصه را از میان بردارم .

اما طوری که در صورت دفاعیه بملا حظه میرسد پیشنهاد ازدواج از طرف معشوقه اش به تعویق انداخته میشود ؟ تا اینکه او تصمیم می گیرد یک دور بین برای خودش بخرد و در یک کورس پولیسی درس بخواند تا بتواند معشوقه اش را بهتر زیر مراقبت بگیرد .

چندین بار صحنه های حسادت آمیزی روی داد جنگ وجدال ها سوگند خوردن ها و تجدید دوستی ها صورت گرفت. ویلی شنایدر اظهار داشت: من بین غم و اندوه از یک طرف و سوء ظن و گاهی خوشی با تردد از جانب دگر نوسان میکردم .

روا شناس پر لین پرو فیسسر ویلفرید راس در کتاب خودش زیر عنوان «قتل صمیمی ترین شریک زندگی» می نویسد : ...

در یک مرحله تذبذب و یک حالت خاص روانی او نقشه های خودکشی رامیکشد. او به قتل مشعوقه اش می اندیشد و هم به مرگ مشترک فکر میکند موضوع باید همه را احتوا کند یا هیچ ...

شنایدر که او هم با چنین افکاری خودش را ناراحت می ساخت در یکروز جون سال ۱۹۷۱ متوجه میشود که روابطش را باید خاتمه یافته پندارد



وداع با اسلحه



پدرو مادر و خواهر کوچک رناته که به ضرب گلوله کشته شدند .



معشوقه اش آنجا بود والدین رناته با یکدیگر کوچک شان هم حاضر بودند . یکی از خویشاوندان خانواده شنا پدر هم حضور داشت تفصیل آنچه را واقع شد، ویلی شنایدر نمیتواند درست بخاطر آورد .

قرار اظهار ویلی شنایدر بنحوی از طرف خانواده رناته تهدید شده بود، اما مبرهن است که عاشق دلداده دفعته تفنگچه اش را بیرون میآورد و بالای ایمیل شنایدر ۴۸ ساله فیر کرده او را میکشد انا شنایدر زخمی شده و میلانی شنایدر پنج ساله هم کشته میشود .

مهمان خانواده شنایدر که در بازویش زخم برداشت می گذارد . گلوله ها در حصه شقیقه و سینه رناته شنایدر هجده ساله اصابت میکند عاشق بقرار علاوه از فیر تفنگچه شاهرگ گردن معشوق را نیز میبرد پس از آن تفنگچه را به دهن خود قرار داده ماشه را میکشد اما جاغور تفنگچه خالی است و فیر نمی شود .

ویلی شنایدر روی تبتنگ اورسی بر آمده دارای بیپوشی را پیش بینی اش قرار می دهد و تصمیم میگیرد خود سرا پایین اندازد اما نمیتواند این تصمیم خود را عملی سازد . . وقتی زنک دروازه بصدا در می آید او به اثر اصرار و خواهش

رناته به ویلی شنایدر، همیشه کاکا خطاب میکرد ولی با او روابط جنسی داشت

مهمان خانواده شنایدر که در بازویش زخم برداشت

انا شنایدر که شدیداً زخمی است و به روی زمین افتیده دروازه را باز میکند وقتی می بیند که پولیس وارد اتاق میشود از او میخواهد بالایش فیر کند .

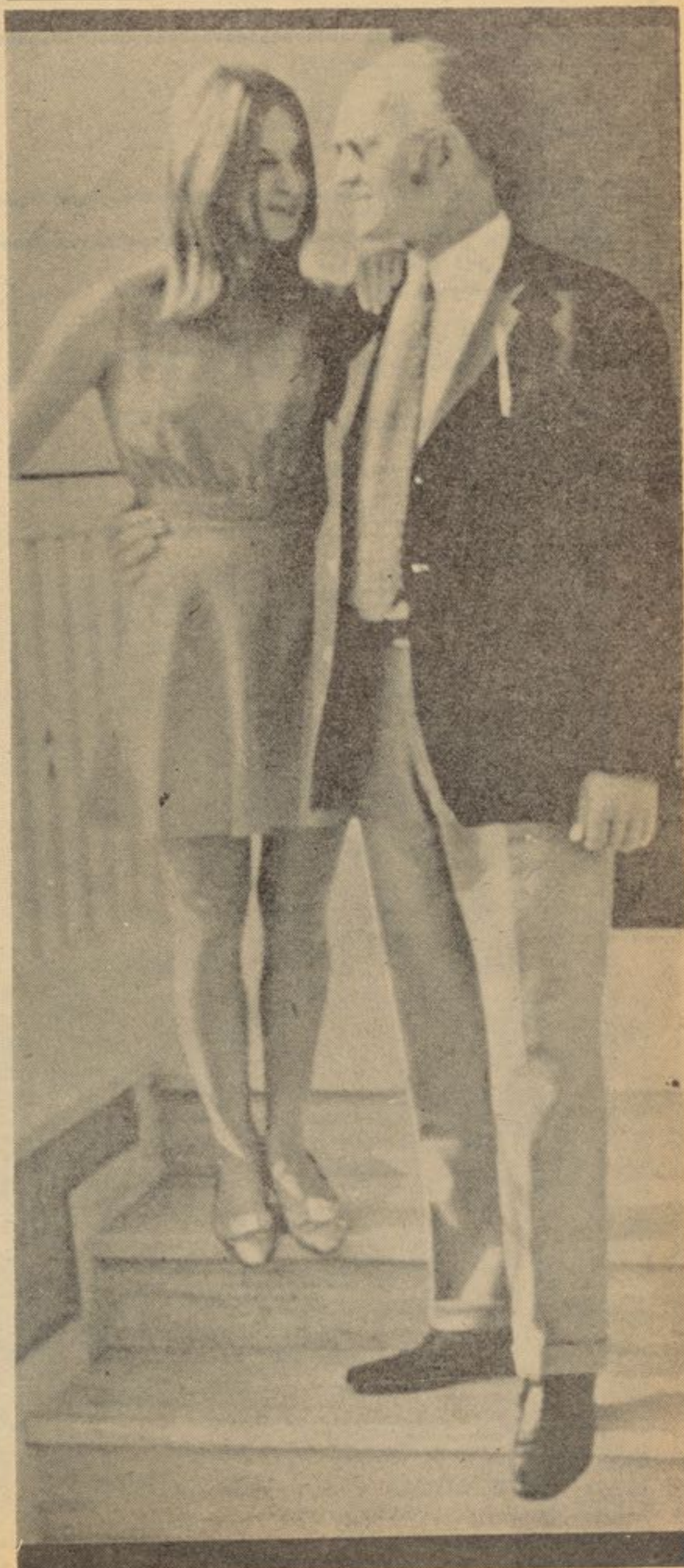
من دانه شطرنج نیستم که بیکسو گذاشته شوم

انا شنایدر به شفاخانه منتقل گردید و در آنجا توضیح داد که ویلی شنایدر به آنها گفته بود اکنون حسابم را با شما تصفیه میکنم و آنگاه نوبت به دختر تان میرسد، اما خانم انا شنایدر از زخمهایی شدید جان به سلامت نبرد و در گذشت .

اکنون یگانه مهمان خانواده شنایدر در محکمه به حیث شاهد حاضر می شود .

بقیه در صفحه ۵۶

ژوندون



رفیق صادق

کمیدین معروف از سفر شوروی برگشت



استاد باعده از هنر مندان تا جکی در شوروی

مریخی شکر رنج میبرد و با وجود این ناخوشی همیشه بشاش است و بشدت کار میکند، فشار کار در شعبه درام و داستان را بالای او میتوان ازبادهای اش در پروگرام های هنری رادیو حدس زد، علاوه از آن هنوز هم به تیاتر عشق دارد و در فیلم هایی که از طرف افغانستان تاحال تهیه شده سهم گرفته است.

اورا در دفتر کارش دیدم، بعد از احوالپرسی گفتم:

- شنیدم که بتاريخ ۱۳ سرطان به اساس دعوت وزارت اطلاعات و کلتور تاجکستان و موافقه وزارت اطلاعات از طریق تا شکند به دو شنبه رفتید.

استاد رفیق صادق پاسخ میدهد:

- بلی همینطور است درمیدان هواپیسی تا شکند از طرف دایرکتر انسامل لاله و نماینده رادیو تا شکند و یکجده دیگر استقبال شدم، سپس ذریعه یک طیاره دیگر به دوشنبه پرواز کردم، و در همان روز با استاد مهربان نظروف وزیر کلتور تاجکستان ملاقات نمودم، نظروف زمانی در پوهنی تیاتر رهنمایی هنرمندان افغانی و از جمله خود را بعهده داشت، وی با گرمی بامن به صحبت پرداخت و در مورد رفقای هنرمند افغانی و وضع تیاتر چیزهایی پرسید. اصلاً نظروف در سفر کوتاه اخیرش از یکجده هنرمندان و کارکنان فنی تیاتر دعوت کرده بود و من به اساس همین دعوت به آنجا رفتم، شاید دیگران هم در مواقع مساعد جهت بازدید هنری و ستاژ به تاجکستان بروند.

پرسیدم:

- کار شما در آنجا بعد از ملاقات با غالی وزیر

چه بود؟

بقیه در صفحه ۵۶

صفحه ۱۳

مشغل هنریار، هدف جلب و یکجده دیگر، اشخاصی اند که میتوانند در بزرگترین نمایشنامه ها و معروف ترین آثار دراماتیکی نقش های عمده را موفقانه بازی کنند.

تبصره روی مسایل مربوط به تیاتر دیروز و امروز مانده است ضمن ده پانزده سفر خلاصه شود و بحث هایی را ایجاد میکند، فعلاً برای اینکه بعد خود و فکر کرده باشیم و وعده هفته گذشته مجله را که عبارت از بعمل آوردن گفتگویی با استاد رفیق صادق بود، تحقیق بخشیم از دفتر مجله بطرف دستگاه رادیو افغانستان براه می افتیم. میدانم که استاد صادق بحیث مدیر شعبه درام داستان و دیالوگ رادیو کار میکند. در بین راه «صادق» با چهره های مختلف پیش نظرم مجسم میشود.

با چهره «اکاکی اکاکی وچ» در نمایشنامه «بالا پوش» در چهره چوب تلکینی که اجباراً طبیعت میکند در نمایشنامه «طبيب اجباری» مولیر در نقش های پدر، مستخدم پوسته رسان و دیگر نقش هایش.

مردم با صدای «صادق» و تمثیلش عادت گرفته اند. او در نقش شیر لالا در پروگرام پانزده دقیقه ای درد دل هفته بشدت انتقاد میکند در نمایشنامه های کمیدی رادیویی هر چند ساده دل جلوه مینماید اما باز هم لحنش کوبنده است و جملاتش نیش دار، گاهی تیراژیدی هم بازی میکند، مردم تاحال خاطره رادیو درام «در آرزوی دیدار» و داستان دنباله دار «میتسای زبیا» نوشته روستا باختری را که استاد صادق در آنها نقش های جدی و تراژیک را بازی نمود، بخاطر دارند.

«صادق» هنرمندیست که همه اورا می شناسند، بخصوص بازی کمیدی اش را می پسندند، او مردیست میانه قندوخنده رو که از

هر چند صادق در نمایشنامه های کمیدی را دیوبی ساده دل جلوه مینماید اما باز هم لحنش کوبنده است

چیزیکه امروز در تیاتر ما مشاهده میشود. بیشتر از عمق بخشیدن به نمایشنامه ها و درامه های کنوع رقابت بین هنرپیشه ها و گردانندگان دستگاه هنر تمثیل می باشد که مناسبانه گاهی این رقابت شکل نامشروع بخود گرفته مایه دل سردی کسانی که به پیشرفت هنر امیدوارند میگردد.

تیاتر ما در گذشته روزهای خوبی را گذرانده و یک وقتی ذوق مردم از طریق هنر تمثیل در همان پوهنی تندی و با جاهای دیگر آنقدر بلند برده شده بود که نمایشنامه های سنگینی چون «آریستو» «مرحوم لطیفی» «بالا پوش» «گومول» و «گهنگاران بیگناه» و آثار مولیر را به خوبی می پذیرفتند و از آن لذت می بردند، اگر وضع به همان ترتیب ادامه می یافت و اگر تیاتر مامحکوم به یک عقب گرد نمیشد شاید تیاتر امروزه ما اینقدر پائین نمی آمد که فقط متوجه ارضای ذوق های پائین شود از میان اشخاصی که در تیاتر دیروز دستی داشتند برای تیاتر امروز ما امیدواری فراوانی پدید آمده میتواند، بشرط آنکه نمایشنامه باشد و کار مداوم و استفاده از کار همین اشخاص بوجه احسن، به طور مثال استاد بید، استاد رفیق صادق، ا یمن، حبیبه عیسی، ر و شن،



استاد رفیق صادق



استاد رفیق صادق در نمایشنامه پرچیره

استاد غوث الدین از مرگ

● باتفنگچه ای که برای دفاع داشتیم بخود حمله

بردم.

● پسر جوان استاد در تایلند بقتل رسید.

● آخرین تابلوی استاد حسادت و ناامیدی است.



وضع استاد بکلی خوب است

در کشور ما هیچ کس نخواهد بود که از هنر چیزی بداند و نام استاد غوث الدین رسام را نشنیده باشد. این استاد گرانمایه که باینجه های خود به تصاویر روح می دهد و یا مویک های رسامی آنها زیبایی می بخشد از دیرباز زده هنرمندان و علاقه مندان هنر رسامی بوده و در هر جا و هر محفلی از پنجه های قدرت آفرین این مرد که عمری را در پای تابلو های رسامی گذرانیده و بهترین مونس شبهای تارش رنگ و کرباس و مویک بوده یاد میشود.

او خود را سیر از همه چیز میدید تا سیه صبرش لبریز شده بود و دیگر قدرت بر داشت با مصیبت را نداشت.

با لایحه خبری در روزنامه ها و جراید به نشر رسید که استاد می خواست خود کشتی کند با عجله به شفاخانه برده شد و از چنگال مرگ نجات یافت.

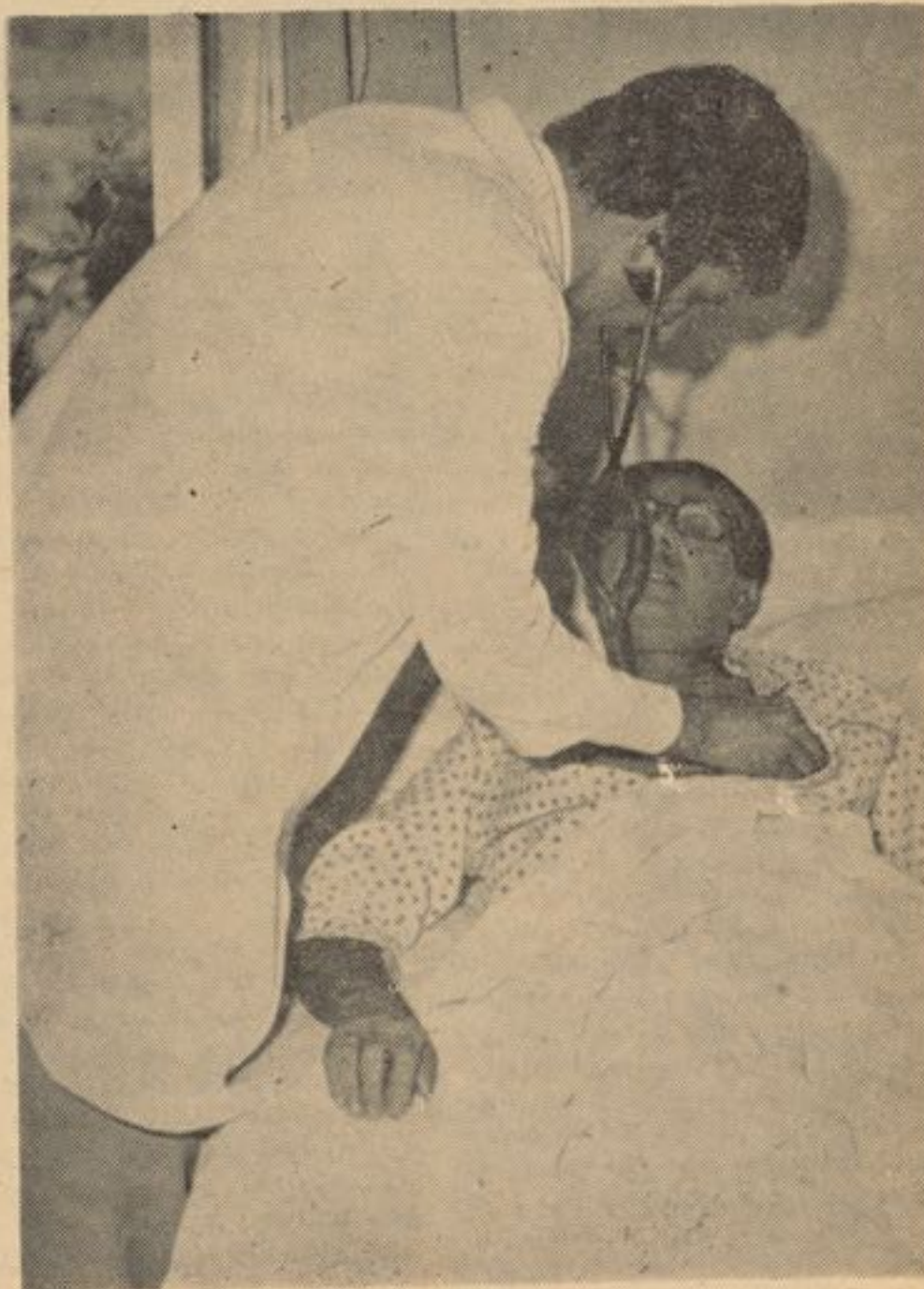
چند باری در شفاخانه خواستم استاد را از نزدیک ملاقات کرده و راپور مفصلی از ایشان تقدیم خوانندگان محترم ژوندون کنم ولی نسبت تکلیفی که عاید حال استاد بود از مصاحبه معذرت خواسته به آینده موکول نمود تا آنکه بعد از بهبود حالش استاد را در خانه ملاقات کرده و اینک گفتاری را که از زبان شان شنیده شده تقدیم میدارم.

در اول از استاد غوث الدین که بالای چپر کتش در یک خانه نسبتاً

در کشور ما هیچ کس نخواهد بود که از هنر چیزی بداند و نام استاد غوث الدین رسام را نشنیده باشد. این استاد گرانمایه که باینجه های خود به تصاویر روح می دهد و یا مویک های رسامی آنها زیبایی می بخشد از دیرباز زده هنرمندان و علاقه مندان هنر رسامی بوده و در هر جا و هر محفلی از پنجه های قدرت آفرین این مرد که عمری را در پای تابلو های رسامی گذرانیده و بهترین مونس شبهای تارش رنگ و کرباس و مویک بوده یاد میشود.

میگویند هنر مندان چون شمع هایی اند که میسوزند و اطراف خود را نور افشانی میکنند.

استاد غوث الدین نیز مانند شمعی است که سالها سوخته رنجهای اقتصادی و درد الم فامیلی و بالاخره دردهای اجتماعی او را چنان سوختانده که شعله هایش را میتوان در تابلو های زاده دست های هنر آفرینش تماشا کرد. او که از ناپسا مانی هارنج میبرد تابلوی مادر وطن را ساخت و زمانی هم که به پیری رسید شهکار شام زندگی را به هنردوستان تقدیم کرد و بالاخره در آخرین روزها



داکتر مطمئن است که از خطر نجات یافته

پسر جوان استاد غوث الدین ذریعه باند مخوفی که در آسیا و اروپا در فعالیت هستند به قتل رسید.

نجات یافت

ع - اورم



من از زندگی سیر شده بودم

است یا خود و یا شخصی دیگری را بقتل برسانی. و تا کید کردند که بزودترین فرصت خود را برای تداوی مکمل آماده سازم. به هر صورت در دهلی بمن خبر رسید: باندی که پسر را کشته در صد کشتن تو نیز بر آمده اند از یورو هرچه زودتر خود را به کابل رسانیده و در کابل نیز در خانه خود زندگی نکرده و در یکی از هتل های اطاقی را کرایه گرفت تا از شربانده مذکور درامان باشم و همیشه با خود یک میل تفنگچه داشتم تا اگر کدام حمله صورت گیرد حداقل از خود دفاع نمایم شبی که فردای آن شما خبر مربوط به خود کشی مرا شنیدید من در یکی از عروسی ها بودم. با خانم کوچکم در آنجا رفتم مجلس خوبی بود ولی برای من هر آن غم می آفرید زیرا از یکطرف پسر جوانم بیا دم می آمد و از طرف دیگر لاقیدی های جوانان را که می دیدم دلم بحال جامعه میسوخت و یکباره رفته و از مطرب مجلس خواهش کردم تا اشعاری را بخواند که مرا زیاده تر تراژید سازد و آنهم باجابت سوال من چنان غزل های شیوا، رسا و سوزنده را خواند که یکباره من از خود رفته روی خود را بطرف خانم خوشنموده گفتم رفتم که آمدنم ممکن نیست و تفنگچه را بقیه در صفحه ۵۹

اروپا نیز دست دارند نزد پولیس تایلند افشا سازم قریب بود خودم از بین بروم همان بود که به دهلی آمدم چند روزی در آنجا بودم گرچه سر تا پایم را غم فرا گرفته بود ولی با شنیدن این خبر که نظام جمهوری در افغانستان مستقر شد خود را شادمان احساس کرده و همان شب را با خوشی زاید الوصفی در حالیکه اکثر اعضای سفارت کبرای افغانی در دهلی حاضر بودند جشن گرفتیم. ولی با اینهم غمی بی حد و حصر قتل پسر جوانم از خاطر نمی رفت تا آنکه برای اولین بار شوک عصبی در همانجا برایم پدید آمده و مرا وادار به مراجعه نزد دکتران آنجا نمود. توصیه دو کتوران فقط همین بود که اولاً نباید تنها باشی زیرا ممکن

استاد در حالیکه عقده گلوی را فرا گرفته بود عکس ها را از زیر بالشت خود کشیده چنین ادامه داد پسر جوانم که مشغول تاجارت بود گاهی به خارج سفر میکرد و بوطن باز میگشت با لایحه در بنکای مرکز تایلند در کام مرگ فرو رفت. من که این خبر را شنیدم گرچه در اول آنرا باور نکرده تصمیم گرفتم که به تایلند بروم خوب گذشته ازینکه درین سفر من چه تکالیفی را دیدم و چه مقدار پولم به مصرف رسید. بهر صورت اما با اینهمه موفق شدم پسر جوانم را که در خاک سپرده شده بود دیدم. دیدم پسر جوانم بهر جانپ توپ و تلاش کردم و تا اندازه اسرار یک باند مخفی هیپی ها را که در سر تاسر شرق و حتی در

خوب ولی تنگ خوابیده بود خواستم تا در مورد انگیزه خود کشی چیزی بگویم. استاد بازبان پر لطف سخن را چنین آغاز کرد: نمی دانم کدام علت را عامل اساسی این عمل بدانم و وضع نامطلوب فامیل، یا عوامل مختلفه دیگر را. پسر جوانم غیاث الدین که در تایلند کشته شده و هم حبس پسر دیگر که در اثر نشست و بر خاست با اشخاص بد فعل به این مشالفت گرفتار شده است. همه این عوامل یکباره بالای دماغ فشار وارد کرده و چنان خوردم ساخت که به جز از خود کشی چاره را بخود نمی دیدم. از استاد پرسیدم: لطفاً در مورد پسران که در تایلند کشته شده کمی حرف بزنید.



استاد بایک تن از اعضای فامیلش

د آسیایي زمریانو وروستی نسل



اوو زمر یانونداده کو له چه ترهغی خاورینی غونډی لاندی چه مونږ ور باندی ولاړ وو، ورو ورو گام اخستل.

زمریان زموږ له خوانه تیر شول او سترگی یې هغه وزه ته وی چه دیوه ۱۲ ټکه ټوپک لرونکی ښکاری په وړاندی لیدل کیده. هری خواته چه وزه حرکت کاوه زمریان ورپسی وو حتی ددوی تر منځ فاصله کله پنځه مترو ته رسیدله، خو وزه ته ترهغه وخته پوری زیان نه رسیدله چه ښکاری ورسره و.

دا دزمریانو هغه ننداره وه چه تقریبا هره ورځ مازیگردهندد گجرات په ایالت کښی د(گیر) په ځنگلو نو کښی ښودله کیږی. معمولا زمریان دونو دهغو گڼو ځنگلو نو تر شا له سترگو څخه پټ اوسی چه دگیر شا و خوا غونډی یې پټی کړیدی.

ښکاریان هر سهار په ځنگله کښی دباندی راوځی او دلا رو پر سر

د(گیر) دایالت په ځنگلو نو کښی زمریانو ته

دسابنام له خوا یوه ژوندی غوا دسوغات په توگه وړاندی کیږی.

ددغه ځای په ۵۰۰ مربع میله ساحه کښی د

ځنگله متصدی شکاریان کله چه په گڼو نو

کشی کوم زمری وویښی نو تصمیم نیسی چه د

هغی ورځی دزمریانو دښکار طبعی ننداره

باید په کومه برخه کښی جوړه شی.

دځینو ماشومانو په گډون زموږ نیولی و چه په ښه وجه ننداره وکړی شمیر شلو تنو ته رسیدله، یوه سړی خپله لور پاس په اوږو باندی نجلۍ په اوښکو دکوسترگو د هغو



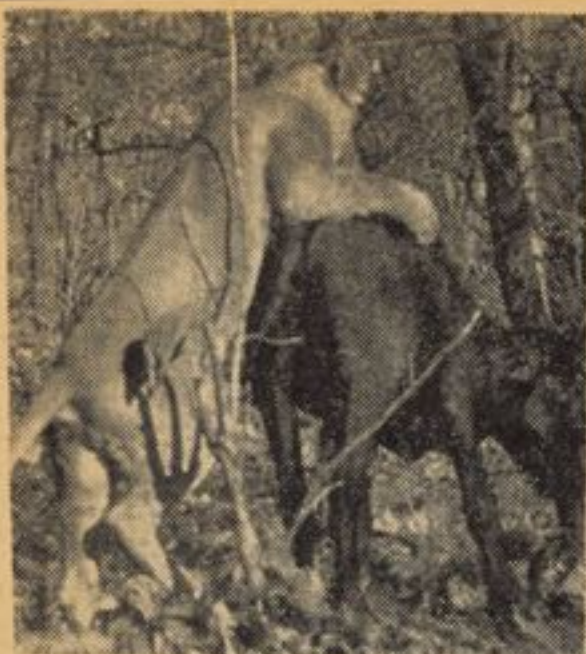
دري زمریان دیوه مړه شوی غو دزمریانو دراتگ ښی لټوی او کله چه یې کوم زمری و لید، نو تصمیم نیسی چه دهغی ورځی ننداره باید په کومه برخه کښی جوړه شی. دا چه زمریان دسیا جینو له څنگه دوسله والو ساتونکو په مرسته له نژدی څخه تیر کړی شی ښایی لږ څه تصنعی جنبه ولری، مگردځنگلو دډیر گڼ ساختمان په زړه کی دگیر دزمریانو ننداره دسیا جینو دپاره په زړه پوری ده. دگیر ځنگلو نه په ټوله نړۍ کښی هغه یوازی ځای دی چه سړی د آسیایي زمریانو ننداره پخپل طبیعی شکل پکی کولای کولای شی. دستسونیان مو سسی له ډیری مودی را هیسی دگیر دځنگلونو او دزمریانو سره یی ډیره علاقه در لوده، نو ځکه زه دتیری جنوری په میاشت کښی ددغه منظور دپاره هند ته لاړم. آسیایي زمری دافریقایی زمری سره لږ توپیر لری.

په ۱۸۴۴ع کال کښی د آسیایي زمریانو یوازی لویه ډله د (گیر) په غونډیو کښی پیدا کیده چه (جوناگاد) دایالت دنواب دشخصی مخکوبه دننه کښی وه. ویل کیده چه په هغه وخت یوازی یوه یا څو جوړی زمریان پاتی و، خو له هغه وروسته دهند تر آزادی پوری، نواب او دده پاتی کسانو دزمریانو په تکثیر او ساتنه کښی زیاته پاملرنه وکړه.

په ۱۹۵۵ کال کښی نهرو دوخت صدر اعظم د (گیر) دځنگلونو څخه لیدنه وکړه او دایی په زړه پوری وگاټه په داسی حال کښی چه

د «گیر» په ځنگلو نو کښی دوسله والو ساتو نکو په مرسته، سیاحین له نژدی څخه دزمریانو ننداره کوی.

د هند په ځنگلو نو کښی پر وت دی



زمریان په ونه کښی یوه ترله شوی
غوا باندی حمله کوی او خپل ښکار
ژوندی اخلی .



یو محدود شمیر غټی هوسی، شین رنگه غویي او څلور ښکر لرونکی غرنی وزه دگیر په ځنگلو نو کښی شته . نور ډول حیوانات چه دگیر دځنگلو نو دزمریانو، پراڼکونو، کفتار وحشی پشوگانو او گیلورو دپاره پیدا کیری وحشی خوکان او صحرایی سوی دی .

دخالدارو هو سیو دپاسه یو شمیر بیزوگان دو نو له ځانگو څخه دغذا خوړلو په حال کښی لیدل کیری ، او دغه راز دطاوس مرغان په ښکلو وزرونو سره دونو په ځانگو کښی ناست وی او پخپلو مخصوصو آوازونو سره یو بل ته دزمری یا پراڼک دراتگ خبر ورکوی . دگیر په ځنگلونو کښی اوس اوس دمخصوصو لویو غواگانو په گډون دڅارو یو دپاره څرخایونه شته چه زیاتی ور شوکاني دهمدغو څارویو



خوړلو لگیا دی .

هیڅوک نه پوهیده زمریان څه ډول رویه کوی ، چه له یوی پا سنی برخی څخه دهغو ننداره وشي . نپرو توصیه وکړه چه دزمریانو داستوگنی په شا وخوا کښی دی دتوریزم یو صنعت ودان شي . په ۱۹۶۵ کال کی نو موړی ساحه ددوهم ځل دپاره تصنیف شوه او هر کال څه دپاسه ۵۰۰۰ تنو دزمریانو هغه ننداره کوله چه ما دجنوری په میاشت کښی ولیده .

ددغی ننداری له ښودلو څخه وروسته ، زمریانو ددی هڅه ونکړه چه وزه و خوری څکه چه هغه داوو زمریانو دپاره کافی نه وه . کله چه سیاحین لاپل او هوا تیاره شوه ، یوه لویه غوا په یوی ونی پوری ترل شوی او دزمریانو دپاره دورځی دسوغات په توگه پریښودل شوی ؤ . زیات شمیر سیاحین غوازی چه دزمریانو دغه ډول ښکار ووینی خود ایانتي مقاماتو له خوا یی ننداره منع ده .

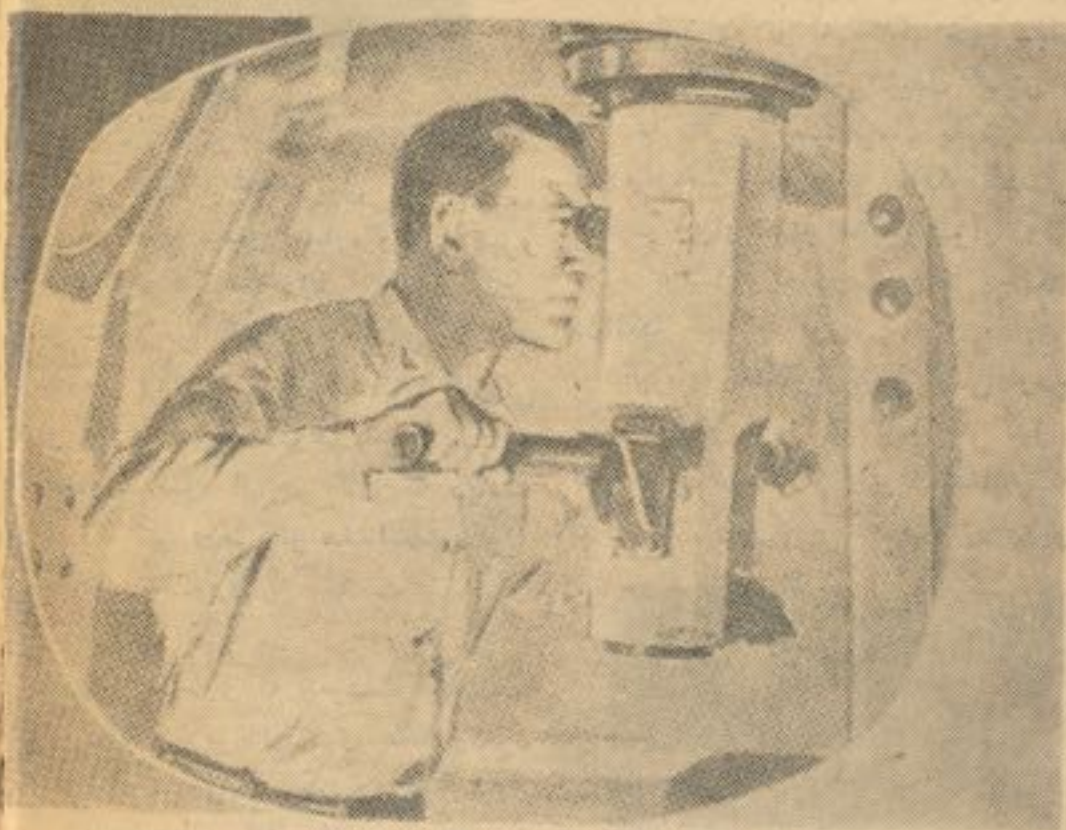
د(گیر) سیمه پخپل اوسنی حالت کښی دهند دو وحشی حیواناتو ډیره لویه برخه ده چه ساحه یی ۵۰۰ مربع میله ده او نیمه وچی غونډی . پکښی لیدلی کیری . د(گیر) په ځنگلونو کښی داغزی لرونکو ونواو وښونه علاوه، ځینی نوری و نی او بوتان شته چه دتجارت او صنعتی استفادی له پلوه هر کال زیاته مالی گټه ورڅخه اخیستله کیری .

د(گیر) په ځنگلو نو کښی دنورو حیواناتو له جملی څخه یوه هم خالداره هوسی ده چه دهندپه ټوله نیمه قاره کښی پیدا کیری . دغراز

کله چه یو زمری موړشی، نوبل یی په ښکار باندی ځای اچوی او وینه یی ژبیښی .

روزیکه،

افسانه حقیقت پیدایی کند



اندرسن در حال رهنمایی ناتیلوس

سبز تیره رنگ آمیزی شده بود. قطب شمال رایابد. ژنک شروع اولین زیر دریایی اتمی جهان در ژرفنای آب تیره لغزید.

ناتیلوس ۳۰۰ فتن در از داشته و میتواند باری به وزن ۳۰۰۰ تن باخود برده و قیمت تمام شده آن ده و نیم میلیون یونگه میرسد. نیروی اتمی آن میتواند این زیر دریایی را بدون تجدید سوخت دورا دور دنیا بگرداند.

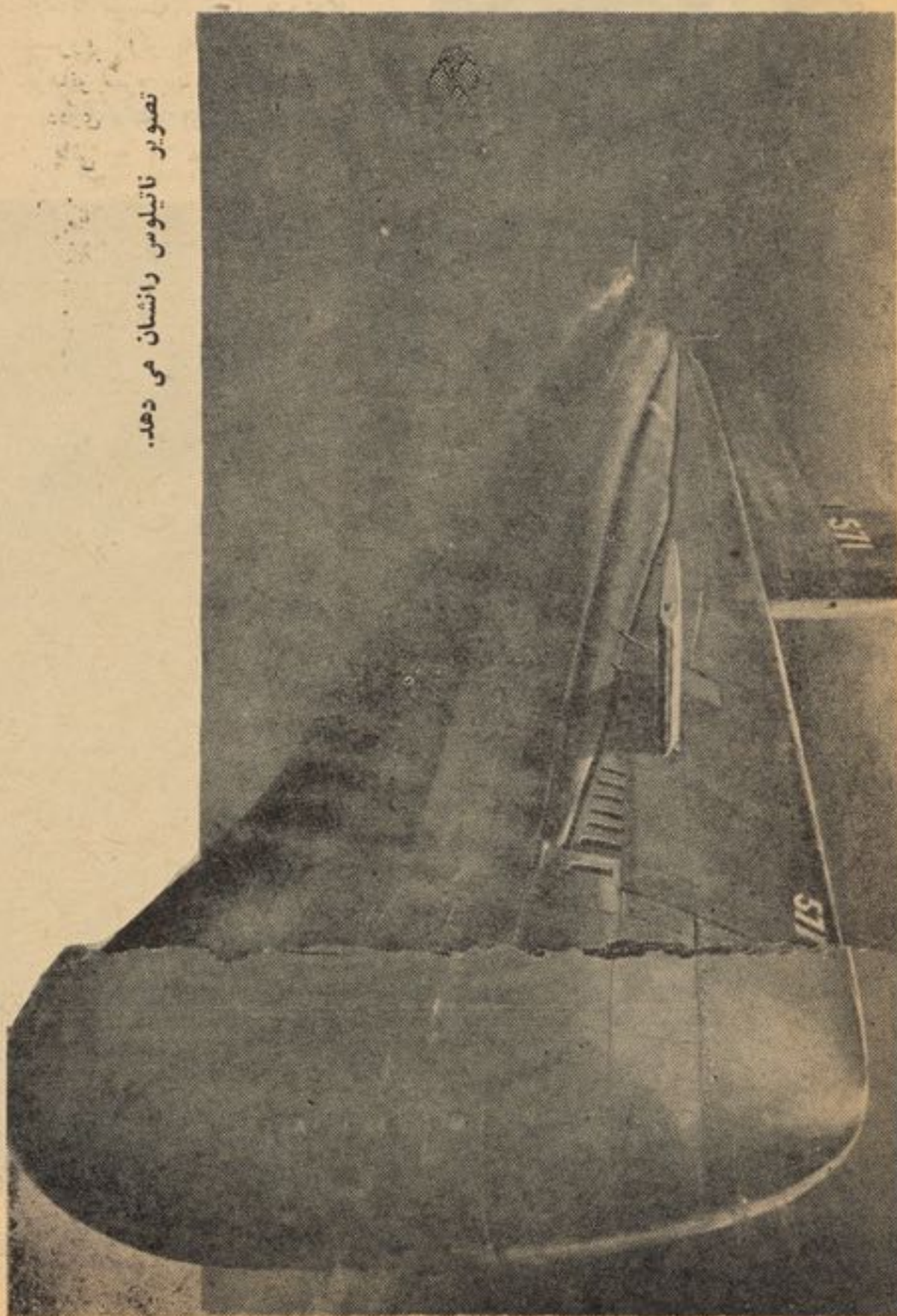
سرعت این زیر دریایی بیشتر از ۲۰ گره دریایی است. بعد از اینکه جشن براه افتادن به پایان رسید، ناتیلوس براه افتاد. بزودی این زیر دریایی ریکور در راه پیمایی در زیر بحر را درهم شکسته و دست به سفرهای زد که بشر خیالش را نمیتوانست تصور کند. هدف فرمانده آن، کپیتان ویلیام اندرسن این بود تا سفینه زیر یخهای

بقیه در صفحه ۵۵

در سال ۱۸۷۰ ژول ورن ناولی نوشت بنام «جزیره پنهان» و در آن زیر دریایی قدرتمندی را تصویر نمود ناولی بنام «جزیره پنهان» و در آن میتواند هزاران میل از بحر راه پیمایی کند. این زیر دریایی را ناتیلوس نام گذارد.

بتاریخ بیست و یکم جنوری ۱۹۵۴ در یک بندرگاه، رویای ژول ورن به تحقق پیوست. بمجریکه آیزن هاو ریوتل شامپانی را در کنار بدنه ناتیلوس که به رنگ

تصویر ناتیلوس را نشان می دهد.



د مځخېږی



توری زلفی

ستا د زلفو توره شپه کښی راته لاره ورکه وه
که د مځخېږی رها دی نه وای هره چاره ورکه وه

سخی انتظار

کښی ورته ویلیږی او وایی :
زلفو زاری کومه دا می درته
سوال دی چه پټ پی نکړی
خو به زاری کومه سترگو
زاری کومه نن می زړه خوشال دی
دیار وصال دی چه پټ پی
نکړی

یقین دی چه نن پښتنی نجو نی
پیغلی او میرمنی دنارینه و په شان
په اجتماعی چارو کښی برخه اخلی
دهیواد د سمورتیا - آبادی لپاره هلې
خلی کوی - په تیره بیا دنوی
جمهوری نظام تقاضا ایجاوی چه
ددی خاوری ټول او سیدونکی بی له
هر رنگه تبعیضه دهمدی نظام تر
سیوری لاندی تر خپلی وسی پوری
کار و کړی او ددی لرغونی هیواد
د پخوانیو مدنیتونو په استناد بیا هم
تیر برم را ژوندی کړی او دېر مځ
تللیو هیوادو په کتار کښی پی ودری
نوخکه ښکلی پیغله او ښکلی خوان
هغه دی چه د زلفو یا اوربل د سینگار
نه زیات خپل دهیواد سینگار ته
زیاته پا ملر نه وکړی دوخت لوی
نعمت په هسی هوسونو تیر نکړی
واقعا په ساده حسن کښی دکار قوه
زیاته وی او مونږ په دی استعدادونو
پوره اطمینان لرو .

هر څه یو وخت او ټاکلی موده لری
کله چه د عمر دوران مځ په خټ خی
نو د پښتانو قدر او قیمت هم کمپړی
نو ځکه میرمنی د تیر عمر افسوس
کوی او په ما یوسه لهجه وایی :
دتورو زلفو وار می تیر شو
هغه شیرین آشنا می خواته نه راځینه
دتورو زلفو وار می تیر شو
ځکه می یار په کوڅه غلی غلی ځینه
چه می دتورو زلفو وار و
عالم می یار و بی پروا به گرځید مه
هوا! د زلفو سلسله هم دمیښی د
افسانې په شان اوږ ده او بی انجامه
ده دهغه چا په زړه کښی چه د زلفو
تور ښا مار زهر کار کړی وی دتورو
شپو په اوږ دو کښی دا اوږد منزل
پاتی په ۶۲ مځ کی

خوند او ارزښت لری چه په خوارو
او تکلیفونو حاصل شی نه په وړیا
او خیراتی ډول .
مثلا په دی لنډی کښی زړه دتوتی
سره مشابه شوی او دبی گناه توتی
دآزا دیدو غوښتنه کوی :

د زلفو جال کښی دی بندی کړم
مستی ناترسی توتیان چاپلوی کړیدینه
پیغلی هم پدی اطمینان لری چه
د زلفو په دام کښی که څوک بندی
شی په آسانی سره تری نشی
خلاصیدی و گوری یوه مغروره پیغله
پخپلو کود گرو زلفو خومره اطمینان
لری چه وایی .

آشنا چه څی مځ ته پی ښه شی
زړه پی زما په زلفو بند دی رابه شینه
همدارنگه مین هم خپل دمینتوب
مهم عامل د زلفو دام تشخیصوی او
وایی چه :

د زلفو دام دی راته خپور کړم
زه مسافر په لاره تلم بند دی کړم
خوشحال خټک زلفی فقط دیار
لپاره گڼی او وایی .

توره چه تیر پیږی خو گوزار لره کنه
زلفی چه ولول شی خو خپل یار لره کنه

طبیعی ده چه ښکلا دنړۍ په ټولو
مظاهرو کښی هست شوی مگر
دو مړه چه طبیعت ښځو ته ددی
نعمت لویه ډانگه ور کړی نور پی په
دی پیمانه نشی موندلی نو ځکه دوی
د زړونو په جلبولو اودمیښی په ادراک
ښه پوهیږی، دغه لطیفه طبقه زیاربای
چه په هر چم چه امکان و لری دښکلا
په واسطه نور هم د زړونو په تل کی
ځای پیدا کړی لکه چه یوی پیغلی
خپلی مورته داسی زاری کوی!

زلفی می مه پری کوه موری!!
په سر پری کړوونونه کښینی بازونه
زلفی می مه غوڅوه موری!!
مارچه لنډی شی دوه سره خوړل کویڼه
هغه شیبه هم سخته ده چه د مځ
شغلی د زلفو تر پردی لاندی پټی شی
او دتورو ښامارانو منځ نه سپینی
پلوشی وځلیري او مین پی په هوس

په سپکه لیدل شوی دی او په اوسنی
زمانه کښی هم د نظر خاوندان قری
کرکه کوی .

دتورو زلفو دتورتم لټون هم ځانته
سرگردانی او ډیر زیات تکلیف
دهمدی تکلیفونو له برکته ده چه
د وصال په خوند سپری پوهیدلی شی
او که نو مینی ته آسانه ده چه خپل
یار ته وایی :

زما د زلفو آرزو منه
اوس پی کوی دی کړه پری
کوه د ناز خو ښو نه
اوږدی او توری زلفی چه د پښتنی
پیغلو د ساده حسن دښکلا بی تکلیفه
سینگار دی دوی پری ډیر ویاړی او
کله کله په کوچ او غوږی لمدوی او
هره ورځ پی په خورابه شان مینځی
او بزمخوی پی - مگر دوا او پیمان
په مقابل کښی چه ددی توکم دغوره
خصایصو څخه گڼل کیږی توری
زلفی څه چه حتی ځان قربانوی، د خپل
مرام په طلب په تورو زلفو زیارتونه
جارو کوی او چه مین پی دوطن
د خدمت او غزا په لاره کښی شهید
شی نو په پوره خونسردی کفن پی
پی د زلفو په تارونه ورته گڼدی .

مثلا وایی .
که دغزا په لور شهید شوی
په تار د زلفو په کفن درته گڼد مه
مینان حق لری چه ددغسی وفادارو
پیغلو د خوشالی لپاره هر راز تکلیفونه
ومنی او دغسی غیرتمنو او پټ
ساتونکو لپاره دسر او مال نه تیرشی
دوی ملامت ندی چه دتورو زلفو په
تیاریکی کښی دو وصال دریا په ننه
د ژوند هر راز نا کردو ته غاړه کیدی
ځکه چه دوی ډاډه دی چه که د وصال
وخت ورسیري نودغه ټولی سرگردانی
په هیری شی د وصال هغه وخت واقعی

دلته شاعر «کمین» ملامت ندی چه
دتورو زلفو په تورتم کښی هیبتناکو
خوبونو - او هامو او سرگردانیو
سره ځان مخامخ وینی او د ژوند
لاره تری ورکه کیږی .

گوندی چه د ژوند خوند او د دنیا
دنعمتونو سرچینه به پی په همدغو
ترزمیو کښی لیدلی وی - ځکه کله
کله داسی هم پېښیږی ، چه کوم
شی چه په رها ورځ لاس ته نه راځی
مگر دتوری شپې په غېږ کښی پیدا
کیږی .

دستو روستر گکونوته خو کوی
چه د شپې په تورتم کښی څنگه ښه
شاعرانه - زړه وړونکی اوسا
ښونکی منظری جوړ وی آیا دغه
سیل او تماشا په ورځ کښی ممکن
کیدل شی ؟

هو ، د ژوند هره کړی، د زمانی
هره ثانیه ځانته بیل بیل خاصیتونه
لری پوه انسانان د عقل او بصیرت
خاوندان تری لازمه استفاده کوی او
پوهیږی چه د طبیعت په موزه څیره
کښی څه اسرار پراته دی او دهر
راز کشفول خومره خوند لری، نو
ځکه خپله آرامی په بارامی کښی
لټوی او د سکون نه پی فعالیت او
حرکت ته ترجیح ورکړی دی .

حقیقت د تضاد و په موجودیت کښی
هستی لری - که دتورو زلفو په مقابل
د مځ ښایسته رها نه وای نو رښتیا
چه به هره چاره ورکه وه، که
د بیلتون سوځونکی لمبی دمین په
زړه کښی لوڅی نه کولی نود وصال
قدر به چا نه پېژانده، دمیښی خوند
په سوز او گداز کښی وی په عیاشی
کښی چه د تنبلی او بیکاری مفهوم
نغښتی دمیښی په قا موی کښی ورته

هشتاد و چهار



۱۳۹ تن گروگان طیاره جت ۷۴۷ که با ربایند گان طیاره ۱ ز امستر دامعازم تو کیو بودند از طریق دوی به بنغازی برده شد، در طول پرواز مسافران طیاره دو با رتا در واژه مرگ شتا فتند.

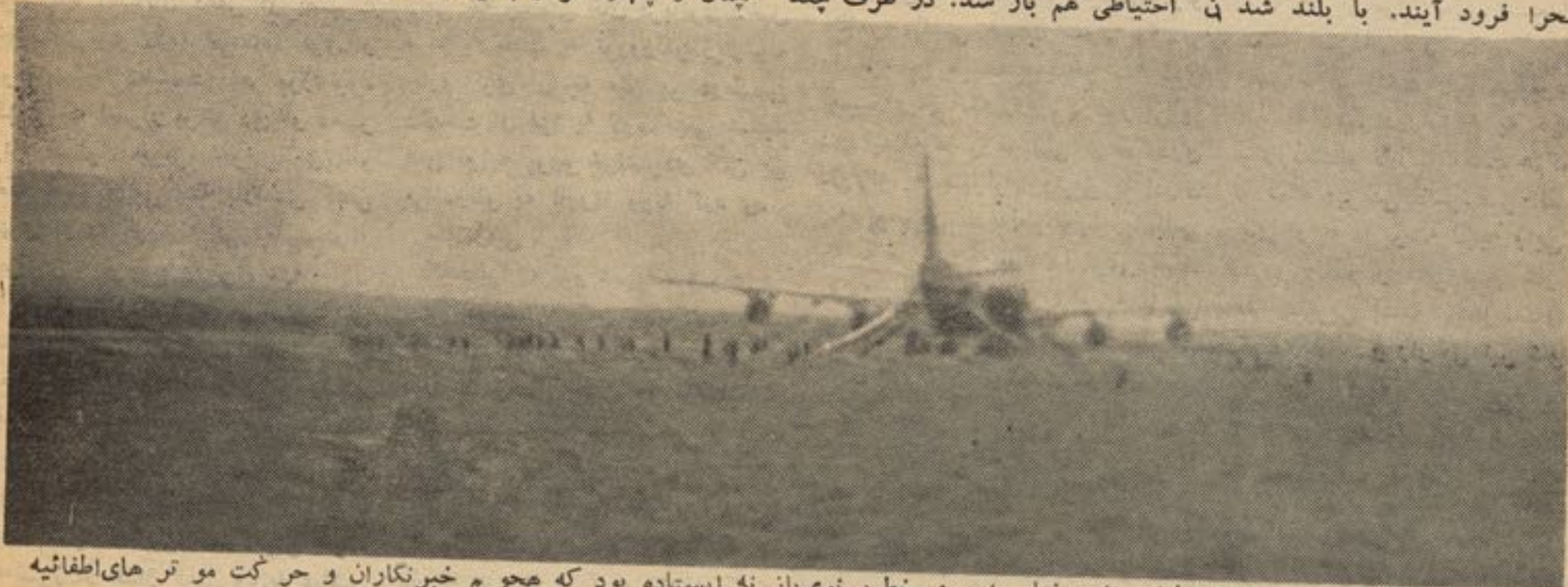
طیاره ربايي در آلمان از مظا هرجا لبودر عین زمان تکاند هنده قرن بیست بشمار میروود. در قرن گذشته «پیرات» ها به کسانى اطلاق میشد که در دریا ها به قطار دزدی مشغول بود هجهازات را متوقف می ساختند و پس از تصاحب دارایی و غنیمت جها ذات را منفجر می ساختند و در آبها غرق میکردند. آنزمان هجوم بران به جها ذات صرف جنبه دزدی و جپاو لکری داشت. اما امروز در ربودن طیارات اهداف سیاسی و منظور نظر های انتقا جویا نه مضمیر می باشد.

طیاره ربایي بین ایالات متحد امریکا وکیو با و مخالفین حکومتها طیارات را در فضا ربودن با تهدید پیلو تها و مسافران طیارات را از مسیر پرواز ش متحرک ساخته به کیو با می بردند و با وصف اعتراضات پیهم منابع بین المللی نه تنها جلو ربودن طیارات گرفته نشد بلکه به شدت آن افزود و دامنه آن به اروپا نیز کشیده شد. چنا نچمو با مع مشابه و انتقا مجویی از طرف اسرا ئیل، اعراب فلسطین و هکذا از طرف سراربا ن سیاسی در اروپا نیز بوقوع پیوست حاد ته طیاره بو بنگ ۷۴۷ جال جا یانی دو مین قر بانی بزرگ در تاریخ ربودن طیارا ت بشمار میروود. زیرا دو سال پیش آزا دی خواهان فلسطینی بعنوان اعتراض علیه سیاست جانبدارانه ایالات متحد امریکا ویشتی بانی آتکشور از اسرا ئیل طیارا ره جمبو جت امریکا یی را در فضا ربوده به یکی از میدا نهای یک کشور عربی فرود آوردند و پس از تخلیه مسافرین آن طیاره را منفجر ساختند.

ربا یند گان طیاره اخطار دا دند صدای وحشتناک بر کسها طیارا ره ما طیاره جمبو را منفجر میسازیم غول پیکر جاپانی بروی خط ر نوی و همه خوا هند مردا با این تهدید ربا یند گان طیاره پیلو تان را مجبور ساختند تا به میدان طیاره لیبیا در صحرا فرود آیند. با بلند شدن احتیاطی هم باز شد. در ظرف چند

طیاره ۷۴۷ جمبو جت ملکیت جا بان چند لحظه پیش از انفجار یکی ۱۳۹ نفر از مسافران جمبو جت اخطار کرد: پس از نشستن به زمین متلاشی می شود.

لحظه تمام مسافران، عمله طیاره طیاره از در واژه ها و کلکین ها به کپتان و چهار نفر ربا یند گان بیرون پریده، بسرعت از طیارا ره



لحظه درا ماتیک فرا رسید: هنوز طیاره از رفتار به روی خط ر نوی باز نه ایستاده بود که هجوم خبرنگاران و حرکت مو تر های اطفائی و عملیه نجات به طرف میدان بمشاهده رسید «در تصویر بو ضا حت دیده میشود.» گرر گانها برای فرود آمدن از طیاره بسوی در واژه ها هجوم بردند و هیچکدام به فکر سا مان خود نبودند و صرف کیو شش داشتند جان خود را نجات دهند. افتان و خیزان از محل دور میشدند و هنوز چندان دور نشده بود ندکه صدای انفجار را شنیدند.

ژوندون

مسافران توجه کنند طیاره دو دقیقه پس از نشستن به زمین منفجر می شود !

ساعت در دوزخ



تاجر حبو بات هولگر گاوگر که در برو سبل زندگی میکند پدر سه طفل است. در تصویری با خاتمش دیده میشود.

یک جاپانی و یک ارو پائی تو قیف شدند. یک خانم که او هم جزء دسته ربا یندگان طیاره بود به اثر انفلاق اشتباهی یک بمب دستی کشته شد و جسدش با طیاره راجت یکجا سوخته به خاکستر تبدیل گردید.



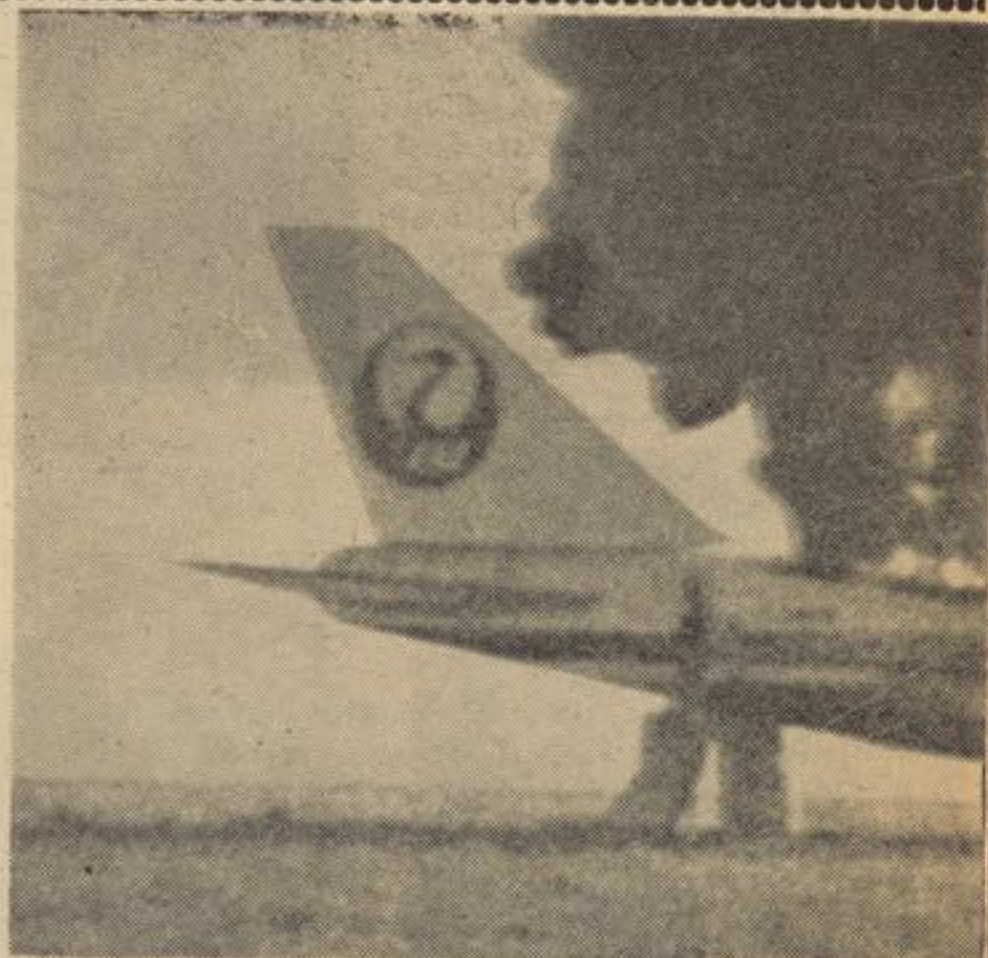
دو آلمانی مسافر جمبو جت پس از روزهای سرنوشتی و ترس بخانه بازگشته اند: این دو آلمانی که در ماجرای ربا یندگان طیاره جمبو جت در جمله مسافران بودند: یکی از این دو نفر یورگن لاستن تاجر اهل کولن میباشد که با خانمش و دو کودکانش دیده میشود.

* فاصله گرفتند. طیاره جمبو جت

که ۴۸ ساعت تمام در اسارت رنج رنج آوری بسر برده بود اکنون بسرعت از راکبین تخلیه میشد. دفعتاً صدای انفجار شدیدی میدان را لرزاند و قسمت پیشروی طیاره به پارچه های کوچک تبدیل شد.

متعاقباً صدای چندین انفجار دیگر هم بگوشه رسید و ستونی بسیار قوی از دود آتش بهوا بلند گردید.

به این ترتیب در میان دود غلیظ بوینگ ۷۴۷ ملکیت جاپان سوخت. از دویی واقع خلیج که سه روز را در آنجا متوقف ماند، بایک فرود آمدن ضمنی در دمشق به بنغازی برده شد. ربا یندگان طیاره که شامل پنج نفر بودند از انجمله دو عرب،



از ربا یندگان کمی پیش از نشستن از طریق میکروفون کا پوت طیاره به صرف دو دقیقه وقت دارید تا طیاره را ترک کنید و آنگاه بدنه طیاره



کپتان جمبو جت میگوید: پس از هشتاد ساعت بازداشت توانست صرف چهار ساعت خواب شود در تصویری با علامت چلیپا نشان داده شده بعد ها در یک کنفرانس مطبوعاتی در آمستردام اشتراک کرده اظهار داشت: در طول پرواز سردی میله تفنگچه را پشت گردنش احساس مینمود. یک مسافر آلمانی بنام گاوگر که در تصویری به پهلوی چپ پیلوت طیاره دیده میشود نسبت کافی نبودن تدابیر احتیاطی جهت حفظ جان مسافران اعتراض کرد.

عکس و مطلبها

چارلز برونسون

چارلز برونسون مرد بی لبخند سینمای آمریکا امروز از جمله محبوب ترین و گرانیه ترین هنر متدان بشمار است. زیرا حالا دیگر برونسون آن هنرمند کهنه ده سال قبل نیست. او بیست سال پیش وارد عالم سینما شد و در گمنامی بسر می برد، بغت او بعد از سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ درخشیدن گرفت. او با قیافه نیمه سر خیوست و چشمهای کوچک و بینی کوتاه خود به آسیائی ها بیشتر شباهت دارد، وی را مرد خشن سینه لقب داده اند، زیرا کمتر لبخند میزند. همان طوریکه روی پرده سینما جدی و خشن است در برابر خیر نگاران هم قیافه سینما یسی خود را حفظ میکند، اینروز هاخبر خدا شدن او از همسر جدیدش سرز بانها افتاد ولی حقیقت موضوع معلوم نیست، بهر حال چون هنرمند عالی بود است، اگر هم این خبر راسا خته باشند شاید بزودی تحقق پیدا کند.



الک استر ژنیف

الک استر ژنیف

هنرمند محبوب سینما

«اوود» «یکسیکو بی» اثر جک لند ن که در ۱۹۵۵ تهیه شده. چهل و یکم در ۱۹۵۶ فیلم مسافر «پردیس» همراه «نرگس» در ۱۹۵۸ فیلم دختر گیتان اثر پوشکین «زندگی در دست های تو» شب های سفید اثر دا ستایو سکی که هر سه فیلم مسد کور در سال ۱۶۵۹ تهیه شده. داستان شمالیساتکه قره در ۱۹۶۰ - دو تل در ۱۹۶۱ - نرسو در ۱۹۶۲ سه خواهر چخوف در ۱۹۶۴ جوانی سوم «در نقش چایکو فسکی» در سال ۱۹۶۶ او را آدم آهنی می نامیدند خدا حافظ در سال ۱۹۶۷ - بی کیفر ۱۹۶۹ و فیلم میسیا در کابل که در ۱۹۷۱ در افغانستان بعضی صحنه های آن فلبردا ری شد.

در اتحاد شوروی وقتی که در پست کارت سینما ویا تیاتر اسم الک استر ژنیف نوشته شده باشد هنر دوستان بی اختیار بسوی سالون تیاتر و سینما کشیده میشوند زیرا این اسم خیلی برای شان محبوب و دوست داشتنی است. الک استر ژنیف هنرمند پر قدرت تیاتر و سینمای اتحاد شوروی است که در بسیاری از کشور ها بحیثیک هنرمند محبوب وشناخته تلقی میگردد. چندین سال قبل تماشای گران فلم در کابل در فلم هندی بنام پردیس این هنرمند را برای اولین بار دیدند در فلم مزگور نرگس ستاره هندی که فعلا از سینماکناره گیری نموده و با سینل دت ازدواج کرده و همبازی الک استر ژنیف بود.

استر ژنیف در معروف ترین فلم های روسی بازی نموده ولی با ایشیم علاقه او به تیاتر بیشتر است، او در تیاتر معروف مسکو بنام گورکی در نمایشنامه ها سهیم می گیرد، نقش او چه بزرگ و چه کوچک باشد سیل بیننده را بطرف غرقه های فروش تکت تیاتر میکشاند.

ستر ژنیف برای تهیه فلم «میسیا» در ۱۹۷۱ به افغانستان آمد و خبر تگا ر مجله ژوندون با او مصاحبه ای بعمل آورد. استر ژنیف که تحصیلش را در کالج هنر بیابان رسانیده با همسرش در ما سکو زندگی میکند، او تا حال در ین فلم ها حصه گرفته است.



یکی از خواهران، ماینام بیغله حمیده هم دو قطعه عکس یکی عکس نانی سینا ترا و دیگر عکس زوربیس دی را برای تهیه کننده این صفحه فرستاده است. این عکسها را نشر کردیم امیدواریم بعد ازین عکس را با مطلب بفرستید



الک استر ژنیف با قیافه های مختلف از فلم های مختلف و نقش های متنوعش



آشپزده میچاک

برگزیده

آخرین بخش



ترجمه س. وهاج

اثر کنستانتین دکس

«بشنوید، آقای کارلی، بهتر است خود را گول نزنید و سعی هم نکنید هر دو مانند گربه بدور بشقاب فرلی داغ گردش کنیم و از هراس نتوانیم بفدای شیرین، زبا ن بزنیم. من خود میتوانم آن کار را انجام بدهم، ولی بمن گفتند شما خیلی آزموده هستید و درین زمینه ها تخصص دارید. » رنگ از رخ کارلی پرید و پرسید: «چه کسی بشما گفت که...؟»

«مک بانتر خنده مطلقا نه ای کرده گفت: «سایکس... پیش از آنکه بفلفوریدا برود همه چیز را به من قصه کرد...»

کارلی تجربه داشت که روز های شنبه برای اینگونه فعالیتها مساعد است. وی حق الزحمه خود را بروز سه شنبه هفته قبل دریافت کرد و از تصادف بد، روز شنبه یا هوای نا مساعد و سردی طاقت فرسا یی «چند دوجه تحت صفر» آغاز یافت. بادی سرد پارچه های برف را بشدت بروی رهروان میزد و هر ساعت بر شدت برودت میفزود. در رادیو پیشبینی کرد «بودند که شب هوا چند درجه سرد تر میشود».

بر خلاف انتظار، درین شب مراجعین رستوران مک بانتر، بیش از شبهای دیگر بود و تا ساعت ۱۲ شب همه مصروف خورد و نوش بودند.

کارلی توانست چند ساعت وقت تر از معمول بامتصدی بار و ذاع کند. خوب است انسان قبل از یک آتشی سوزی مختصری، همیشه آخرین فرد رستوران لباس و متصدی بار همان انسان بود که بعد از همه مستخدمین رستوران را ترک میداد و در اینصورت گواه صادقی بود که هر گونه اتهام را از دیگران رفع میکرد.

کارلی در محوطه پارکینگ، بزرگ یکی از لوحه های بزرگ رکلام تجارتی منتظر ماند تا آنکه دید مک بانتر بداخل موتر خود وقت «این همه انتظار در حدود یکساعت را در برگرفت. برف بشدت میبارید و پارچه های آن مانند کریستلهای یخ فرومی افتاد. گونه هاوبینی کارلی دیگری حس شده بود، وی سعی میکرد که لااقل دستان خود را که بین دستکشهای ضخیم یخته ای کرده بود، در حال حرکت نگهدارد. آخر او میبایست چند لحظه بعد از انگشتان خود کار بگیرد.

با آنکه زمان مؤققت فرار رسیده بود و چند ساعت بعد، وی میتوانست کار فرمای خود را برای همیشه خوشحال و ممنون سازد ولی احساس میکرد که سردی سوزنده و درد انگیزی تدریچایه داخل لباسهای گرمش نفوذ میکند مک بانتر که به رویاه زیر کی میمانست عواید آنروز را که معمولاً تا صبح روز دو دوشنبه در جعبه مخصوص رستوران باقی می ماند درین یک کسبه چرمی با خود برداشته سوار موترش شد و از آنحدود دور گردید. کار لی پنج دقیقه دیگر منتظر مانده، بعد توقفگاه را دور زده، خودش را بدر واز ت عقبی رستوران رسانید. وی حتی برای یکبار هم از چراغ کوچک جیبی که با خودش آورده بود، استفاده نکرد، زیرا این مرد آزموده، بمایند موش بهمه سوراخهای رستوران بلد بود.

بقیه در صفحه ۵۷

کارلی که مشغول ترتیب قاشق و پنجه و کارت روی میز بود، با حفظ احتیاط جواب داد: «اگر رستوران شما میسوخت من دیگر میبایست کنار سیرکها بنشینم...»

«مک بانتر بدون مکث اظهار کرد: «هیچ تشویش نداشته باشید، آقای کارلی، یکی از دوستان من بنام رومپر نس از مدتی باینطرف در جستجوی مردی به مشخصات شما است. او میخواهد پیش خدمت باشی کار آزموده ای داشته باشد...»

کارلی نگاهی بچهره مالک رستوران افکند و گفت:

«اما من اینجا احساس آرامش میکنم پیشخدمت باشی، بسویه که دوست شما میخواهد، مسئولیت بیشتر دارد، کار بیشتر میخواهد و من ازین پس دوباره جوان نمی شوم.»

«مک بانتر بالحنی که برای کارلی بسی سابقه مینمود، گفت:

بعد ازین حرفها، چه حرفهای دیگر و چه منطق و استدلال و یا چه حدس و تخمین پیش می آید، بنابراین سکوت کرد و بشستن ظروف ادامه داد.

«مک بانتر دیگر حرفی نزد، یعنی در پس روز دیگر حرفی نزد، ولی همیشه هوا سرد تر شد، وقتی که برف بیاریدن آغاز نمود و همه جا یخبندان شد.»

هنگامیکه مشاهده کرد عدد معدود ی از مشتریان دایمی رستوران دیگر بخانه های شان نشستند و رستوران دیگر از رو نسق مجدد خودش نیز افتاد... وی باردیگر موضوع آتشی سوزی رستوران سایکس را با کارلی مطرح کرد و گفت:

« شنیده ام که آقای سایکس، همان مرد خوشبختی که رستورا نش طعمه حریق شد در سواحل فلوریدا مصروف شنا است. این یگانه آرزوی من بود که روزی به سواحل شاعرانه فلوریدا سفر کنم.»

آزموده



کارلی نگاه مختصری بدریچه تا میسوی افکنده سپس از بین یک کسبه کاغذی قهوه ای رنگی که باخودش آورده بود، طنابی را بیرون کشید که آفشته با فر آورد های شیمیایی و یکنوع بود و رنگ بود. در انجام این طناب، سیم نازکی را پسته بود که در آن واحد انجام دیگر سیم را بداخل سوراخ نامینی، سیم برق وصل نمود. بعد با یگانه گورگدی که با خود داشت، فقیله را روشن کرد و بدون هراس ناظر جرقه های کوچکی شده آهسته بسوی انجام طناب پیش میرفت. درین لحظه کارلی بدون هیچ تعجیلی رستوران را ترک گفت و از راهی که آمده بود، مراجعت کرد. افزار و آلاتی را که با خودش آورده بود، بجا نگذاشت آخر او در کار خودش آزموده و متخصص بود. وی پنجاه متر دور از عمارت رستوران، عقب بوته ای زانو زد و همینکه نخستین شعله آتشی را دیدی از، پنجره های رستوران مشاهده کرد، با قدمهای بزرگ و تند تراز معمول آنجا دور شد. وی فاصله زیادی را میبایست پیاده طی کند، ولی هوای خنک ساعات اخیر شب این گردش راگوارا ساخته بود.

مک بانتر، مالک رستورانی که در آن کارلی اجرای وظیفه میکرد، گفت:

«دریچه رستوران بادی سا یکس تماماً طعمه آتش گردید.»

کارلی که مصروف شستن گیلای سپا بود، حالت حیرت زده ای بخود گرفته، گفت:

«راست میگوید؟... یقیناً این حادثه بدبختی بزرگی برای سایکس بار آورده است!»

مک بانتر تبسمی کرده، گفت:

«شاید هم برایش بدبختی بار نیاورد باشد. اینروز ها کاروبار هو تلداری چندان رونق ندارد، مخصوصاً که زمستان پشت در رسیده. در هوای سرد چه کسی حاضر خواهد شد، رود کنار رود خانه خنک تاپک خوراک «ستیک» در رستوران سایکس نوش جان کند؟ علاوه بر آن شنیده ام که آقای سایکس رستوران خود را بقیمت گزافسی بیه کرده بود و در آنصورت یکجنین شعله گ آتشی میتواند مردی نظیر سایکس را از درماندگی و افلاس نجات بدهد.»

مک بانتر خنده حسودا نه ای کرد و خاموش شد. کارلی معصومانه پرسید:

«آتش از کجا نشأت گرفته است؟ آیا پولیس در میتاره به نتیجه ای نرسیده؟»

مک بانتر شانه ها را بالا انداخته، گفت:

«نتیجه گیری پولیس کاملاً معمولی است یک تعمیر کهنه، شبکه کهنه ولینبای فرسوده برق و چوکا تهی خشکیده پنجره ها، مسلماً ایجاد حریق میکنند، یعنی زمینه های آتش سوزی در خود محل فراهم بوده است.»

مک بانتر در حالیکه مشروب قهوه ای تاریک را بگیلامس میریخت، ادامه داد:

«ولی، در یگانه عمارات ممکن است حریق بخودی خود بوجود آید... باور ت نمی آید کارلی؟»

کارلی جواب نداد و گویی مک بانتر نیز منتظر جواب وی نبود. کارلی میدانست که

روزنامه ای بسوی تار یکپا

یادداشت از: لیلا-تنظیم از دیدبان

نمیدانم چرا حرف محسن خان باورم نیامد؟ و نمیدانم چرا از تنها بودن در آن خانه احساس وحشت کردم؟

چند دقیقه ای به صحبت های معمولی میگذرد و متعاقب آن

پیشخدمت محسن خان با سینی پی وارد اتاق میشود، سینی پی با شش گیلان کوچک که تقریباً انباشته از مایع سرخ رنگ است.

پیشخدمت جلو محسن خان و مهمانان دیگر به نوبت می ایستد و هر کدام گیلانی بر میدارند،

وقتی جلو من توقف میکنند، من نگاهی به پتنوس می اندازم و دلم درده خودم را عقب میکشم، زنی که در کنارم نشسته است، نگاهی به

گیلان خود می اندازد بعد متوجه محسن خان میشود و میگوید:

— چقدر شفاف است.

آنوقت با آرنج آهسته به پهلوی من میزند و میگوید:

— لیلا! گیلانست رابر دار، شربت جالبی است درحقیقت بهترین شربت است که در خانه محسن خان یافت میشود.

محسن خان چشمکی به من میزند و دستش را بلند میکند و میگوید همه باهم گیلانهای خود را خالی میکنیم.

شگفتزده بصورت محسن خان خیره میشوم و او در توضیح میگوید: — این عادت من است لیلا! وقتی دوستان یکرنگ یکجا جمع میشوند، باید با هم گیلان شان را به لب ببرند و باهم گیلان شانرا خاص کنند.

بعد صدایش را پائین میآورد: — فکر نمیکنم تا حال از این شربت خورده باشی، بخور چیز جالبی است.

همه باهم گیلان شانرا بلند میکنند و چشم بمن دوخته اند. گیلان را تا نزدیک لبانم بالا میبرم بوی زننده آن آزارم میدهد، میخوامم دستم را

با خنده روی محسن خان را میبوسد و دیگران با او دست میدهند.

محسن خان با چای پلوسی بیموردی مرا به مهمانان معرفی میکند و از سابقه دوستی که با پدرم داشته حرف میزند.

زنی که آرایش متناسبی کرده است، کنار من می نشیند و دیگران در مبلهای دیگر جای میگیرند و در همان لحظه است متوجه میشوم که عمه در آنجا نیست و از اتاق بیرون رفته است. نبودن عمه تشویشم را زیاد میکند و پرسشگرانه به محسن خان خیره میشوم.

محسن خان اول بروی خود نمی آورد و اما وقتی دلوایسی مرا می بیند به ملایمت میگوید:

— برای عمه نگران نباش، بمن گفت میروم خانه و اگر سیمماخواهرت دلش خواست میا ورمش اینجا.

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

نویسنده ارجمند شماغلی دیدبان!

یادداشت های غم انگیز لیلا این دختر زجر دیده و آزرده را طوری تنظیم میکنید که غم اندوه خواننده از ملاحظه آن دو چندان میشود. بهر حال من نمی خواهم این قسمت مجله شما را با چند جمله دراز و کوتاه و قلم پردازی ها سیاه کنم و وقت خواننده را هم تلف بنمایم، منتهی باکمال صمیمیت عمیق ترین همدردی خود را نسبت به لیلابی که مانند صد ها لیلابی دیگر اجتماع درمسیر تند باد حوادث، حوادثی که ناشی از نابسامانی های اجتماع ما بوده، فشرده شده است، تقدیم میکنم. اسم و آدرس خود را نوشته ام که نزد شما نویسنده محترم محفوظ خواهد بود. من حاضر به هر نوع کمک و فدا کاری هستم بشرطیکه کمک من ضرورت باشد و مؤثر واقع شود و در نهایت طرف قبول لیلا واقع شود.

امضاء محفوظ

ص ش

مهمان لیلا: در حقیقت امشب مهمان من هستی، من دو سه مهمان دیگر هم دارم، شاید تا چند دقیقه دیگر بیایند.

بعد قیافه حق بجانبی بخود میگیرد و میگوید:

— متأسفم که امشب دخترم نیست رفته منزل یکی از دوستانش، ممکن است شب هم نیاید، ورنه در پذیرایی از شما اینقدر کوتاهی نمیشد.

ناگهانی سکوت میکند و گوش بصدایی میدهد و آنوقت میگوید:

— بنظرم صدای زنگ در بود، مثل اینکه آمدند.

از دور صدای همهمه بگوش میرسد و بعد نزدیک میشود، محسن خان با سنگینی از جایش بلند میشود و بطرف در میروند و هنوز قدم از اتاق بیرون نگذاشته است که دوزن و دو مرد وارد اتاق میشوند، زنی که جلوتر است

محسن خان مثل اینکه نفسش سوخته باشد، آه بلندی می کشد و در مبل فرو میرود، خنده لبانش را از هم باز کرده است، نگاهی به عمه میکند و بعد رویش را بطرف من بر میگرداند و میگوید:

— خوش آمدی لیلا!

بعد چینی به پیشانی می اندازد و میگوید:

— نا راحت بنظر میایی لیلا!

میگویم:

— نه.

— دروغ نگو. فکر کن اینجا هم خانه خودت است، باید راحت و آسوده باشی.

آنوقت بطرف میوه روی میز اشاره میکند و میگوید:

— چرا نمیخوری؟ هر وقت گرسنه شدید بگوئید، غذا حاضر است.

از این حرف نا راحت میشوم و نگاهی به عمه می اندازم، اما عمه، انگار که متوجه نگاه من نشده است، خونسرد و آرام بشقابی بر میدارد و یک خوشه انگور در آن میگذارد و بخوردن می پردازد.

من با شتابزدگی بیموردی میگویم: — ما غذا نمیخوریم، باید برویم خانه، خواهرم...

محسن خان با سر فک خودش حرفم را قطع میکند و نگاه خیره اش متوجه عمه میشود.

انگار میخواهد با عمه حرف بزند و از او کمک بخواهد.

فکهای عمه از حرکت باز می ایستد و میگوید:

— لیلا! اینقدر نگران نباش، من میروم خانه و اگر «سیمما» دلش میخواست میاورمش اینجا.

میگویم:

— بهتر است...

صدای من در قهقهه مستانه محسن خان گم میشود و بریده بریده می گوید:

— پیشنهاد خوبی است تو اینجا



پائین بیاورم ، زنی که پهلویم
نشسته است مانع میشود ، اشاره
به گیلای خود میکند و میگوید

— بخور . طعمش مثل بویش
نیست .

او گیلای من را به یک نفس خالی
کرده است و من با نگرانی آنرا به
لبم نزدیک میکنم ، پنج جفت چشم
مراقب من است . همه منتظر اند
که من از آن شربت بخورم . و اگر
نخورم چه خواهند گفت ؟ کودکی مرا
بیش نخواهند پنداشت ؟ فکر میکنم
کاش عمه اینجا بود . کاش بمن میگفت
این چه نوع شربتی است ؟

زنی که پهلوی محسن خان نشسته
است نگاه تحقیر آمیزی بصورت من
میاندازد و به گیلای خالی خودش
خیره میشود . در واقع همه چنین
اند ، همه با نگاه هایشان مرا تحقیر
میکنند و از اینکه مثل کودک چهار
ساله رفتار میکنم بدشان آمده است
ناچار میشوم آنهم بخاطر محسن خان
که از من بدش نیاید و تصمیم نگیرد
که آن پنجاه هزار را ندهد ، گیلای
را با دزدگی به لبانم نزدیک میکنم
و جرعه از آن می نوشم . ناگهان
سوزشی زبان و حلقوم را فرامیگیرد
انکار که سرب مذابی را در حلقم
ریخته ام .

مینخواهم استفراغ کنم اما جلو
خودم را میگیرم ، حال را بکلی بهم زده
است و از حلق تا معده ام میسوزد ،
سعی میکنم بروی خودم بیاورم ،
میتروسم ریشخندم کنند ، میتروسم
مسخره ام کنند . آهسته گیلایم را
روی میز میگذارم ، آنوقت است که
متوجه میشوم که من چیزی غیر از
شربت خورده ام میخواهم از جایم
بلند شوم که محسن خان ظرفی را جلوم
میگیرد و با خنده میگوید : از این
بخورا بی اختیار تکه گوشتی
بر میدارم و در دهان میگذارم ، مزه
دهنم بکلی تغییر میکند و از دل بدی
دیگر رنج میبرم . گرمای ناشناخته
در وجودم میدود . حال دگرگون
شده است . در حقیقت دیگران نیز
چنین شده اند .

محسن خان لطیفه نقل میکند و زنی
که در کنار من نشسته است از این
لطیفه بقیقه می خندد و بعد متوجه
گیلای نیمه خالی من میشود و
سرزنش آمیز بمن خیره میشود و
میگوید :
— باید گیلای خالی کنی ،
میبینی همه منتظر تواند .

وقتی طعم این شربت عجیب یادم
میاید تنم بلرزه می افتد و میگویم
— نه .
اما او گیلای را تا نزدیک لبانم
بالا آورده است و میگوید :
— معطل نکن !
دستم میرزد . و او گیلای را
میان انگشتان لرزانم فرو میکند و

میگوید :
— آفرین ، نترس ، باید تا قطره
آخرش را بخوری .
من نمیتوانم تاب نگاههایشان را ،
تاب صدای هایشان را بیاورم و
گیلای را تا قطره آخر مینوشم .
ناتمام

بخوانید و باور کنید

آیا واقعا کاینات میلرزد ؟

تحقیقات علمی بین المللی در باره کهکشانها از مدتها قبل حل گشته و به انرژی خالص تبدیل شده

امواج نیروی جاذبه

درفرضیه نسبی خود البرت اینشتاین در سال ۱۹۱۶ این مساله علمی را پیشگویی کرده بود. ژوزف وبر فیزیک دان امریکائی مدعیست که در سال ۱۹۶۷ برای نخستین بار امواج سماوی جاذبه زمین را بر روی نوار ضبط کرده است. اینک بمنظور کشف قطعی آثار لرزش در اعماق کائنات، بخشی فیزیک و فیزیک نجومی انستیتوت ما کس- پلانک در مونیخ، با همکاری محققان شوروی انگلیسی، فرانسوی و ژاپنی بدنبال کشف امواج اسرار آمیز نیروی جاذبه است. مرحله نخست مساعی محققان متوجه بررسی گزارشات همکاران امریکائی شان است. بوسیله آنتنهای مخصوص که هزاران کیلومتر باهم فاصله دارند، نامبردگان توانسته اند علائمی را دریافت نمایند که طبق نظر ژوزف وبر، منشاء آنها در کهکشان است. وی مشاهدات خود را «رویداد ها» نامیده است. چون این «رویداد ها» تقریبا هر دو روز روی نوار های مقناطیسی ضبط شده اند، دیگر محققان نسبت به آنها چار نوعی تردید گشته اند. زیراهمه آزمایشات برای توضیح این «رویداد های کائناتی» در چهار چوب فرضیه های موجود در خصوص سیستم کهکشان، بدون نتیجه مانده است. با اعتقاد دانشمندان فیزیک نجومی، لازمه امواج جاذبه ای بقدرتهای ضبط شده، وجود چند خورشید در نقطه ای از کهکشان میباشد. در اینصورت میبایستی کمک شد.

اما نو لیز در عوض کار نا مطمئن که به حساب ساعت به وی اجرت داده میشد، اکنون کار ثابتی پیدا کرده و آن محافظت از قبرستان آلمانی های جزیره کریت میباشد. مانولیز که زمانی دشمن سر سخت آلمانی بود.

دشمنان چطور دوستان شدند ؟



مانو لیز با تراکس ۶۱ ساله، سی و یکسال پیش یک عسکر آلمانی را به قتل رسانید و امروز محافظ قبرستان آلمانی های جزیره کریت شده است.

وقتی در ۲۰ ماه می سال ۱۹۴۱ پادشاهی های آلمان بر فراز جزیره کریت از طیاره پریدند، مانو لیز با تراکس سر دسته پار تیزان ها از دشمنان سر سخت آلمانی ها بشمار میرفت.

والتر گست آیر که در آنوقت رتبه تورنی داشت و یگانه نفریست که جمله دسته خود حین فرود آمدن به جزیره کریت جان به سلامت برده خاطرش را اینطور بیان میدارد: اگر مانو لیز در آن وقت مرا میدید ادامه زندگي بر ايسم ناممكن بود. هدف ما اشغال ما لاه بود اکثر رفقای چتر باز ما مرده فرود آمدند و باقیمانده همه زخمی شدند من در پای خود زخم برداشتم و آن درست وقتی بود که به زمین می نشستم تورن گست آیر توانست

خودش را مخفی کند و به این ترتیب از جنگ یونانی ها نجات یافت. اما اودران زمان مانو لیز را دیده بود و هیچگاه نمیتوانست قیافه او را از یاد ببرد. وقتی والتر گست آیر به جزیره کریت رفت تا از قبرستان قر بانیان اشغال جزیره دیدن کند، در قبرستان مستقیما بادشمن سر سخت زمان جنگ خود مقابل شد. مانو لیز روی قبرهایی را که تازه کنده شده بود پاك ميكرد هر دو نفر و ارد مذاکره شدند و حین خدا حافظی برای هم دست تکان دادند. آنها اکنون آشنايان خوبی برای هم بودند. وقتی شعبه مؤظف رسیدگی به قبرستان های آلمان در خارج کشور مؤظفین خود را به یونان و جزیره کریت فرستاد در جزیره کریت یگانه کسی که بهتر میدانست اجساد آلمانی ها در کجا دفن میباشد، مانو لیز با تراکس بود.



به این ترتیب او به آلمانی ها کمک شد تا اجساد مردگان زمان جنگ خود را که در هر کجا پراکنده افتاده بود پیدا کنند. مؤظف آلمانی را در احداث قبرستان

های جزیره کریت بود امروز از قبرستان آنها مرا قبت میکند مانولیز درین باره می گوید: خوشحالم که باز هم درینجا آلمانی ها بودند و رنه برای من پیدا کردن کار مشکل بود زیرا من اکنون ۶۱ ساله شده ام.

هزار و یک‌گپ



۴۰

تبلیغ در هر زمینه ای موثر است، اگر رهبران و زمامداران کشورها بخواهند مردم را بطورشا پیسته رهبری کرده در میسر ترقی قرار دهند، راه و روش خود را و ایجابات مملکت را برای آنها تشریح میکنند. از روز اعلام جمهوریست عملا جنب و جوش در مردم دیده میشود و هر کس بیشتر از سابق احساس مسئولیت میکند، زیرا نظام نو افغانستان مردم را تکان داد و متوجه این مسئولیت ساخت. نا گفته نماند که تبلیغات سو هم وجود دارد، کمپانی های خارجی، شرکت های بزرگ تولیدی غرب برای بازار یابی و برای استثمار مردم جهان سوم از هر نوع تبلیغ سو و ضد منافع آنها و موافق به منافعی خود استفاده مینمایند.

برای آب کردن اشیای تولیدی خود از هر وسیله نشراتی مانند رادیو تلو یزیون مجلات و مهمتراز همه فلم استفاده میکنند، لزوم مدرن شدن ذریعه لباسی و اجناس را از طریق این همه تبلیغ در دماغ آنها تداعی مینمایند. غرب زدگی و مود پسندی که ما از آن انتقاد میکنیم و جوانان خود را به پر هیز از آن ترغیب مینماییم مشکل عمده و یگانه کشور مان نیست. هند، ایران یا کستان و سایر کشور ها هم بیشتر و کمتر از ما دچار این مشکل هستند، در اینجا ست که باید تبلیغات با تبلیغات بجنگد جنگ تبلیغاتی به پیمان و وسیع در کشور ما باید رشد کند تا آنجا که هر نوع تبلیغ سو را به شکست مواجه سازد، گاندی در هند این نوع تبلیغ را بر اه انداخته بود، تبلیغ مفیدی را بر ضد تبلیغات استعماری.

استعمار جدید تبلیغات جدید دارد، باید علیه این تبلیغات به پا خاست.

جوان ما باید بعوض خجالت کشیدن از استعمال مواد و کالا های مؤلده وطنی نه تنها مباحثات کنند، بلکه

درین قسمت پیشرو شده دیگران را تشویق نمایند.

برای آگاهی جوانان و روشن کردن اذهان شان معلمان مکاتیب نقش عمده دارند، چه سخن استاد در شاگرد نفوذ انکار ناپذیر دارد، بخصوص اگر معلم جوان خود لباسی می پوشد ساخته شده از تکه های وطن و بعد در صنف برای شاگردان در قسمت مفاد اقتصاد دی استفاده از اجناس وطن تشریحات میدهد و آنها را به اضرار فرار اسعار از کشور و راه یافتن کالا های خارجی آگاه میسازد، بدون شك شاگردان با آگاهی از اصل مطلب و با پیروی از استاد خود به طرف اجناس تولیدی وطن گرایش پیدا کرده و همین گرایش اقتصاد مملکت را تقویه و صنایع را نیرو مند میسازد و بهترین مبارزه يك جوان در همین قسمت خواهد بود.

روزی یکنفر میگفت که باید وزارت معارف مسا له متحد الشکل ساختن لباس شا گردان مکاتیب را اعم از دختر و پسر مطا لعه کند و از تکه های وطن برای لباس هرلیسه رنگی را انتخاب نماید. بدینوسیله جوانان بمصرف کردن محصولات وطن عادت میکنند و همچنان بخاطر مشخص شدن خود و نگهداری نام خوب لیسه و خانواد ه خود از هر گونه حرکت خلاف آداب اجتماعی پرهیز میکنند، آن شخص گفت:

با وجود اینکه تکه سیاه رنگ برای لباس مکتب دختران تجویز گردیده اما با این هم بسیاری از دختران فامیل های مستعد از گرا نبها ترین تکه های خارجی برای خود لباس مکتب میسازند در حالیکه در داخل کشور ما تکه های خوب و قابل استفاده ای تهیه میشود.

بهر حال نمیدانم نظر آن شخص



وایشهم يك راه دیگر استفاده از حیوانات بحری

تاچه اندازه معقول است ولی روآوری جوانان و بالاخره همه مردم به محصولات وطن برای رشد صنعت کشور يك امر لازمی بشمار میرود.

۴۱

آنوقت ها که ما در مکتب در پهلوی مضامین دیگر رسم و کار دستی هم کار میکردیم معلم رسم ما هفته يك روز به صنف آمده باتباشیر روی تخته گلدان، صراحی و یا يك آب رسم میکرد و بعد رویش را بطرف ما کرده میگفت:

بچه ها از روی این رسم در کتابچه رسم خود کار کنید. ماهم شروع میکردیم به رسم کردن و معلم ما کتاب و یا مجله ای را گرفته بخواند و مشغول میشد، هر قدر میگو شنیدیم نمیتوانستیم مانند رسم معلم ما بکشیم کاغذ را سیاه میکردیم و بعد با پنسل يك دوباره آنرا پاک مینمودیم و اینکار آنقدر تکرار میشد که ورق کتابچه ما می شارید و شکاف میشد، در آخر ساعت معلم صاحب رسم ما از جایش بلند شده رسم های ما را اصلاح میکرد. روز امتحان ما مجبور بودیم روی يك ورقه که برای ما توزیع میشد رسم بکشیم و موقع سپردن رسم به معلم يك کار دستی هم تقدیم نمائیم. معمولا بچه های بولدار صنف ما کار دستی را از بازار میخریدند و بچه های که پول نداشتند، یکی از افراد بزرگتر خانواده برای شان چیزی میساخت تا به معلم رسم و کار دستی نشان بدهد. ما خیال میکردیم که فقط هدف از مضمون کار دستی نشان دادن يك کوتی گك، دسته گل و گلدان به معلم رسم است، چون معمولا نمره خوب را بچه هایی میبردند که کار دستی خود را از بازار میخریدند.

متأسفانه در بعضی مکاتیب همین وضع دوام دارد و هنوز هم مساله کار دستی درست حل نشده. روز های امتحان در بعضی دکان های بقیه در صفحه ۵۷

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها دو سال تبید اما به اثر اشتباهی زنده گی اش را از کف دادا کنون الك معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد مر موزی است برآمده برای بنت جوان که نزد مایتلند کا میکند، به اثر تشویق لولا بسا نو ابارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد، اما ایلا بنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت می شود .

مردی بانقلاب بقه

کسی را نمیپذیرد. حتی بزرگترین سرمایه داری های شهر را هم ملاقات نمیکند. او از خانمها و بیگانگان بخصوص نفرت دارد. گرچه مدتی طولانی میشود که نزد او کار میکنم ولی تا هنوز مطمئن نیستم که بامن عادت کرده باشد. بهر حال درچه موضوعی میخواهید با او صحبت کنید؟

ایلا متردد ماند: راجع به معاش رای با او حرف میزدیم. و بعد وقتی جانسون سر شربابه علامت رد تکان داد ایلا اظهار داشت: موضوع بسیار مهم است آقای جانسن شما میدانید که رای طبع متلون دارد. و اگر معاش او را از آنچه هست کمتر کنند معنایش این خواهد بود که شاخ شما رای را خوب میشناسید.!

اوسر شرشور داد: «من براستی نمیدانم درین مورد چه کاری از من ساخته است؟؟ اندکی فکر کرده مترددانه اظهار داشت: بهر حال نزد مایتلند به بالامیروم واز او میپرسم. اما شرط میبندم که او شمارا نزد خود نخواهد پذیرفت.» اما وقتی آقای جانسن برگشت ایلا از دور اورا خندان یافت.

جانسون گفت: زودتر باید بروید تا مجال فکر کردن نداشته باشد. « هر دو بطرف لفت رفتند و جانسن گفت: « شما شخصا سعی کنید ماد موازل بنت را به یک اتاق کوچک که دارای موبل راحتی بود رهنمایی کرده به میز تحریری که در آنجا بود بود اشاره نمود. روی میز پر از کاغذ و نوشته ها بود. جانسن اظهار داشت: این اتاق کار منست. یک

خود غلبه کند و سر انجام تصمیم گرفت اقدامی بکند. در روز یک شنبه اخیر رای نسبت وضع فیصدی معاش خود نزد خواهرش شکایت کرده بود. او با تردد وحشیانه تذکر داده بود که میخواهد کار و بارشرا گذاشته به شغل دیگری بپردازد. این موضوع ایلا را ناراحت ساخت. خانواده بنت که صاحب خانه شخصی از خود بود راهی جز این نداشت که با درآمد محدود به زندگی خود سر و صورت بدهد. مصارف روز مره شان بشکل مضحکی ناچیز بود. زن هر روز از ده به منزل شان می آمد و کارهای سنگین را انجام میداد. هفته یک مرتبه در شستن البسه کمک میشد و این یگانه وجه لوکس در زندگی شان بشمار میرفت که پدرش با درآمد ناچیز اجازه میداد.

یک روز که جانسن از دهلیز مرمری عمارت مایتلند میگذشت دفعتاً متوجه یک قیافه جذاب شد که از دروازه ورودی داخل شد و تقریباً در حال دویدن خودش را به اورساند. معاد موازل بنت عزیز و قشنگ باچه شتاب دلپذیری خود تانرا به اینجا رسانده اید اما متاسفانه رای اینجا نیست و شما باید یک کمی منتظر بمانید.

جدی خو شعال هستم که او اینجانیست. من میخواهم با آقای مایتلند صحبت کنم. میتوانید امکانات این ملاقات را فراهم سازید؟ درسیمای گشاده و فیلسوفانه جانسن کمی گرفتگی پیدا شد. او گفت: « تصور میکنم این کار مشکلی باشد. آقای مایتلند هیچ

ظاهراً چنین استنباط میشد که جان بنت بازندگی جدید پسرش موافق بود و تصور مینمود پذیرش چنین زندگی برای جوانانی به سن و سال پسرش یک احتیاج طبیعی میباشد. اما در نهاد خود نارام و هراسناک بود. رای یگانه پسر او بود که بو جودش در زندگی خود سخت



ایلا با انگشتهای سر تعش به بازوی جانسن چسپیده گفت مایتلند آدم بی عاطفه و بسیار وحشتناک است.

دروازه کلابی رنگ اتاق او را با اتاق است و من هر روز میتوانم تعدادی کار مایتلند وصل میکرد. جانسن آهسته به دروازه زد و در حالی که قلب ایلا بشدت میزد. وارد دفتر مایتلند شده آن مرد عجیب را در مقابل خود دید. اتاق کار او وسیع بود. شکوه و دیگور اسیون لوکس اتاق، ایلا را دچار بهت و حیرت ساخت و از تعجب زیاد نفسش بند آمد. در پشت میز مایتلند پیر راست نشسته بود و از زیر مژه های نسواری رنگ و غلو ایلا بنیت را میدید. او مثلیک ارباب که به کنیز خود ببیند او را میدید، و در عین زمان از ایلا قدری وحشت داشت گویا اینکه از ناحیه کدام عمل نادرست و مجهولی در برابر ایلا میسر آید یقیناً از ناحیه اعمال در پو شنیدن لباس نبود، و یا پیشرفت شنش باعث آن نمیشد زیرا که سن تاحدی حرکات را متین تر و موثر تر میسازد اما این مرد پیر صرف از ناحیه مجهولی میهراسید و نگاه پر سشگر او فاقد آن اطمینانی بود که انتظارش را میتوان داشت. او طوری جلو مینمود که گویا شدیداً ناراحت باشد.

جانسن به معرفی پرداخت : ماد موزل بنت هست شما بخاطر دارید که برادرش رای ما مور کسه ماست ماد موزل بنت خواهش دارد که شما در تصمیم خود را جمع بقطع معاش او تجدید نظر بفرمایید. آقای مایتلند با بیحوصله گی بدن خشکش را تکان داده جواب داد برای من هیچ فرقی نمیکند که زندگی مرفه دارید یا اینکه در رنج و ناداری بسر میبرید اگر من تصمیم به وضع معاش کسی گرفتم آنرا عملی میکنم. فهمیدی؟

ایلا با وضع هراسناکی به صورت مایتلند خیره شد صدای مایتلند دور که و خشن بود. لحن و آهنگ صدایش غیر مہذبانه بود.

اگر او از کار و معاش خود راضی نیست میتواند برود، هر کجا که دلش میخواهد و اگر این فیصله من خوش شما هم نمی آید شما هم هر کجا که دلتان میخواهد میتوانید بروید. سپس چشمهای خیره خود را باز کرده با ناراحتی جانسن را دید و اضافه نمود: از آدمهای تنبل مثل برادر شما در کوچه بازار فراوان

را به اجاره گرفته نمیدانم از کجا؟ ایلا احساس یک زن خانه دار را در آن لحظه داشت. جانسن به آرامی پاسخ داد: «در نهایت برایت بلی کرایه عمارت بلند معلوم میشود اما من تصور میکنم که او ارزان بدست آورده است یک نفر که عازم خارج بود منزلش را به نرخ گاه

این فراتر از مرد بد طینت و زشتی است شما چطور او را تا ایندم تحمل کرده اید؟» مرد چاق بسرعت خنده یی کرده جواب داد: او حق بطرف ما است و میتواند از بین یکنیم ملیون بیکار روی خیابان اشخاص مورد احتیاج خود را پیدا کند. ایلا جواب داد: «من هیچ معلومات ندارم» و بعد پادست لوزان خود به بازوی جانسن چسپیده اضافه نمود: این آدم تا این حد بی عاطفه است محض به خاطر شما متاسفم. او آدم وحشتناک است. به خاطر شما متاسفم او آدم وحشتناک است؟

«او مرد خود خواهی است اما مرد بد نیستی نیست اگر همینقدر می فهمیدم که او چرا شما را پذیرفت؟» مگر او هیچ کسی را نمی پذیرد؟

جانسن سرش را به علامت نفی تکان داد: در صورتیکه ملاقاتش بکلی غیر مفید باشد. احتمال دارد در سال یکی دو مورد پیشش آید که کسی را ملاقات کند. تصور نمیکنم در دفتر اصلاً بایکی از مامورین حرف بزند حتی با مدیرها هم صحبت نمی کند.

جانسن ایلا را به دفتر عمو می رهنمایی کرد. رای هنوز به دفتر نیامده بود. وقتی ایلا از او بسیار سوال کرد جانسن اعتراف نمود: «حقیقت اینست که رای اصلاً امروز به دفتر نیامده است. او خبر داده که امروز بعلت کسالت مزاج نمی تواند به کارش حاضر شود.

ایلا با ناراحتی پرسید. اما رای که مریض نمی باشد؟

«نه من باو تیلیفونی حرف زدم او در منزل جدیدش تیلیفون دارد.» ایلا با ترس و وحشت اظهار داشت: فکر میکردم یک اتاق ساده باشد. اما او یک آپارتمان کامل



کوتاه و دلچسپ خواندنی

برای شما خواندیم

بیماری های ما!

آورده اند که بفراتر روزی نزدیک بیماری در آمدن و پیش و دلیل او بدید آنگاه او را گفت :
بدانکه من و تو و بیماری سه کسیم و هر سه مخالف یکدیگر اگر تو یار من شوی و آنچه
ترا بفرمایم از آن نگذری و آنچه ترا از خوردن آن باز خوردن آن باز دارم دست بازدار ی
ما دوتن شویم و علت تنها ماند بروی غالب آنیم چه هر گاه که دوتن هم پشت و یکدل
شوید بر یک کس غلبه تواند کرد و این حکمتی عظیم لطیف است و عاقل حقیقت میر
این داند .
(از جوامع الحکایات)

وضع و یکاردا!

نگرانیهای برندگان

جائز لا نوبل از

آینده

دزدان آثار هنری ایتالیا که در سرقت
تابلو های عالی هنری تقریباً تخصیص دارند
در سال گذشته و یکاردا جدیدی را در کار
خود قایم کرده اند ، چنانکه در طول سال
۱۹۷۲ مجموعاً ۵۸۴۳ تابلوی عالی و مهم را
سرقت برده اند .



سرعت وسطی عراده جات

مطالعاتی که در یکی از موسسات علمی
ویانا بعمل آمده است معلوم گردیده که
سرعت وسطی حرکت عراده جات در مرکز
شهر ویانا از هشت کیلو متر فی ساعت
تجاوز نمیکند .
در نتیجه این تحقیق چنین پیشنهاد به
عمل آمد که باید ساحه مرکزی شهر ویانا
را ساحه پیاده گردی اعلام کنند زیرا در آن
صورت موثر سوران از رنج اعصاب خرابی
و پیاده گردان از تنفس هوای آلوده نجات
می یابند .



مسابقه بستن قنداق بین پدران

اداره حفظ الصحة ها مبروک اخیراً یک
مسابقه غیر عادی برای شوهرانی ترتیب
داده بود که در انتظار پدر شدن هستند.
نامبردگان میبایستی یک طفل را البته گدی
درین مسابقه انجیر اشتیانر ۳۰ ساله برنده
شد و او سوپر پدر لقب گرفت همسرش
گوییستین از این جریان عکسی بر داشت. تا
بعد ها شاهد اعتراف شوهرش به تساوی
حقوق کامل زن و مرد باشد .

بردن در گازی بچه ها بتوسط پدران در
جاده ها و پارکهای جمهوریت اتحاد آلمان امروز
یک کار عادی است همکاری در خانه داری
از آشپزی تا اطو کردن دیگر مساله ای
برای شوهران امروزی نمیشد .

بسیست و سومین کنفرانس برندگان جائزه
نوبل که در شهر لیند اوپرا شده بود ،
تحت تاثیر هشدار های سریع در باره روند
خطر ناک گنونی مدنیت قرارداد شد . پر فسور
هورست اسمکه هنگام گشایش کنفرانس یاد
آور اثرات منفی تعدادی از پیشرفت های
تکنیکی گردید . وی گفت ، فقط آنگاه در این
دنیای تحت سلطه علوم طبیعی و تکنیکی ،
منابع کیفیت حیاتی ساکنان کره زمین قابل
تأمین خواهد شد که از علوم اجتماعی استفاده
گسترده تری بعمل آید باعتقاد پرو فسو ر
مذکور باید یک سیستم زنگ خطر هنگام به او
چود آورد که مادام که هنوز فرصتی برای اقدامات
متقابل میباشد اختلافات اجتماعی خرابی اوضاع
را اطلاع دهد .

در حالیکه اکثر دانشمندان که به لیند
او آمده بودند سخنرانی های علمی در آن
چنان سطح بالا ایراد نمودند که برای افراد
عادی قابل درک نبود ، دانشمند انگلیسی
دنيس گابور زنگ خطر را برای همه بصنداد
آورد . و این زنگ خطر «بحران انرژی» نام
داشت .

گابور بحران انرژی و مواد سوختی را
معلول زیاده رویهای دانست که ، ملل
صنعتی خودشان موجب گردیده اند لااقل از
ده سال باینطرف روشن بوده است که
استخراج بی حساب مواد اولیه به بدبختی
بزرگی منجر خواهد گردید ، مگر اینکه منابع
جدید انرژی کشف شوند . اکنون تأمین
انرژی بصورت بزرگترین نگرانی جا همه

بشری در آمده است و امروز نخستین مظاهر
آن در نقاط مختلف جهان بچشم میخورد .
فقط در پر تو انصراف از مسائل چنین
تجملی «بمنع کشف سریع منابع جدید انرژی
بشر خواهد توانست ادامه مدنیت صنعتی
و پیشرفت دموکراسی را تضمین نماید .

طی کنفرانس نامبرده فقط از سخنان
ایزید وروابی دانشمند شهبیر فیزیك آند ک
خوشبینی تجلی میکرد . وی علم و دانش را
حلقه ارتباطی بین ملل خواند و یاد آور
شوروت کنترل همه جانبه شکستن اتم از
یکطرف و یکار گیری انرژی اتمی برای مقاصد
صلح آمیزی از سوی دیگر گردید . رابی
همچنین پیشنهاد کرد پوهنتون های قاره ای
یا حتی جهانی تأسیس گردند که ، دبیلیم آنها
در همه جا به رسمیت شناخته شود و بدینگونه
راهی بروی «جهانی گشتن» علم و دانش و
بهم پیوستن ملتها گشود شود .

برای نبل باین هدف دنیای غرب باید کمال
اهتمام را برای نزدیکی بیشتر با شوروی و
چین بعمل آورد .

دستگاه اسرار آمیز زیر دریائی

این دستگاه شکفت انیگز سوئد زیر دریا می که بنام «پنگو لین» خوانده شده .
یک مینی طیاره بابا لبای دلتا شیا هست دارد . دارای ۳۰۷۰ متر طول و ۲ متر شعاع
است و در ابتدا در اعماق ۲۰۰ متری در یاتناور خواهد بود . با وجود ظاهر ساده اش
مجهز بادوات و وسایل فنی بسیار دقیق می باشد و در اعماق تا ۳۰۰ متری دریا قادر با
اندازه گیری ترسیم نقشه های دریا می و نمونه برداری از خاک کف و آب دریا است
و بوسیله یک کیبل ۱۰۰۰ متری با یک کشتی مادر در ارتباط خواهد بود .

در عین حال و در صورت لزوم میتو اطلاعات حاصله را به اقمار یا مرا کسز
مخابراتی دریائی و زمینی مستقیماً مخابره نماید .

«پنگو لین» مذکور از نوعی ماده مصنوعی با تقویت الیاف شیشه ای ساخته شده دو
تن وزن دارد بدون سر نشین بوده و قابل هدایت از دور با هدایت پرو گرامی میباشد
یک دستگاه اتوماتیک خاص که مشخصات آن را کار خانه المانی فوکر کاملاً مخر مانده
نگاه نداشته است .

پیوسته فاصله کافی بین «پنگو لین» و کف دریا و موانع در راه او را در عمق
دریا تأمین مینماید .

عکس جالب



گاؤ، مادر رضاعی گو سفند ۱

پیکر من گل

خمار توبه

ز آتشپاره های محفل آتش روشن است امشب
اگر آتش پرستی میکنم حق با من است امشب
چرا غانست و صد ها شعله جواله میرقصند
سرودستی بپوشان کیف دور دامن است امشب
خد نک نازاز شصت جنائی گسر ده میاید
د لاخون شوکه هنگام بغون غلطید نیست امشب
شکست طره ساقی مخمور آن شکست آورد
خمار توبه را بشکن که بشکن بشکن است
دل از التهاب شوق چون پروانه می سوزد
چو فانوسم نشان شعله در پیراهن است امشب
شفیعی را زهر مویی به پیکر دیده میباشی
نگه با صد تمنا مصرف گلچید نیست امشب

از واصل

کعبه دل

از میگرد در بستان آمد سحری سر مست
آن فتنه هشیاران پیمانه می در دست
بی غا لیه میسو یش چون سنبیل ترخوشبو
بی منت می چشمش چون نور مس شپلا مست
در عربده با مردم چشمان سیه مستش
که تیغ و سنان بر کف که تیرو کهان در دست
از نسبت ابرو یش کارمه نو بالا
و زشهرت با لا یش آوازه طوبی پست
از خجلت او خورشید بنشست چو اوبرخامیت
در خدمت او شمشاد بر خاست چو او بنشست
مر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید
ور باد صفا گشت اند رگب او پیوست
جانها بمیان بر بست هر که که هر یکشاد
دلها بغنان بکشد هر که که میان بر بست
مر غازه دلارا شد بر چهره او جا کرد
و در سمره عزیز افتاد بر دیده او بنشست
تا صوت آن بت را «واصل» بمیان نارد
در کعبه دل یکسو بت های هو س بشکست

از سیرت

ناولک مژگان

آن مصرع موزون که خرد بست میا ن است
رازی که دل اندر سخن آورد دهان است
بهر گرم و چشمه لطفی که به وصف
مضمون تو هر چند که بستم روان است
ابروی تو گفتم به یقین جان بستاند
درهم شد و گفتا چه کهان است کهان است
در باغ جهان رنگ وفا از که توان جست
گل را به چمن نیز زبان زیر زبان است
در قید وفا وحشت ما را نتوان بست
گردی که زها پست شون ریگ روان است
زان چشم سیه بسمل اندا ز نگاهیم
فریادمرا نشنون از سر مه فغا ن است
باناولک مژگان خو دانشوخ مرا گشت
تیغ تکه افکند که «سیرت» بتو جان است

از : محمود قارانی

دست لوزانش گرفت از دست من :
- ساغر گلگون و لبریز شراب
چشمهای نیمه باز خیره شد :
- از خلل شاخه ها ، بر ماهتاب
پرتو سردو خیال انگیز ماه :
- بوسه میزد بر تن سیمین او
بادشب میریخت ، روی سینه اش
گیسوی آشفته و زردین او
ساغر سرخو بلوریش ، بدست
چون خدای عشق و می ، استاده بود
عکس اندام سپیدو لغت او :
در میان جویبار ، افتاده بود

سنت دیدار

ای ز عشقت روح را آزاد ها
ای ز شکر منت دیدار تو
عاشقان در خدمت زلف تو اند
فتنه را در عالم آشوب و شیو
نیستم بادر عشقت لحظه یی
برایم روی چون گلبرگ تو
تا «سنائی» بر خدیث چرب تست
دارد از باد هوس آبی بروی
با خیال خاک کویت کار ها
«سنائی غزنوی»

چهار همسفر

یغما من وبخت و شادی و غم با هم
گردیم سفر بملک هستی زعد م
چون نو سفران میان ره بخت و بخت
شادی ره خود گرفت منم اندم و غم
از: بودلر

دریا

ای انسان، تو همواره دریا را گرمایی
خواهی داشت، در آینه توست، درون امواج
بی پایان آن روان خود بنگر، روح تو چون
گردابی بیش نیست .
تو دوست داری در سینه تصویر خود
فرو روی و آن را بادید کان و بازوان خود در
آغوش کشی ، دل تو با آن همه غوغا گاهی به
ناله های مدام و وحشی دریا گوش فرا می
دهد .
شما هر دو تاریک و پر ایها مید . ای
انسان هنوز کسی با عمق فرقا بینا تو نرسیده
ای دریا، کسی شکوه درونی ترا نمی داند،
شما چقدر در پنهان داشتن اسرار خود
حسود هستید با این وصف قرون متمادی
امست که بدون رحم و پشیمانی همدیگر را می
جویید .
شما کشمار و مرک را دوست دارید، ای
مبارزین ایادی برادران تسکین ناپذیر .
ترجمه عبدالله شفیعی

پیام

به سر گوشه از دل ، خبری فرست ما را
ببهای جان از آن لب ، شکر ی فرست ما را
بغلامی تو ما را ، بجهان خبر بر آمد
گرهی زلف کم کن ، کمری فرست ما را
به بها نه حدیثی ، بگشای لعل نوشین
بغراج هر دو عالم ، کمری فرست ما را
بدو چشم تو که از جان ، اثری نماند با ما
ز نسیم جانفزا یت ، اثری فرست ما را
ز پی مصاف هجران ، که گمان کشید ما را
ز وصال ، بر دمی کن ، حشری فرست ما را
مگذار کز جفا یت ، دل گرم ما بسوزد
زو فاکرامتی کن قدری فرصت ما را
بتو دو گریخت ، «خا قا ئی» و دل فشا ند بر تو
اگر ش قبول کردی خبری فرست ما را

از مولوی بلخی

آتش عشق

راست گفتی عشق خوبان آتش است
سخت میسو زانده اما دلکش است
از خدا خواهم که افزو تش کنند
دل اگر دم زد پر از خوش کنند
کاش از این آتش ترا بودی خبر
پاخبر بودی که این بیداد گر
سینه را هر چند داند زار تر
هر چه دارد دیده را خو نیار تر
مرغ جان را خوش نواتر میکند
باغ دل را با صفا تر میکند

XXXX

آتش پنهان

گردلم اینگونه آه دمبدم خواهد کشید
آتش پنهان من آخر علم خواهد کشید
زیر کوهم تن فرسوده گاهی بیش نیست
برگ گاهی چند یارب کوهم خواهد کشید
تنگ شد بر عاشق بی خانمان سد وجود
بعد ازین خود را به خرابی علم خواهد کشید
نم گرفت از اشک من دیوار هر سرمزلی
اشک اگر اینست بام چرخ نم خواهد کشید
حرف بیدادی که بر جان آید از کلک قضا
دور چرخ آنرا بنام من رقم خواهد کشید
جرعه نوشن بزم رندان را بشا رت ده که او
سالها آب حیات از جام جم خواهد کشید
چون «هلالی» خاک گشتم بر امید مقدش
و چه دانستم که در خاکم قدم خواهد کشید
هلالی «هروی»

یک قسمت

و چهار قسمت

عمو تراب پیر قدم از خانه بیرون گذاشت و راه بازار را در پیش گرفت.

در راه مطلبی را از رهگذری پرسید اما جواب نا شنیده راه افتاد هرگز این مطلب بذهن او راه نیافت که رهگذر جوابش را نکفت یا خود منتظر جواب نماند. همچنان که این فکر باو دست نداد که شاید رهگذر ایستاده، جوابش را گفته و شاید هم شانه هایش را بعلامت تعجب بالا انداخته و رفته است.

عمو تراب چند قدم رفت و پای دکانی ایستاد، از نرخ چیزهایی پرسید اما یا از بهائی که روی اجناس داخل سبد ها گذاشته شد چیزی درك نکرده یا هم اصلا سوالش بی جواب ماند. یکبار دستهای لرزان و پوست پیاویش را پیش برد و مقداری آرد از داخل سبد پر داشت سرش را خم کرد، ظاهرآ آردی درشت و جو کوب شده بود، ابروان عمو تراب پیر بهم آمد و دوباره آنرا داخل سبد ریخت. آنطرفتر اصلا بمتاع یکی دو دکان که سر راهش قرار داشت توجهی نکرد. پنداشت درشتی و جو کوب شدگی داخل سبد های آنها نیز پاشیده است.

آثار جو کوبی شده فکر عمو تراب را تا مسافتی دور دنبال کرد. و تا وقتی در یافت دیگر چیزهایی ازین

قبیل دنبالش نمی کند، از راه رفتن باز نه ایستاد.

عاقبت رو به دوکان دیگری آورد جیب هایش را گشت پولهایی را جمع کرد و همه را یکجا به دوکاندار سپرد آنگاه بیاد آورد که از نرخ آرد چیزی نه پرسیده است؟ اما حوصله این کار را در خود نیافت و از فرط خستگی پای دکان نشست.

اندکی بعد دو باره سر پا ایستاد. پله های ترازو پیاپی بالا و پائین می رفت. اما عمو تراب توجهی بدان نداشت احساس کرد از لحظه ای پیش چیزهایی اندك اندك بحافظه اش راه می یابد. چیزهایی شبیه به بالاوپائین رفتن ترازو شبیه به گردش سنگهای آسیاب، شبیه بدکاندار، شبیه بالاغ، به ارباب، بزمین، به بوسه، بدانه های سر زنده و بیشمار گندم. به لب های شبیه به قلسوه سنگ.

عمو تراب آنگاه بیاد آورد که خود یک عمر با این گونه چیزها سروکار داشته است. سالها پیش قطعه زمینی داشته که اصلا مال دیگری بوده است.

از سخنان ارباب نیز هنوز کلماتی نظیر يك قسمت و چار قسمت، آمدن و نیامدن باران، و چیزهایی نظیر اینها را می توانست بخاطر بیاورد. همانجا روی زمینهای شان بود که

زنش سال یکبار برای عمو تراب پسری یا دختری بدنیا می آورد بچه ها تا بزرگ نشوند و همه یکبارگی برای پر کردن شکم هایشان روی زمین خم نگشتند زمین بهیچوجه پشت چشم نازك نکرد. اما صبح یکی از روزهای زمستان بود که عمو تراب، زنش، بچه ها و دختر هایشان همه یکباره و ناگهان متوجه شدند که دیگر هیچگونه يك چهارمی ندارند. زمین ابرویش را بهم آورده همه را برون انداخته و بسپولست نیز يك يك پنجمی برای خود بر گزیده است.

شهر با خمیازه ای نظیر خمیازه دیوی سیاه عمو تراب و بچه هایش را درون خود جا داد، و همه را بگوشه ای تاریك بصورت توده عظیمی از گوشت و پوست رویهم انباشت. کفه های ترازو از بالا و پائین شدن ایستاد و عمو تراب با دستهای پر از آرد رو بسوی خانه آورد. دم در ارباب سابقش را دید، همان ارباب با همان تبسم همیشگیش، با همان وضع حاکی از پیشنهاد یکقسمت و چار قسمت، ارباب رفت و عمو تراب چیزهای نا مفهومی بر زبان آورد. نخست از خوشحالی بسوی کوچه دوید، بعد پسر بچه کوچکی را سلام گفت، سپس دست روی شانه زنی گذاشت و دشنامی چند شنید.

آنگاه مقابل دکانی ایستاد و از نرخ گندم و جوار آرد شده پرسید. دکاندار درون سبد هایش با چمچه درازی که در دست داشت، پشته های كوچك و نوک تیزی از جوار و باقلا درست میکرد.

عمو تراب چند بار سرش را بالا برد، خواست از وضع هوا چیزی پرسد، تا دکاندار بفهمد ازین پس کار عمو تراب پیر با زمین است. اما دکاندار همچنان مشغول ساختن پشته های كوچك درون سبد هایش بود.

عمو تراب برگشت، قدری آنطرفتر جلو رهگذری را سد کرد، خواست لب بسخن بگشاید که چیزی بخاطرش رسیده.

رهگذر رفت و عمو تراب هر چه کوشید نتوانست آن چیز را بخاطر آورد.

بی هیچگونه ضرورتی پا هایش را چند بار بزمین کوفت، دستانش را تکان تکان داد و کمرش را بعلامت رفع خستگی بعد از انجام دروخم و راست کرد. و مطمئن شد که هنوز هم بخوبی از عهده کشت و زرع بدر شده میتواند. سپس بی آنکه چپ و راستش را بنگرد دستهایش را به پشتش نهاد و راه بیرون شهر را در پیش گرفت.

زمین همه جا بوی علف تازه می داد، بوی دور و آشنا، عمو تراب

میشد، پیر مرد ریشش را با پنجه کشید بعد با رباب سلام گفت، آنگاه نگاهش دو باره بزن ارباب برگشت ناگهان بیاد آورد که روزی با جبار این زن را بوسیده. پیر مرد همچنان که بزن ارباب می نگریست احساس کرد که دهانش را در مستراح حس گذاشته است. وزن ارباب هر لحظه بقیه در صفحه ۵۹

نتوانست بفهمد چگونه بخانه ارباب رسید، چه سان زمینه ها را بدنبال هم پیمود و سر از در بدرون برد. ارباب و زنش رو در روی هم نشستند بودند پیر مرد با بدرون گذاشت، به کنجی نشست و چشم به ارباب و زنش دوخت. پره های بینی زن ارباب هر لحظه از فشار نفس کشیدن باز و بسته

را رویش اینطرف و آنطرف می برم. همین فردا، آنسو تر از يك نفس صبح.

آنگاه کمی راه رفت و سایه اش را در فروغ کم نور ماه بدنبال کشیده گفت:

اینچنین، اینطور، همین طور که حالا می کشم!

از فردا این کوه باز هم ازان بالاهايش مرا خواهد دید، مرا خواهد دید که مانند کرم بروی زمین های خودم می لولم.

از فردا این کوه هم چنان آسمانش را روی سر خود و من زمینهایم را زیر پای خویش خواهیم داشت.

راستی چرا همه یکزبان و یکدست از آسمان بلند شکایت دارند؟

کاش تپه زمین های مرا از زیر این آسمان بیرون بکشند.

آنها مانند این تکدرخت پیر نمیا بگذارند.

بگذرند سالدبا با رعد و بر قش بیخودی جفتک بیندازد. آنگاه باخود گفت: درست مانند زن ارباب. که وقتی سه طلاقش را از زبان ارباب شنید. نخست مدتی لب های شبیه به قلوه سنگش از هم دور ماند، و آنگاه بی محابا بنای جفتک اندازی را گذاشت.

... خوب ...

اما ارباب رحم داشت و دوباره ... عمو تراب ناگهان یاد خانه ارباب افتاد خوب است یکبار هم آنجا سرش را پیش کند تا ارباب بفهمد که عمو تراب سر از فردا می آید بالای زمینهایش. عمو تراب غرق در تخیلات درهم و برهم خود و در حالیکه گرم گفتگو با خود بود، بسوی خانه ارباب راه افتاد.

— بزنم همین امشب می گویم حسابش را با همسایه ها تصفیـ کند، دیگر از همسایه آنطرفی نخ برای تابیدن نگیرد.

آه! چه خوب است که انسان بتواند از زنش بخواهد چادرش را سر کند و بهمه بفهماند شوهرش ازین پس بسا و احتیاج دارد او را می گیرد، می برد روی زمین های شان.

عمو تراب مدتی راه رفت، هیچ

پیرامونش را نگریست، تا پای کوهها هرچه بود زمین بود، تنها تکدرختی دور، زمین را از یکنواختی می انداخت.

عمو تراب این تکدرخت عمر خورده تر از خودش را می شناخت از آنجا تا زمین های خودش اندک فاصله ای بیش نبود.

عصر داشت عمرش را بشامگاه میداد و همه جا تنورهائی از سیاهی شام بالا می رفت. عادتى دورو کهنه پا های عمو تراب پیر را بسوی دیواری فرو ریخته که شاید تا حال نیز برای رفتن بصبحن سرا ازان استفاده میشد به پیش میکشید. عمو تراب می رفت، می ایستاد، چند بار دستانش را بعاتت جوانی به کمر برد و از همان دور در جستجوی خط

ها و پلوان هائی که زمینش را از زمین های همسایه جدا میکرد برآمد.

با اینکه چیزی به نظر نیاورد، گمان برد خانه سایقش را می بیند

و در ها و پنجره هایش را بنظر می آورد. عمو تراب لختی چشمان بسی

فروغش را به آسمان دوخت، ماه آن بالا ها درست بالای زمین های

خودش ایستاده بود.

عمو تراب بخاطر زمینهایش لختی بما و آسمان کم ستاره نگریست و آنگاه در اندیشه فرو رفت.

چه خوب است که اینجا انسان مجبور نیست سرش را بالا کند و ماه

را در سینه آسمان بجوید. اینجا افق روی زمین خوابیده است، صبح

و شام، سایه و آفتاب بنوبه خود دامان شان را از پشته و کوه بر می

چینند. در شهر ها از دیواری به دیوار دیگر خیز بر میدارد، کارش

همیشه با سوراخ سمبه هاست، می تپد، می تپد تا يك درز کوچک

گیر بیاورد. واقعا انسان روی زمین های خودش با ماه و آفتابی دیگر

رو برو میشود. زمین های من چه شب ها و روز ها که آفتاب و ماه را

بالای سر خود داشته اند. همه چیز یکسان و یکنواخت بوده است. زمین

کوه، ماه، آفتاب، حتی این تکدرخت پیر تنها آسمان سایه گذرنده مرا از

زمین های خودم دریغ داشته است. سر از فردایم، و خودم سایه ام



لمبه شمه که نه

دکتور مجاور احمدزیار

دراښک لارډی و څار مه که نه؟
 بلاډی واخلم چه له سترگو لومړی
 د بیلستانه د هم ماتی په تسل
 لکه پتنگ دی د شپایست په شغلو
 مخ خودی گل دی چه یو بل گل دی هم
 خواښی سپړی په کتو کله تش
 نظر دی واپوم گریوان کښی ښکته
 په سر غونډ من راواوړمه که نه؟
 چه دوصال هره شیبه شی غزل
 داوی لوبښتی او پوښتی د وړیا ره
 ووايه انور څه ووايه که نه ؟

د زلفو سودا

په بناډ خودی د حیا سر څی غاژه ده
 که غوړ دی دنبا یست کړی لمبه ده
 که څوک خبر شی حقیقت تمبه به پوه شی
 دآدم قصه دهر سړی قصه ده
 په دی ستر گو خند ید و تگول غلط نشی
 دزپه بازه خبر دار اوسی خزه ده
 خو سودا د زلفو لښم گر زما عمر
 دا قصه دیوی شپي نه ده او ږده ده
 که عالم متغیر هره لمحې وی
 خو آشنا د تا جفا هغه زپه ده
 اوس خو غشی می د آه وتلی نشی
 ستا په غم چه می دتن لینده کړه ده
 تمنا او ولسا خوښدی د ارمان دی
 خو پوه یی نا سکه بله سکه ده
 د حمزه پر پشا نی دی په زپه نکړی
 پس خو ته یی آینه زلفی شا نه ده
 «حمزه»

مشکینې زلفی

ځکه نلری پروا بتان د مشکو
 هر کمند لری د زلفو کان د مشکو
 چه یی دلته باد په زلفو برابری
 په ختن کښی شی قیمت ارزان دمشکو
 که او رنه وی جدایی دآهو چشمو
 نه به و هسی تور شوی خان دمشکو
 زلزله دیار د خط د راتلو سموره
 نړوی می په تندي آسمان د مشکو
 چه ورځ دیار دخط ورباندی راشی
 ورو می پر لیمو باران د مشکو
 وایی خط نشو نمکاندی په مخ کښی
 که پنځمکه ځی دگر ، کاروان دمشکو
 چه له غمه یی دخط سر په گریوان کرم
 شی می ډک لکه ناله گریوان د مشکو
 داد تر کو د مشکینو زلفو تور دی
 چه وگری پری کوی گمان د مشکو
 دشراف د عاشقی نه دی نور څه دی
 وایی خط نشو نمکاندی په مخ کښی
 «حمید»

نوی جلوی

تور وښته چه په سپین مخ باندی پریشان کړی
 په تاثیر یی وړیا ورکه له جهان کړی
 په دوست عمر به هیچا لید لی نه وی
 هغه چاری چه په مایی هر زمان کړی
 ناکه شاکره راته مخ اوڅپ دی یو دی
 نوی نوی جلوی ما ته په هرشان کړی
 تا چه پوری کړه وسه په کز وورو څو
 بیا به ډیر په دغو توره شپیدان کړی
 زه به تا پسې له سړه نه هم تیر شوم
 ته لایا زما په مینه کښی گمان کړی
 چه غافلله می د حاله دخیل خان کړی
 سا فی را شه جام دمیو په لاس را کړه
 مفرا له چه موښه و نیو له خلکو
 دا موښه پریږده ملک د سلیمان کړی

(مزاله)

د حسن سمندر

چه دی مخ په سلازی کړو په شتاب پت
 چه په کوږ نظر دی زپه له ما نه یو وږ
 ور ښکاره چه سپین غا ښو نه می ديارشو
 زه پخپلی گناه پوه نه یم حیران یم
 چه زلفی ستا د سرو شونډو تاپ تشی
 چه دی وختدل په سرو شونډ و چمن کښی
 عبادت له می په خوب کښی پنا را شه
 ستا د حسن سمندر کښی (نصیر) دوېشو
 لکه شی چه په ورځو کښی آفتاب پت
 او سین کو گل لرمه تشی لکه رباب پت
 له حیا نه کوهر خال که په دریا ب پت
 چه می کو ری بتا مخ کړی په نقاب پت
 په حما نو کښی دی ځکه می نا ب پت
 مخ له شرمه کړو په پانو کښی گلاب پت
 چه نه وکښی په خوب کښی هم لوب پت
 زر شه وی کا چه د زلفو په تناب پت
 نصراله «نصر»



دمینې تلوار

که هینش دملامت کانی په سر خورم
 غم می نشته چه په نور یی ددلیبر خورم
 که دسیو دکوزی اوبه یی موسم
 زه به وایم چه به نن آب کوگر خورم
 لکه بساد په نرگس ولگی تازه شی
 درقیب څپسره هسی په بصر خورم
 زه به لاوړته تلوار کړم لکه تپری
 که تل ستا له لاسه توره یاختر خورم
 که په شاخ یی ډول ډول میوی خانگی
 لایه کله دوصال دولی سر خورم
 تاویل خوشحاله چوپشه خوله می واخله
 زه طوطی یم جفا وکړم بیا شکر خورم
 «خوشحال خټک»

لکه جفا هسی وفا

هسی نه چه زما یار واه جفا کا
 صد چندان لکه جفا هسی وفا کا
 لکه زه چه پخپل یار باندی یم یم
 یوپه سله هومره یار مینه په ما کا
 زه به یی ونی په احسان دی نه په جور
 مجنون ځکه په لیلی پسې ژوا کا
 درست جهان دخوږویانو لار بردادی
 نه یوازی دغه نازیبه ما او تا کا
 نه به مووی رحمن په شکل هغه مخ ته
 فرشتی چه یی دحسن تماشا کا
 «رحمن بابا»

ای ښځی

ای ښځی ، سا جوړښت یوازی د خدای
 له طرفه دی
 دد نیا پوهان ستا په غیر کښی روزل
 شوی دی د دنیا هنرمندان هم په تا کښی
 ډیر دی .
 داستا وجود دی چه د دنیا مجسمه جوړوونکو
 او نقاشانو ستا په تندي کښی خپلی
 جاری لتوی .
 شعر تا ته کالی اغوندی او ددی کا لوبو
 دخیال پکران دسرو زرو دسپڼسو څخه
 او بدل شوی دی .
 ستو نه خپل هر غلری تا ته وړاندی
 کوی او کانونه خپلی دسرو زرو پتۍ
 ذخیری تا ته د بخشش په تو گه درکوی .
 دښو گلونه ستا په امید غوږ یر ی .
 داپول د پسرل په شان ستا دسینگار
 دپاره دی .
 په همدی وخت کښی زپه نه ستا دپاره
 خلا صیری .
 ستا ټول وجود ښځه نه ده ستا وجود
 نیم ښځه او نیم خیال ..
 ته دکور میر منه یی .
 ته دکور ښایست یی
 ته دکور گل یی
 ته دگل په شان یی
 ته دویولو دپاره یی
 زما په نزد او زما دخیالاتو په نزد ډیره
 ښکلی ښکاری .
 زما ادبی شعرو نه ستا دپاره دی .
 داستا غیر لویه خانگو ده .
 ستا په غیر کښی د دنیا یو هان روزل
 شوی او دنیا ته یی وړاندی کوی .

هنگامنداد خارساز

حبیبه عسکر طفل چهار مش را بدنیار



در عکس حبیبه عسکر با استاد بیست و دوگمیدی خوس دیده میشود

تحصیل است .
یک منبع مدیریت هنر و ادبیات رادیو
افغانستان گفت :
قرار بود که حبیبه عسکر در نمایشنامه
«مرغ زیرک» که توسط مهدی شادادیت و نگارش
یافته و از طرف افغان ننداری عنقریب بروی
سنتز میاید سهم خودش را ایفاء نماید ..
اما اکنون که طفلی بدنیار آورده . بنا بران
نقش او را هنرمند دیگری بازی خواهد کرد.

حبیبه عسکر که عمریست متحیر یک
هنر مند خوب و مثله پر استعداد چه در
محیط تئاتر و چه در داستانها و درامه های
رادیویی نقش های پرازنده و مهمی را بازی
میکند اکنون دیگر چهار طفل دارد . دودختر
و دو پسر . بزرگترین طفل او دختر است که
ده سال داشته به صنف سوم مکتب مصروف
میشود .

پیت شو

چندی قبل به افتخار استقرار نظام نوین
در کشور ، برای اولین مرتبه انگشتان
محصنین با استعداد ژورنالیسم پوهنشی
ادبیات و علوم بشری عروسک های بیجان را
به حرکت در آورده . عروسک ها رقصیدند در
نمایشنامه ها سهم گرفتند و تماشاچیان
را به سرور واداشتند .

دکتر حفیظ الله سحر استاد دیپارنمنت
ژورنالیسم پوهنشی ادبیات که نمايش
«پیت شو» به حث کار عملی مضمون ملا همه
که وی آنرا تدریس و رهنمائی میکند
در بیانیه خود راجع به تاریخ پیت و
نمایشات «پیت شو» درجهان معلومات داده
و در ضمن یاد آور شد که درین نمایش
برای اولین مرتبه تلو یزیون مستقیم نیز
نمایش داده خواهد شد .

در نمایش «پیت شو» که محتوی دو
پارچه تمثیلی بود که عنوان های «لا فوک»
نوشته شاعلی جلال نورانی و «خبرنگار»
بقیه در صفحه ۶۱

محصنین صنف سوم ژورنالیسم امسال فعال ترانه
نسبت به سالهای گذشته به نظر میرسند آنها به
رهنمای دکتور حفیظ الله استاد لکیشن
گروهی را بنام ستاره سحر تشکیل داده اند
که تاحال سه بار به نمایش پیت شو
پرداخته اند .

سومین نمایش آنها روی سنج ادیتوریم
پوهنتون بر گزار شد که فوق العاده مورد
دلچسپی قرار گرفت اگر از حق نگذریم
این نمایش که توسط محصلان گروه ستاره سحر
اجرا گردید خیلی دلچسپ و امیدوار کننده
بود شاعلی استاد و جان آقا خبر خوا
اناستوری کنسرت پیت شو را به عهده
داشتند و در اجرای نمایش هم سهم گرفته
بودند آنها خیلی در کار خود موفق بودند.
بعثت محدودیت صفحات را پور مفصل
این نمایش را نتوانستیم به نشر برسانیم
بنا برآن خلاصه راپوری را که شاعلی
استاد لکته شعور تهیه نموده بود خدمت
خوانندگان عزیز مجله ژوندون تقدیم می
کنیم .

هنرمند . ۳۲ پونده



لوجینا تورینا

لوجینا تورینا ۲۷ ساله خواننده و هنر
مند روی سنج ایتالوی بانام وزنی که
دارد . وقتش را وقف هنر کرده است این خانم
۳۲ پونده بصفت یک ملکه نقش اول را در
«سه تفنگدار» به عهده گرفته است و تازه در
محیط شهرت قیم گذاشته . لوجینا تورینا
میگوید وقتش موزیک نرم نواخته میشود هیچکس بمن
توجه نداشت در حالیکه جهان سینما و قلم
پردازی به بدن پر گوشت من چه ارزشی
قابل است . پنجمین فلمی است که
لوجینا تورینا در آن حصه گرفته است اگر
چه نقشهای اول او همیشه درجه دوم بوده
اما هر قدر که لوجینا در نقش های خود
پیش میرود به اهمیت نقش هایش نیز افزوده
میشود .

شاعلی مدیر مجله ژوندون .

در شماره ۲۴ و ۲۵ مجله محترم ژوندون در صفحه هنرمندان خبر ساز شاعلی
محمد اکبر تخلص اینجانب را در پهلوی نام خویش نگاشته است چون در تخلص «روشن» سابقه
بیست ساله مطبوعاتی دارم از مشار الیه خواهش میکنم تخلص دیگری انتخاب نمایند
در غیر آن قدامت خویش را ثابت سازند تا اینجانب از تخلص خودم صرف نظر کنم .
«شعاع روشن»



صحنه یی از نمایش گدی ها در ادیتوریم پوهنتون

تسخیر ناپذیر

ترجمه ولی لطیفی بخش چهارم

- من درست يك ساعت است که منتظر تو هستم . فکر کردم که تو نخواهی آمد .
امروز خانه ما ترو . پیر مرد .
- کدام پیر ؟
- پییر گا و ن . معلم که انیت میخواست با او ازدواج کند .
قلب هانس از خوشی به شدت تکان خورد . این است موفقیت !
حالی او به آرزوی خود میرسد .
- او بسیار متاثر است ؟
- او گریه نمیکند . من خواستم او را دلداري بدهم ولی سخت سرم فریاد زد .
اگر تو مقابل چشمهایش ظاهر شوی . ممکن کارد رابا تو آشنا سازد .
- من گنجهکار نیستم که او مرد شما چگونگی مطلع شدیدی .
- دوست او که از بازداشتگاه فرار کرده و از راه سویس خود را به فرانسه رسانده است به انیت نامه فرستاد که امروز صبح رسید .

و کینه توز بود . انیت هیچ گاه با هانس صحبت نمی کرد و گاهی اگر ضرورت می افتاد تنها سوال او را جواب میداد . و یا یا فتن کوچک ترین امکانیت از اطاق فرار کرده و به اطاق بالایی پناه میبرد . وقتی در منزل بالا سر دی هوا غیر قابل تحمل شد انیت به آشپزخانه پایین شده و نزدیک بخاری مینشست و بدون کمترین توجه به هانس خود را با بافت یا خواندن کتابی مصروف میداشت مانند اینکه هانس اصلاً وجود ندارد . انیت چاق و خوشگل شده و رخسار هایش گلگون شده بود . چشمهای هانس او را زیبا تر میدید . نزدیکی مادر شدن به انیت يك نوع ارزش مخصوصی داده بود . هانس وقتی به طرف انیت نگاه میکرد . روحش پر از شادی میشد .
در یکی از روزها وقتی هانس به طرف مزرعه نزدیک میشد دید که مادر م پیر به دست تکان داده و به استقبال او میاید تا هانس را متوقف سازد هانس به شدت برک زد .

اذیت نمی کرد .

روز نامه های آلمانی خبر میدادند که انگلستان بعد از پرواز های قوای هوایی آلمان بکلی خراب شده و مردم را وحشت فرا گرفته است . تحت البحر پهای آلمانی ده ها ناو های جنگی انگلستان را غرق کرده است . انگلیستان گرسنگی میکشد . تغییرات بزرگ نزدیک می شود . تا تابستان همه چیز تمام میشود و آلمانی ها آقای جهان می شوند . هانس به پدر و مادرش نوشت که آمادگی میگیرد تا با یک دختر فرانسوی ازدواج کند و در عوض يك مزرعه عالی دریافت خواهد کرد . هانس به برادر خود پیشنهاد کرد تا پول قرض کرده و زمین های قسمت او را بخرد تا او در فرانسه پهلوی مزرعه زمین خریده و مزرعه را و سعت بخشد بعد از جنگ و به قیمت ۱ موزی زمین را بسیار ارزان میتوان خرید . هانس با پیر مرد بالای مزرعه گشت و گذار کرده و پلانهای خود را با او در میان گذاشت . پیر مرد به آرامی به حرف های او گوش میداد . باید آلات و ابزار کار را تجدید کرد . او مانند يك آلمانی امتیازاتی بدست خواهد آورد . تراکتور کهنه شده و دو تراکتور عالی و جدید از آلمان با سمان فالتوی آن خواهد آورد . برای اینکه خوب حاصل بد هد باید جدیدترین متد ها را بکار برد .

مادر م پیر به بعد ها برای هانس قصه کرد که شوهرش او را بسیار کاری و فهمیده میداند .

حالا مادر م پیر به هانس را به بسیار خوشی پذیرفته و همیشه اصرار میکرد که هانس باید هر یکشنبه را با آنها غذا بخورد . مادر م پیر به بالای هانس اسم فرانسوی گذاشته و او را ژان صدا میزد . هانس با طیب خاطر او را در کار های خانه کمک میکرد .

انیت نمی توانست کار های سنگین را انجام بد هد و برای فارم آدمی که همیشه آماده کمک باشد بسیار مفید و ضروری بود . انیت مانند همیشه تسخیر ناپذیر

تازمانیکه او را آزاد کنند طفل تولید خواهد شد . و این موضوع شاید روابط انیت را تغییر بد هد .
- آه زن مگر درك میشود ؟

در دهکده آنها زنی طوری عاشق شوهرش بود که همه او را دست مینداخت و بعد از آن که زن طفلی بدنیا آورد حتی نمیتوانست که بطرف شوهرش نگاه کند . کی میفهمید . شاید با انیت هم به همین شکل ، تنها برعکس آن اتفاق بیفتد . حالی که هانس پیشنهاد ازدواج را به انیت کرده باید او بفهمد که هانس انسانی با وجدانی است .

وقتیکه بالای چو کی نشسته و سر را عقب انداخته بود دختری من چه چهره تکان دهنده و تاثیر انگیز داشت . وجه قشنگ حرف میزد حتی هنر پیشه روی سن نمیتوانست از این بهتر مطالب خود را بیان کند بلی باید اعتراف کرد که فرانسوی ها صحبت کردن را یاد دارند . انیت بدون شبه عاقل است شنیدن انیت حتی وقتیکه با کلمات زهر آگین طعنه میزند ، باز هم لذت بخش است . درجه تحصیلات هانس بد نیست . اما ارزش انگشت کوچک را هم ندارد .

انیت با فرهنگ است و این حقیقتی است که نمیتواند از آن انکار کرد . هانس با آواز بلند در حالیکه بادو چرخه خود در حرکت بود گفت ! انیت خودش راجع به هانس میگفت که رساء قوی و خوش شکل است .

آیا تمام اینها برای انیت نمی تواند ارزشی داشته باشد ؟

در همین جا غیبش بزند اگر موهای مجعد و روشن و چشمهای آسمانی اش بالای انیت هیچ تاثیری نگذاشته باشد ؟

هانس زیر لب خندید . وقت حوصله نجات دهنده است و طبیعت کار خودش را میکند .

هفته ها یکی بعد از دیگری میگذشت قومانندان فرقه در سوا سون آدم مسن ولی خرده گیر نبود .

باقیم اینکه چه انتظار عساکر را در پائیز میکشید . با کار زیاد آنها را



زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دودختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانشهنادی هنگام سفر تو سبط مامایش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کو چنگ پس از مدتی از خانه پدری میگریزد و دوباره بشهر، بخانه مامور مرگز که سابقاً آنجا کار میکرد پناهنده میشود تصمیم میگیرد از آنجنیر جوانی که خواهرش را بدان سر نوشت شوم گشاده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی بر هم میزند و خود در خانه فامیل ثروتمندی بحیث خدمه استخدام میگردد و سرانجام پس از تپش و تلاش موفق میگردد بمنزل آنجنیر مذکور راه بیابد و بحیث خدمتگذار استخدام گردد.

آمنه شاد

میخواست تا عشقش را بپذیرم و به لذت و گناه عشقش بکشانم، اما چون دید از قبول خواهشانش امتناع می ورزم و از پذیرفتن عشقش انکار مینمایم و سخت اظهار تنفر میکنم، از عشق و لذت و گناه آن منصرف گردید و فقط بخودم آویخت و اکنون میخواهد بر من چیره گردد و پیروز مندانه خواسته های خویش را تحمیل نماید.

آقایم حالا آرزو ندارد تا برایش لذت و گناه عشق ببخشم، فقط میخواهد به تمکین و تسلیم وادارم سازد، میخواهد پیروز شود نه بر خوردار از نعمت و لذت. که میداند! شاید او میخواهد تا تحقق پیروزی و تأمین موفقیت خویش در بقیه در صفحه ۵۵

وزیربان از وی را بدام افکند... آخر تعداد دخترها که کم نیست و او میتواند بهر طوری که بخواهد بهر کیفیتی که آرزو داشته باشد آنها را در دسترس خود قرار دهد. چه کاری ساده تر از این خواهد بود که وی باغبان خویش را نزد زنوبه و یا امثال زنوبه بفرستد و پس از ساعتی چند چندین دختر را در اختیار داشته باشد و از میان آنها بهترین شانرا برگزیند. تعداد دخترانی که بعضاً مانند من از دهکده هاسرا زیر شده اند و در داخل شهر بجستجوی کار میگردند، چقدر زیاد است.. ولی نفس انسان هم ضعیف و ناتوان است و هم نیرومند و قوی.. آقایم نخست بمن روی آورد و همانطوریکه از دیگران آرزو داشت از من نیز

چقدر توانا و نیرومند ندانم بیا بیالایه جای، ظرف میوه و سلام گرم نزدش میروم، اما گویی چیزی را نمی بینم، مطلبی را احساس نمیکنم و بمفهوم بی نیبیرم و آنگاه با قلبی از رضا مندی آکنده از هراس بیرون میشوم!

با چنین وضعی هم از خود راضی بودم و هم خشمگین بر خود. از تطمیع واقناعی که بکار میبرد و از شیوه نزدیک شدن و دور شدن که یکی مورد استفاده ام بود، کاملاً رضایت داشتم و منظورم از آن این بود تا آنجوان را که خواهرم را بقتل رسانده بود آزار دهم.. اما میدیدم با این حرکات خود با آتش بازی میکنم و میخواهم بدست خود شری بر انگیزم و در گناه فروروم. تصور میکردم پیرامون خود فضایی از ذیلت ایجاد کرده ام و شب و روز در هوای مسموم کثیف آن بسر میبرم.. چرا میخواهم اینهمه حيله و نیرنگ بکار بندم؟ چرا اینقدر از بی دسیسه و توطئه گام بر میدارم؟ چرا اینهمه اندیشه های گناه آلود بر مغز و قلبم هجوم آورده اند؟ همینکه صبح از خواب بر میخیزم در باره آن جوان می اندیشم تا چگونه فریبش دهم و روز روشن را بر سرش تیره و تار سازم و همینکه شب فرا رسد باز هم در باره آن جوان می اندیشم تا چگونه کو چکش سازم و آرامی شبش را بر هم زنم! اندیشه او طور مداوم و بلا انقطاع دماغم را اشغال نموده، گاهی با دلسوزی و ترحم و گاهی با قساوت و سنگدلی درباره او فکر میکنم...

این جوان به نسبت ضعیف و ناتوانی ارا ده در برابر دختری زانو زده است که میتواند دختران بهتر

اقامت در آن خانه یکی دوروز طول کشید. آقایم بعد از آنکه از بیرون بمنزل برگشت، با اصرار و الحاح خنده آوری مرا بسوی خود فرا میخواند. این وضع مضحک و تأثر آور موقف هر مردی را بر هم میزند، او را در عین زمان نیرومند چون شیر و ناتوان چون موش، توانا چون آقا و ناتوان چون بنده جلوه میدهد و کلماتی بر زبانش جاری میسازد که هنگام تهدید و تخویف آمیخته با استرحام و هنگام استعکاف آمیخته با حيله و نیرنگ میباشد و بیوسته چنان مفاهیمی را افاده مینماید که با معانی ظاهری آن در تضاد است و مطالبی را میرساند که هرگز گوینده اراده نکرده است. چنین موقعی شخصی را در حالات متضاد قرار میدهد گاهی از چشمانش شرر خشم و کین می جهد و گاهی خوار و ذلیل بانکسار میگراید و چون پر ستنده ای که در اطراف بت میچرخد و چون دزدی که در صدد یافتن مدخلی بداخل خانه است، در اطراف خواسته خود طواف میکند...

بلی! بدینسان با آقای خود قبل از آنکه از بستر بر خیزد با چهره ای متبسم مقابل میشدم و بیالایه ای چای و یا مقداری میوه برایش تقدیم میداشتم. آقای من به کلتور انگلیسی زندگی میکرد. همینکه با طاقش گام میگذاشتم، چشمانش بسوی من دوخته میشدند و احساساتی متضاد و مفاهیمی سخت متناقض از آنها نمودار میگردد، عشق و خصومت امید و یا سس اطمینان و هراس زهد و هوس و دوری و نزدیکی از آنها بوضاحت خوانده میشد. من اینها را میدیدم و احساس میکردم و کاملاً به عمق آنها پی میبردم، اما زنان



حادثه در نیمه شب

- چیزی که من اینجا برای گفتن آمده‌ام تا اندازه مشکل است که توسط کلمات بیان گردد. وبعد از کمی تا خیر دنباله سخنانم را گرفته و گفتم:

- اما شرایط طوری گواهی میدهد که دو شیوه اپلیتون متوجه گردیده است که شما از بعضی جهات خاطر ویلسون را آورده اید.

چشمان وحشی، آبی و خشمگین جوزف متوجه میگردد:

جوزف گفت:

- من مطلب شما را خوب فهمیده‌ام و نتوانستم.

آوازش بر احساس و منعکس کننده نیت باطنی اش بود که تا اندازه زیاد مناسب آن موقعیت معلوم میگردد اما در لجه اینتا لوی اش یک چیز اسرار آمیز

و پیچیده وجود داشت و طوری کلمات از دهانش بیرون میبرد که گویا هتربیشه روی سبزه در حال ایفای نقشی باشد و کلمات را از روی آن ارائه نماید.

لی گفت:

- وقتی که مردم با عهد یگر کار میکنند مجبور هستند که با هم کار بیايند.

آوازش در این لحظه اصمقا نه معلوم میگردد و در فضای آزاد آن محوطه میچید.

جواب گفت:

- من کارم را انجام میدهم خانم.

لی جواب داده:

- درباره چگو تکی کارش اصلا کدام مخالفتی وجود ندارد. آقای بیگس هیچ چیز توقع ندارد فقط احترام.

جوزف پرسید:

پس اصل مشکل چیست جانم؟

لی گفت:



- دو شیوه اپلیتون از شما توقع دارد راهی را بیايد که به نحوی از انحاء بتواند شما ویلسون را با هم آشتی دهد. یک خانه نمی تواند بغو بی پیشرفت کند اگر در بین اعضای آن مخالفت های وجود داشته باشد.

جوزف بیلچه باغبانی اش را با بی میلی از یک دست بدست دیگر منتقل کرد و دستش قوی بود. دستهای پر گفایتی بود اما طوری معلوم میگردد که دست های یک مرگاردگر نباشد. ناخن هایش سالم و پاک بود. گف دستا نش صاف می نمود. لجه به خصوص عدم موافق بودن جسم و کارش طور معلوم میگردد که او در حال بازی کردن نقشی است.

نگاه های جوزف دوباره سوی لی سرا زیر گردید. چشمان خشمگین باخشم سوزند.

جوزف بغض و نیت جواب داده:

من کارم را انجام میدهم خانم.

لی با نفس سو خنگی گفت:

- ما همه آنرا میدانیم اما ویلسون یک مرد سالخورده است. او از سالها می نماید است که بدو شیوه اپلیتون خدمت می کند دو شیوه اپلیتون نمی خواهد که شما را از دست بد هد اما دو شیوه اپلیتون ما لک این تعمیر است و بر علاوه ویلسون از این کارها مجزا است.

او می خواهد که از طرف دیگران احترام قدر گردد.

و چنین ادامه داد:

- لطفا این طوری مرا نگاه نکنید.

جوزف در حالیکه از شما نش شعله های اسرار زبانه میکشید جواب داد:

- پس بطور می خواهید شما را نگاه کنم خانم؟

لی جواب داد:

- این طور نی و بر علاوه گوشش کنید که دیگر مرا خانم صدا نزنید.

جوزف گفت:

- پس از من می خوا هید که شما را بکدام نام صدا بزنم خانم؟

لی گفت:

- باید گوشش کنید مرا دو شیوه صدا بزنید.

جوزف در حالیکه یکقدم سوی او بر میداشت گفت:

- بسیار خوب

صحت آنها بسر رسیده بود. لی خود را از زیر نگاه های شریار جوزف ها نیسده و بگوشه رفت. در داخل قصر تا و قستی منتظر شد که سرخی رخسار رش از آن برخوردار تولید گردیده بود رفع شود. بعد به اطاق انتظار رفته و از عدم موفقیت صحبتش با جوزف به عهه بزرگش اطلاع داد.

بعد از جر و بحث تقریبا بسپوده لی به اطاقش رفته شاور گرفته و بعد لباس پوشیده تا بدین ترتیب برای سیری کردن بقیه روز پرو گرامی دست و پا نماید

همین که مقابل میز آرایش قرار گرفت و مو های طلایی اش را شانه زد نگاه قهرایی به منظره صبح اطاق نان خوری انداخت آنی از شکست او خو شنود نبود و هیچکی ندانست که او هم از عدم موجودیت جوزف در قصر دو چار دلپره و پریشان خواهد گردید.

بهر صورت لی با دو شیوه تا مکنیس یک موافقه و اتحاد غیر مترقبه را شروع کرده بود.

دو شیوه تا مکنیس گفت:

شاید شما مجبور شوید به چیز های که دو شیوه اپلیتون میگویند گوش فرا دهید

دو شیوه اپلیتون. اگر، بالا خره آنها یعنی ویلسون و دو شیوه اپلیتون به این نتیجه برسند...

لی خندید:

- فکر میکنم که درین اطاق چندین دو شیوه اپلیتون وجود دارد. خو بتر نیست که ازین به بعد مرا لی صدا بزنید دو شیوه تا مکنیس؟

دو شیوه تا مکنیس گفت:

- تشکر لی، من هم خیلی خوش‌خواهم شد اگر شما مرا ایزابل صدا بزنید.

لی گفت:

- بسیار خوب ایزابل.

آنتی گفت:

- باید ما راه حلی برای جوزف پیدا کنیم. به هیچوجه به او اجازه نمیدهم که از این جا برود. او کارش را بغو بی انجام میدهد ویلس به او ضرورت دارد.

آنتی صورت تش را سوی ایزابل چرخ داده و گفت:

دو شیوه تا مکنیس، شاید من و شما روی بعضی از مسائل کار نمایم. شما باید با نتا بجی که در باره نمونه قطار آهن بدست می آورید این جا بیایید.

- دو شیوه تا مکنیس، شاید من و شما انداخته و با نگاه های که از آن ترحم و اسرار می یارید لی را بر انداز نمود. نگاه های او برای لی خسته کن و ابهام آمیز بود. دو شیوه تا مکنیس خود نویسنده و کتابچه یاد داشتش را بر داشت لی سوی اطاق خود رهسپار گردید.

در حالیکه لی برس مو را سر جایش می گذاشت تصمیم گرفت که از محل دلخواهش که در کنار چمن واقع گردیده بود در آنجا ساعات خوش دوره طفولیت را سیری کرده بود دیدن نماید. وقتی که او به مشکلی رو بر گردید و همه جت و جبهش را در راه حل آن بکار می بست اما موفق به حل آن نمی گردید به محل افتا بی روی می آورد. این محل طوری معلوم می گردید که روی ابهام و پیچیدگیهای مشکل او روشنی انداخته راه حل آن را واضح و روشن میسازد.

لی در نزدیک دروازه ورودی قرارداداشت که ناگهان آوازی را شنید که او را بنام صدا می زد. رخسار او چرخنده و مرد جوان و بلند با لایه را مشا هده کرد که دارای موی خرمایی و چهره بشاش و فراخ بود. مرد مذکور گفت:

- لی، لی مرا بغاطر نمی آوری؟

لی گفت:

- چرا، این بریدلورز است بریدلورز لاریس برید گفت:

- البته، چه کسی دیگری میتواند باشد. بریدلورز دست او را گرفته و در گذشتن از چمن کمکش کرد. دست لی در دست بریدلورز تاهنگا میکه آندو یکجا روی چوکی که در پایین محل افتابی واقع گردیده بود نشستند قرار داشت.

لی گفت:

سعدت زیادی است که از شما احوا ل نداشتم و نمیدانستم کجا بودید.

بریدلورز گفت:

- آه اما من می دانستم که شما در کجا بودید. شما دختر قشنگی بودید و میدانستم که تصمیم دارید زن مقبول و زیبایی شوید. لی سوی او نظر دوخت. به چیزی که میدید ایمان ندا شت در آنجا مرد جذابی بقیه در صفحه ۵۸

اما طوریکه گفته شد ، محمدعلی هرگز باو مجال نداد که زمینه مرتفع قهرمانی را ببیماید و بدینمنوال یکی از بهترین مسابقات بوکس جهان فی باظفر کلی پایان یافت .



محمد علی کلی انتقام گرفت

● کلی قهرمان پیشین سنگین وزن بوکس کن نورتون را شکست داد.
● وی پس از این پیروزی برای همیشه بارینگ و دستکش خداحافظی کرد.
● نورتون در آرزوی رسیدن بمقام قهرمانی جهانی بود ولی...

محمد علی کلی ، قهرمان معروف سابق سنگین وزن بوکس جهان ، حریف خویش کن نورتون را به سختی شکست داد و بدینمنوال از رقیبی که پنج ماه پیش او را با «نمره» مغلوب کرده و فکش را آسیب زده بود ، انتقام گرفت .



محمد علی ، صبح روز چهارشنبه گذشته (۲۱ سنبله) بوقت افغانستان (نیمه شب سه شنبه بوقت محلی) در ستادیوم بزرگ اینگلو و د (کالیفرنیا ایضلاص متحده امریکا) در حالی برای دو مین بار باکن نورتون رو برو شد که ده هزار نفر

در روند ششم ، دست راست محمد علی بعلت ضربه شدیدی که بر نورتون نواخته بود آسیب دید و این آسیب بحدی شدید و کاری بود که محمد علی در پایان مسابقه به شفاخانه اعزام و بستری گردید و طوری که اطبای شفاخانه گفته اند ، آسیب دیدگی دست محمد علی ، شکستگی است .

محمد علی کلی که در اکثر لحظات و روند های مسابقات برکن نورتون پیشی داشت ، در پایان باساس نمره پیروز شد و کلی بلا فاصله از پایان مسابقه اعلام کرد که دیگر قصد مبارزه با هیچ بوکسری را ندارد و برای میشه از رینگ کناره گیری میکند .

این مسابقه آخری وانتقامی محمد علی در واقع چهل و چهارمین مسابقه بوکس اوست که مجموعاً چهل و دو بار پیروز و دو مرتبه شکست کرده است .

محمد علی که دو روز پیش از انجام مسابقات اینگلوود بوسیله دستگاه سنجشی وزن در انگلوود کالیفرنیا خود را وزن کرد و ۲۱۲ پوند سنگینی داشت به خبر نگاران گفت .

— در بهترین شرایط جسمی هستم و امید وارم بر حریف پیروز شوم .

کن نورتون که ۲۸ سال داشته و هنگام مسابقه دارای ۲۰۵ پوندوزن بود در يك مصاحبه گفته بود که :

— هدف من کسب عنوان قهرمانی جهان و شکست « جورج فور من » است .

وی در این مصاحبه خویش به شدت تاکید کرد که صد در صد به پیروزی خود امیدوار است .



قرح معده

احصائیه مو سسه صحنی جهان نشان می دهد که قرح معده در تمام کشور ها بعد از امراض قلبی در درجه دوم قرار میگیرد. برای سال های متمادی دانشمندان این

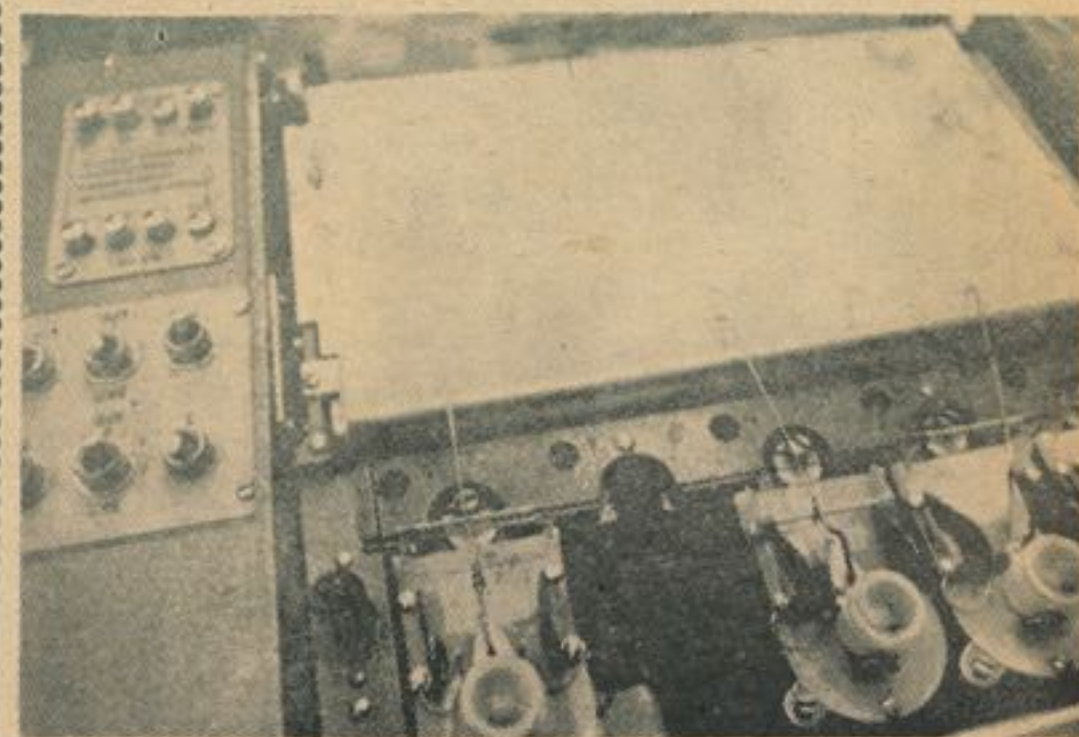
حادثه غم بار را فقط با تاسف می دیدند. یکی از عمده ترین مشکل بر خورد با این تکلیف طبی بود

زیرا نا جوری مذکور به دنبال خود امراض دیگر را می آورد که ضرر شدیدی به صحت انسان وارد میکرد. در بسیاری موارد مریض جز رفتن بروی میز جراحی چاره نداشت.

برای این منظور پروگرام وسیعی روی دست گرفته شد و در اثر آن تکنیک ها و متود های جدید بمیان آمد. یکی از جمله این روش ها مطالعه شیوه تر اوش معده بود.

قبل از آن برای شناخت بهتر محتویات معده و تحلیل کیمیای آن از آله کار می گرفتند. این آله تا اندازه مقدار اسیدی بودن معده را معین میکرد و لی اجازه نمی داد که تحلیل کامل وقاطع از وضع معده صورت بگیرد.

آله جدید دارای کانال های متعدد است می تواند معلومات زیادی در



در بسیاری کشور های رشد یافته قرح معده بیک مشکل ملی بدل شده بود زیرا تداوی آن پول هنگفتی را لازم داشت.

در اتحاد شوروی در هر سال ۶۰۰۰۰ عملیات قرح معده صورت میگیرد. و جراحان از شیوه عمل

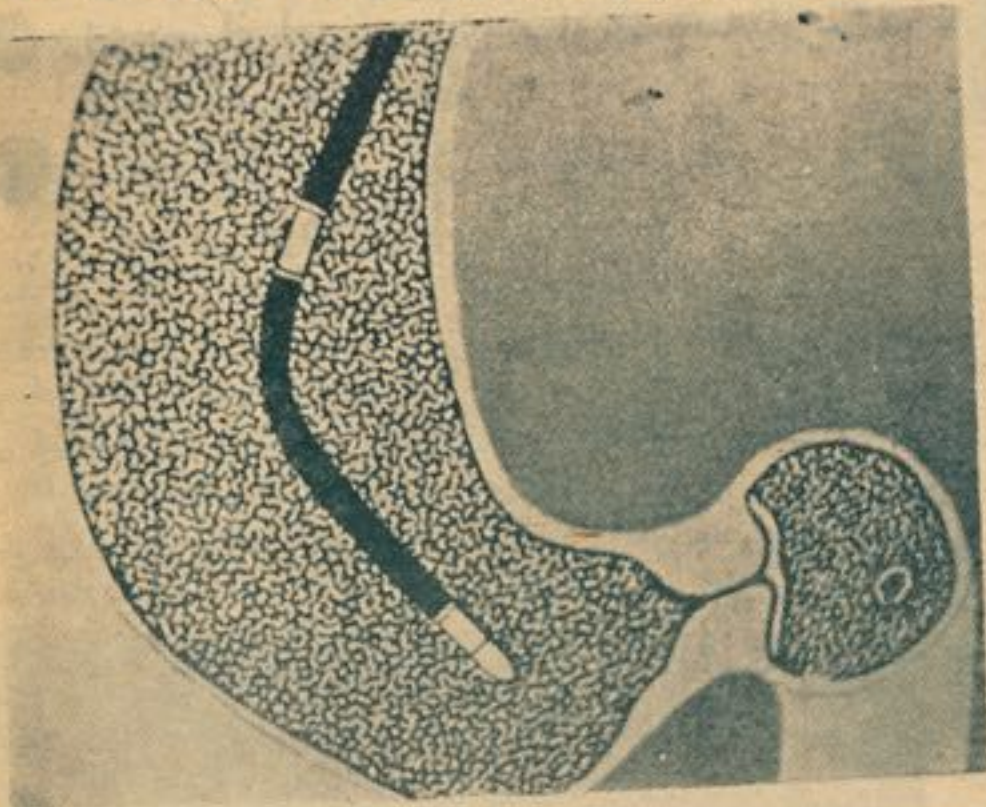
قرح معده هیچگونه رضایتی نداشتند زیرا از هر صد نفر که تحت عملیات قرار می گرفتند ۱۰ تا ۱۵ نفر آن نا آرامی های پس از جراحی می داشتند.

مورد پروسه های حیاتی معده بدست بدهد. این معلومات به صورت خود بخود ثبت شده و منحنی آن بدست می آید. حتی در این مورد میتوان معلومات خاصی در مورد تراوش معده بدست آورد. این مطالعات می تواند بزودی طبیب را به ژرفنای علل قرح معده رهنمونی نماید.

به این ترتیب بزودی می توان به این مشکل بزرگ فایق آمد.

اخبار علمی

حفظ ثروت های جیبیل بایکسال اموال يك نوشع ماهی است که در دریاچه بزرگ سایبر یا یعنی بایکال یافت میشود. ولی بزودی کشف



شد که نسل این ماهی اکنون در حال انقراض است. اکنون دستگاه بزرگ نگهداشت ماهی بروی دریای سنگاکه به جیبیل بایکال می ریزد تعمیر شده که دارای ۵۰۰ میلیون تخم این ماهی می باشد. بعد از اینکه ساختمان آن بکلی پایان رسید سعی میشود تا مقدار بیشتر تخم ماهی را برای تکثیر به آنجا بفرستند به این ترتیب میتوان از انقراض و نابودی این نسل ماهی در دریاچه بایکال جلوگیری بعمل آید. از طرف دیگر دستور داده شده تا درمقدار شکار و صید ماهی نیز کاهشی بعمل آید تا از این راه هم بتوان بر ابقا نسل ماهی خوش مزه افزود.

برمه سبک ولی قوی



اکنون برمه دستی در پو لیتخنیک قزاقستان ساخته شده که در برابر آن سنگ خارای کوه های تیان شان هم نمی تواند مقاومت و ایستادگی نماید.

محل استفاده این برمه بیشتر در کوهستانهای است که دارای سنگ سخت میباشد تا به این وسیله کوهنوردان بتوانند راه پایی در دل کوه های شامخ پیدا کنند. کار اصلی توسط شعله سوپر سونیک

انجام میگیرد که قادر است فولاد را ذوب نماید. با این شیوه میتوان جای پایه های به عمق هزار متر ایجاد نمود که برای استحکام آن ها نقش اساسی دارد.

هم چنان توسط این آله می توان مواد سخت دیگر را نیز قطع کرد.

چیش از آنکه به طبیب چه رسید

چگونه میتوان از ادرار نمودن اطفال هنگام شب جلوگیری کرد؟

اکثر اتفاق می افتد که اطفال به سنین مختلف هنگام شب در بستر شان ادرار مینمایند به این حالت انوریزی میگویند .

اگر تعریف کنیم انوریزی عبارت از ادرار نمودن بصورت فعال و مکمل و در عین زمان بدون اختیار اکثرا در حالت اصطجاع خواب میباشد بعضی اوقات مفکوره فامیلی بودن مرض تثبیت میگردد مثلا زیاد دیده شده است که دریک فامیل ممکن است همه اطفال و یا چند طفل به این عمل مصاب باشند و یا امکان آن موجود است که دریک فامیل اطفالیکه متعاقب یکدیگر بدنیا میآیند هر کدام بالتوبه مصاب باین حالت باشند . از این سبب گفته میشود که موضوع یاب نیوی میباشد و یا در فامیل هائیکه مصاب با اختلالات روحی هستند این عمل بشاهده میرسد . فلذا گفته میتو نسیم ا شما صیکه مصاب این عمل هستند

دچار این حالت روحی میشوند از نظر کثرت وقایع گفته میتوانیم که تقریبا پنج الی پانزده فیصد اطفال مصاب به این عمل میباشد البته نزد پسر ها نسبت به دختر ها زیادتر دیده میشود . وقوع حالت متفاوت است بعضی از اطفال مرتبا هر شب در بستر ادرار مینمایند و معدودی هم شب در میان و یا چند شب بعد به این عمل مواجه میشوند به همه حال این امر عملی است نا مناسب و از نظر سایکولوژی تأثیر ناگوار بالای کرکتر و سبجه شخص بجا میگذارد . این گونه اطفال رویا های آب و آتش را زیاد می بینند . انعکاس این عمل به روحیه طفل بدرجات مختلف متفاوت است بعضی ها آنرا خوب تحمل میکنند و برخی از آن رنج میکشند و خجلت بار معلوم میشوند .

برادری که باو اجحاف شده است بحالت طبیعی باز نمیکردد .

بدینسان و بشیوه های مشابه انستیتوت تحقیق و آموزش خرد سالان در کودکستان نامبرده ، بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۴۱

امکان تعویض او عیه کوچک با او عیه پلاستیکی جدید

اخیرا در یکی از شفاخانه های ایالات متحده امریکا محققین و دانشمندان به کمک يك شرکت تابر سازی امریکا موفق به ساختن او عیه كوچك (شرايين ووريد های خرد) بصورت مصنوعی شده اند .

دانشمندان بعد از تجارب چهار و نیم ماهه در سنگ ها امیدوار شدند كه يك تیپ جدید او عیه دموی ساخت بشر میتواند جانشین او عیه كوچك در وجود انسان گردد برای حل این مطلب پرابلم عمده نزد اطباء مسئله ای بود كه چگونه میتوانند از علقه شدن خون در داخل او عیه مصنوعی جلوگیری کنند با آنهم توانستند خاصیت كاملا مشابه او عیه مصنوعی را با او عیه طبیعی بوجود میاورند او عیه جدید دارای بافت مخملی كه توسط پولیستیر يك رابر بيو الكتريك پوشیده شده است میباشد او عیه جدید دارای قطر و طول خیلی ها كوچك میباشد .

.....

فرستنده در کمر بند

کودکان برای شنیدن

ضربان قلب آنها

در يك كودكستان جدید ، دوبرادر ۴ و ۳ ساله در سر يك اسباب بازی دعوا میکنند و همینكه برادر بزرگتر آنها از چنگ برادر كوچكتر در می آورد ، به اشاره يك محقق كه ادواتی با خود دارد ، مادرشان بسوی آنان میشتابد و بزور اسباب بازی را از برادر بزرگتر میگیرد و به برادر كوچكتر میدهد . در نتیجه این عمل مادر ، برادر بزرگتر دستخوش خشم و بر آشفتگی شدید می گردد . يك ساعت تمام ادواتی كه در فاصله بیست متری این محل قرار داده شده اند نشان میدهند ، ضربان قلب

غذای گواراتر با ابی مشابه اب چشمه

مینی كار خانه تصفیه آب اخیرا در جمهوریت اتحادی آلمان عرضه شده است و آب گوارا و صاف همچون بلور را در دسترس علاقمندان میگذارد . دستگاه مذکور عبارت از فیلتری است كه در میله های خانگی یا بیكنيك قابل اتصال سریع و ساده به يك پایپ آب میباشد ، و البته به آسانی هم ازان قابل جدا شدن است . دستگاه پور و اتر بر بنیاد فنی ذغال فعال (ذغال فعال دارای خصوصیات كاتاليك است) كار میکند و آب پایپ را از كلورو دیگر مواد كیمیای زنگ و همچنین بوی نا مطبوع فارغ میسازد ، آبی كه بدین نوع بدست می آید مشابه آب چشمه میباشد و جای و قهوه و دیگر اغذیه ای كه در آن پخته شوند طعم بس گواراتری دارند تا آنكه با آب پایپ طبخ گردند ، غذای اطفال خوشمزه تر میشود و از هر نوع انفكسیون احتمالی جلوگیری مینماید ارزش دستگاه فیلتر مذکور كه برای احتیاجات يك خانواده كافیهست ، در حدود ۱۰ دویچه مارك تعیین شده است .

كیمیا در طبابت

صنایع طبی و انجنیری پولند مدت ها میشود كه ایجادگر مجتمع های بزرگ صنایع مواد كیمیای است كه ارتباط و پیوند نزدیکی با پیشرفت های طبی دارد . ایجاد كار خانه های بزرگ تولید اسید سلفوريك یکی از مهمترین این اقدامات بحساب می آید . این كار خانه بزرگ و عظیم اکنون زیر ساختمان است . همچنان در نظر است تا كار خانه های همانندی در آلمان دموكراتيك ایجاد و پایه گذاری گردد . نمایندگی شعبه رم بری تجارت خارجی بنام پولمكس سعی می نماید تا رهبری شانزده كار خانه همانند رابعهده گرفته و راه تجارت خارجی را باز تر بسازد . این فابریكه كه در پایان سال جاری به اتمام میرسد میتواند در تهیه ادویه و خدمات دیگر طبی نقش ارزنده بردوش بگیرد . در كار خانه یاد شده تهیه اسید سلفوريك با جدیدترین و مد رن ترین شیوه های دانش كنونی صورت میگیرد . جای شكفتی است كه گرداندن همین كار خانه با عظمت بخاطر داشتن دستگاه های خودكار آن فقط ۲۷ نفر ضرورت دارد . به این ترتیب كام بزرگی بطرف بلند بردن خدمات طبی برداشته شده است .



حسن خوشه

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام ژيو كار ميكند وی اصرار دارد كه كارش كسل كننده است و می گوید كه ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینكه از «ژيو» جدا میشود بخانه رفته و هفته ای به یکی از معشوقان خود شاگردی اش تليفون ميكند .
و گذشته هایش را بخاطر می آورد .
و اینك بقیه داستان



سر از فرار بكار شروع میکنم .



مسئله این دوست دارم و یک دماغ بنویسد نیست ؟
این یک کار برایم شروع کرد ، خودم قرص است .



اینطور نشان دهنده این گفته می باشد .

مسئله این قرص برای دانه های ساخته شده ای



بردم سر میزنم و این عذر است
بجای تو به بهر کرچکیت نشاء
می نمند .

عجب است که با سرودن این شعر
بوی دست آورده نمی توانی .



نه ، تو نمیتوانی ، تو نباید کاری کنی .





زنان و دختران



ترجمه: محمد حکیم ناهض

جدا کردن طفل شیرخوار

آمادگی برای جدا شدن : برای اینکه طفل شما به خوردن شیر به وسیله پیا له عادی شود بهتر این مفکوره اینست که وقتی طفل پنج ماهه می شود هر روزه او را یک یک

جرعه شیر توسط پیاله بخورانید . باید باین فکر نباشید که فوراً وبدون مقدمه طفل خود را که توسط بو تل شیر میدادید با پیاله شیر دهید . و باید از سنی که طفل هنوز بسیار خود رای نشده است وی را عادت دهید

و مفکوره ای برایش بدهید که شیر علاوه بر بوتل توسط پیاله هم بدهنش می آید . و اگر بگذارید که طفل ۹ یا ۱۰ ماهه شود ، احتمال می رود تا به خشم پیاله شیر را دور نماید و یا لاقبل ابراز بی اعتنائی نماید .



پخت و پز کباب حسینی



نیم کیلو گوشت بدو ن استخوان را گرفته ، رگ و ریشه های آنرا خارج سازید و به تکه های کوچک ریزه اش کنید . آب یکدانه پیاز را بروی گوشت بریزید و به عوض پیاز

بقیه در صفحه ۷۵

یاد داشت های مفید !

- ۱- برای جدا کردن دو کیلا سب که با هم محکم گردیده باشد کیلا سب اولی را مملو از آب نمایید و کیلا سب دومی را در آب جوش قرار دهید .
- ۲- برای پاک نمودن اطو تکه ایرا مرطوب نموده و در نمک بزنید بعد ا طو را پاک کنید .
- ۳- برای اینکه نمک در بین نمکدان مرطوب نگردد بین آن چند دانه برنج بندازید .
- ۴- اگر میخواهید ماهی را تازه نگه دارید ظرفی را پر از آب نموده و یکقاشق سرکه در آن بریزید بعد ماهی را در آن قرار دهید .
- ۵- برای از بین بردن بوی سیر و یا پیاز از دستتان و یا ظرف از سرکه استفاده کنید .

بقیه در صفحه ۵۸

غذای نامطلوب را چگونه میتوان گوارا ساخت

بعضا اتفاق می افتد که در روز های بخصوص مثلاً مهمانی شب عصر و یا چاشت موضوعی پیش می آید که شمارا کلاً عصبانی می سازد ، مثلاً غذا می سوزد ، شور می شود و یا امثال آن حادثاتی اتفاق می افتد ، درین صورت بجای آنکه عصبانیت نشان دهید و جار و جنجال کنید میتوانید ازین طریقه پیروی کنید !



اگر غذا سوخت بلا فاصله ظرف آنرا عوض کنید و مقدار غذای سوخته نشده را که در روی ظرف قرار دارد به ظرف دیگری بریزید اگر سوپ یا آش مختصری در تکه دیگ گرفت مقدار کمی بوره بآن بریزید زیرا بوره طعم آنرا بهتر می سازد و لی اگر غذا کاملاً سوخت چاره ای جز دور ریختن آن نیست که در آن صورت البته در صدد تهیه غذای تازه خواهید شد و با اندکی پول از رستوران ها غذای آماده شده می



رمز زنا شوهری

زن و علاقمندی اش به خانواده

مختلفه اجتماعی سهم گرفته دو ش بدوش مردان گام های وسیع و مصمم بردارد و در غیر آن هرگاه جلو فعالیت ها و خواسته های منطقی و اخلاقی زن سدی ایجاد گردید بیگمان محیط گرم و بی آلاش زندگی خود را به جهنم سوزان تبدیل خواهید کرد .

از کماله حبیب

زیرا امروز دیگر وقت آن گذشته که زن را بنام های مختلف و غرض آلود اسیر چار چوب خانه و جا رو جنجال های فامیلی و فدای هوسرانی های خود سازند .

نیمی از جامعه را زن تشکیل میدهد نیروی خستگی ناپذیر زن جامعه را بسوی رشد و تکامل سوق میدهد و او حق دارد در مسایل

یکی از مسایل عمده و مهمی که اصلی ترین رکن خو شبختی زندگی مشترک را تشکیل میدهد همانا اهمیت قابل شدن به زن و مقام ارزنده او است .

زن کسیست که در طول تاریخ نوابغ عالم بشریت را در دامان پاک و بی آلاش خود پرورش داده و در حساس ترین و خطرناکترین لحظه زندگی یار و مددگار مرد بوده است .

همانطوریکه مرد بخود حق میدهد تا محیط خانواده سراسر مورد پسند و دلخواهش بوده و در ساحه فعالیت های حیاتی آزاد باشد به زن هم باید این حق داده شود .

زن هنگامیکه خانه پدر را به منظور تعیین سر نوشت جدید و ایجاد زندگی مشترک ترک میدهد آرزوی جز خوشبختی و زندگی آرام و بی سرو صدا ندارد او میخواهد برای شوهر همسر واقعی و با وفا و برای فرزندان مادر مهربان و فهمیده باشد تا در آینده فرزندان با درک



اگر زن نمی بود ، زندگی هم مفهومی نمی داشت . از آن رو زن را زینت زندگی گفته اند ؟

دو نمونه از لباسهای که تازه برای شما انتخاب کرده ایم .



دخترانانو

ژوندون

از دنيای



انجلیکا در ۳۲ سا لگی نگاه
انتقادی به آینه افکنده است

هلمن بر لین شرق

هانس او لیوا ها گن نو یسند
سناریوی فیلم از جمهوریت
دیمو کرا تیک آلمان مدعی شده که
در ظرف دو سال آینده از «انجلیکا
دو مروزه» بهترین بریزیت بازو
بسا زد که در دنیا ممکن است وجود
نداشته باشد چنانچه بریزیت بازوئی
که نسل جوان جمهوریت دیمو کراتیک
آلمان سر بد نبالش بگذراند. در
نگاه اول چنان جلوه مینمود که این
نیوت بوب با واقعیتها وفق ندهد
دور سینه بریزیت بار دو ۹۱
ساتی متر و دور سینه «انجلیکا
دو مروزه» در خردترین سینه بندجا
میشود. باوصف این اولیوا ها گن

در باره پرابلم ها و مشکلات خود چگونه باید فکر کنیم؟

خود را بیاز مائیم بلکه در امور زندگی
و مسایل حیاتی باید همیشه از
اشتباهات گذشته پند و عبرت
بگیریم هر اشتباهی را که بعداً ملتفت
آن می گردیم باید بدقت موشکا فی
کنیم و همه نقاط ضعف عمل انجام
یافته خود را تحلیل و تجزیه کنیم
بر علاوه ما باید بگوئیم این
عادت را در خود پرورش دهیم که
هر گاه به کاری دست میزنیم ذهن
ما، مارا بیاد این گفته بیاورد که
«تفکر پیش از عمل از ایجابات
زندگی است».

به همین صورت پیدا کردن راه حل
بقیه در صفحه ۶۰

و فیصله هائیکه برین مبنا بمیان می
آید در اکثر موارد نا درست و نامطلوب
میباشد. مثلاً ممکن است برای ما
و شما این اتفاق افتاده باشد که باری
روی یک موضوع کوچک یک دوست
نزدیک خود را رنجانیده باشیم یا
با اصطلاح در یک کپ گیر مانده باشیم
که به خود موقع فکر کردن راندا ده
باشیم و ثمره تلخ عمل خود را
چشیده باشیم.

بهر حال ما نباید از کسانی باشیم
که امور زندگی ما بر اساس اعمال
انعکاسی و یا از مون و خطا انجام
گیرد. ما نباید همیشه به تصادف
و اتفاق اتکا کنیم و با اصطلاح شانس

بناغلی مدیر محترم مجله و زین ژوندون!

دختری هستم که سال پیش دوره
لیسه مکتب را بپایان رسانیدم
از آن تاریخ که تا اکنون یک سال
و شش ماه سپری میشود در خانه
میباشم و به اصطلاح دختر خانه
هستم. در یکی از ولایت کشور بسر
میبرم یعنی محل سکونت ماهمان
جاست و حالا طور مهمانی بمنزل
یکی از دوستان ما بمرکز آمدم
که با استفاده از نزدیکی مصافحه
خواستم درد دل خود را طی نامه ای
نوشته و شما بفرستید تا اگر ممکن
باشد آنرا نشر کنید.

سال پیش حینیکه از مکتب فارغ
شدم فکر دوام تحصیل بستم زد
و این فکر روز بروز در مخیله ام شکل
جدیتری را بخود میگرفت تا اینکه
روزی خواستم این موضوع را با
والدین و سایر اعضای خانواده در



میان بگذارم و این کار را کردم.
اما... همینکه از موضوع پدرم
آگاه شد حرفهای عجیبی برایم زد
پدرم گفت تو یک دختر هستی
تحصیل پدرت نمی خورد تا همینجا
که گذاشتی در سر بخوانی منظورم
ازین نبود که تو بعداً فاکولته
بخوانی و پس از آن شامل کار
شوی. فقط میخواستم با سواد
شوی و پس.
من در حالیکه جداً به پدرم
احترام قایل هستم فقط همینقدر
برایش گفتم:
پس ازین با سواد شدن چه سود.

پدرم در پاسخ همین یک جمله چند
سلی محکم برویم حواله نموده و خانه را
ترک گفت. مدتی ازین واقعه
گذشت. نسبت به حسن نظر یک
اداره مکتب بمن دا شت از من
خواستند تا بحیث معلم یا ایشان
همکاری نمایم با آگاه شدن ازین
موضوع روح تازه ای در بدنم دیده
فکر کردم با سر برافشیدن این کار
اقلاً حاصل تحصیل دوازده ساله
خود را میگردم و یا کم از کم از محیط
فرهنگی پدرم دور نی مانم اما... خدا
انصاف بدهد پدرم را که باز هم
به اصطلاح سرکش را بامن گرفته

و به این کار هم تن در نداد که من
معلم شوم.
بهر حال در طول این مدت فقط
نان پختم، خیاطی کردم و رخت
شمستم دیگر هیچ. حالا که بعد از
گذشت چندین سال بکابل آمدم
چند تن از همصنفانم که شامیل
بوختون هستند بدیدن من آمدند.
راستش بادیدن آنها نه تنها خوش
بلکه متأثر هم شدم البته میدانید که
تأثرم صرف بخاطر این بود که چرا
حالا هم با آنها همصنف نیستم؟
والبته این تعصب نیست و اگر
تعصب هم فکرتش کنید جهت منفی
ندارد به هر حال حالا که خودم
همراه با پدر و مادرم بمرکز میباشم
خواستم درد دل خود را از طریق
این مجله به نشر سپرده و با استفاده
از فرصت بمطالعه پدرم برسانم
تا اگر شود دل سنگش نرم شده
و نخواهد حیات یگانه دختر خود را
که آرزویش فقط کسب علم است
بیاد فنا بدهد همین.



جوانان



اسم - محمد فرید متعلم لیسه

حبیبیه صنف - ۱۲ درجه اول نمره

آرزو - میخواهد داکتر طب شود .



اسم - نورمحمد متعلم لیسه حبیبیه

صنف - یازده اول نمره

آرزو - میخواهد داکتر شود .

تصحیح ضروری

بنیاعلی نورمحمد که فوتویش در

صفحه جوانان ستون شاگردان ممتاز

شماره گذشته بچاپ رسیده بود

متعلم لیسه محمود طرزی میباشد

صفحه ۴۷

ایر لندی ، دو مروز سزا را اغوا میکند، سیل تما شا چیان به طرف تیماتر سرا زیر شد و بسیاری از مردم حاضر بودند سر تا آخر درام روی پای ایستاده تما شا کنند.

بطور دقیق تما شا چیان میخواستند ببینند که در زیر لباس توری نازک چه هنری نهفته میباشد. خلاصه میتوان اذعان کرد که انجلیکا دو مروزه علاوه از قد زت اکت و تمثیل از زیبا یی فراوان بر خوردار است. چنانچه رئیسوران در المان شرقی متوجه زیبایی و قدرت تمثیل انجلیکا بوده در نظر دارند چنانچه در روز سال نو ۱۹۷۳ طی یک پروگرام تلو یزونی انجلیکا را معرفی کردند و یک قسمت فلمی را نشان دادند که از روی ارمان ایفی بر کیست تیو دور فونتانی بر داشته شده است .



انجلیکا در یک نمایش تما ونی رقص مار ها را انجام میدهد

اندازه های مینی دو مروز از نظر دور نداشت، چه جوانان آلمان شرقی از سبایز های اندام او اطلاع داشتند انجلیکا دو مروزه محبوب ترین ستاره سینمای و هنر پیشه آلمان در آلمان دیگر یعنی آلمان غربی محسوب میشود .

هنگامی فلم انجلیکا دو مروزه بنام پاول وپاون در برلین شرقی به نمایش گذاشته شد، مستقبلین فلم در برابر غرقه های تکت صف بستند همینطور در نمایشهای روی سیتی تیاتر هم انجلیکا دو مروزه خریداران و هوا خواهان زیاد دارد. وقتی در فلم تزارو کلتو پاترا نوشته جورج پر نارد شاو در ابا تورگ

نامه های رسیده



پیغله سیمما ... از شیر پور نامه پر از لطف تان بد فتر مجله رسید، احساس خوبی دارید که در خور ستایش است .

فکر شده میتواند که کم و بیش در چیز نوشتن هم دسترس دارید. اما بخاطر تقویة استعداد تان مطالعه بیشتر ضروری است. امید این توصیه دو ستانه ما را قبول نموده و نسبت اینکه نامه تان نشر نشد ما یوس نباشید، ما وعده میدیم تا در آینده نامه های خوب شما را بچاپ برسانیم.

مخترمه سبیللا از شهر جدید بفلان !

پارچه شعر ارسالی تا نرا خواندیم مفهوم خوبی داشت اما چیزیکه نداشت وزن و قیافه بود. در حالیکه این دو اصل اجزای حتمی شعر است .

و در غیر آن هر نوشته مانند پارچه ارسالی شما نثر است و آنهم ... بهر حال امید است بعد از این متوجه این

نکته باشید . شما از ما سوال نمودید که در شعر گفتن استعداد دارم یا خیر؟ که در پاسخ این سوال تان باید بگوئیم : هرگاه شما با در نظر داشت قواعد شعری پارچه شعری سروده و بما ارسال نمائید، آنکاست که ما گفته می توانیم که آیا شما در شعر گفتن استعداد دارید یا خیر ؟

بنیاعلی احمد ضیا از هرات !

پارچه بی که شما بنام مخمس برای ما فرستادید، مخمس نه بلکه مثلث و یا بهتر بگویم مثلثات بود که در چارچوب قواعد شعری تاکنون مانند پارچه شما که شعرش نامیدید قطعاً دیده نشده .

اگر ذوق دارید شعر بگوئید لطفاً بعد ازین بمطالعه کتب شعری بپردازید و در ضمن خواندن «عروض و قافیه» شرط حتمی است

تا بعداً شما بسرودن شعر دسترس خوب پیدا کنید و ما بچاپ کردن شعر تان.

امید معذرت ما را بپذیرید و ازینکه پارچه ارسالی تان به نشر نرسید متاثر نشوید بیشتر ازین شما میدانید ...

پیغله زرغونه از کابل !

شما همراه با عکس تان مضمونی به صفحه جوانان غرض نشر ارسال نمودید اگر مستوجه شده باشید از مدتی است که شکل صفحه جوانان تغییر کرده و ما نند گذشته مضمون همراه با عکس طبع نمی شود، لذا عکستان بد فتر مجله محفوظ بوده و قسمتی از مضمون تان را درین جا مطالعه نمائید.

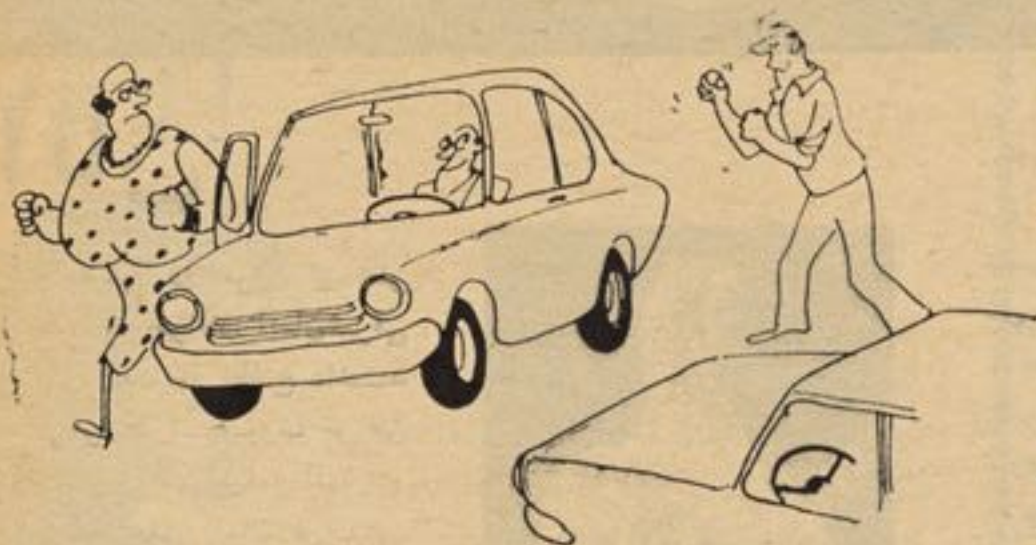
درین عصر طلایی که بر هبری فرزندانمدر کشور بنیاعلی محمد داؤد و همت جوانان ارشد اردوی خود به بزرگترین آرزو و آرمان ملی خود نایل آمدیم، وظیفه همه خاستاکتله

نکته

ناراحت ترین خوابها خواب پشت میزدن است، چونکه آدمرا دفعتاً بیدار میکنند و میگویند: بیدار شو که عصر شده دفتر مسدود میشود. «میرزا تنبل»

گنگرگاه

بیکار



روزی خدمتگار اناطول فرانس نویسنده نامدار فرانسوی ضمن گردگیری اتاق های مختلف به کتاب خانه رسید و ضمن کا رچشم او به چند جلد کتاب يك شكل ويك انداز افتاد پس از لحظه ای از روی کنجکاوی پرسید : همه اینها از يك نویسنده است . اناطول فرانس جواب داد : - بله این آثار کامل و لتر است که در هفتاد جلد منتشر شده است . خدمتگار حیرت زده پرسید : هفتاد جلد راستی این شخصی کاری دیگر نداشت ؟

راه پولدار شدن

شخص فریبکاری در روز نامه ها اعلان کرد هرکس يك دالر برای او روان کند او راه میلیونر شدن را به او خواهد آموخت چون يك دالر مبلغ ناچیزی بود هر کس يك دالر برای او فرستاد و به انتظار نشست . تا اینکه مضمونی به شرح ذیل نشر شد . - آقایانی که يك دالر برای من فرستادید، من با همان يك دالر میلیونر شدم .

داکتر و پرستار

داکتر : مریضی تبش خیلی شدید است آیا هذیان میگوید ؟ پرستار : بلی قربان چند دقیقه قبل از اینکه شما تشریف بیاورید میگفت حالا عزرائیل میاید دلیل پیری از پر نارد شاونو یسنده معر وف پرسیدند . - از چه وقت احساس کردید که پیر شده اید ؟ نویسنده معروف جواب داد : روزی يك دختر جوان چشمك زدم او از من پرسید : - آیا چیزی به چشم تان فرو رفته است .



فانتیزی وطنی

و قتی که از آن خانه کوچ کشی کردیم و به کوچه دیگری رفتیم از یکطرف خوشحال بودم و از یکسو جگرخون.

با بچه های کوچه اولی دوست شده بودم . با هم یکجا مکتب میرفتیم و يك تیم فوتبال هم ساخته بودیم و هر روز در میدانی نزدیک خانه ما فوتبال میکردیم . غلام رسول را که از ما بزرگتر بود و شامل صنف هفت شده بود بحیث سر تیم خود انتخاب کرده بودیم . . .

وقتی که خانه خود را گرو دادیم در يك کوچه دیگر که از کوچه اولی ما خیلی دور بود پدرم يك خانه کرایبی پیدا کرد ، خانه نو خیلی خوشم آمده بود ، بالای بام گفتار خانه داشت و يك چاه چرخدار در حویلی اش بود و من از زحمت آب آوردن خلاص شده بودم . چیزی که مرا رنج میداد دوری از رفقای کوچه و تیم فوتبال ما بود .

پدرم مرا به مکتبی که نزدیک خانه نو ما بود (البته خانه کرایبی را میگویم) تبدیل کرد ، در مکتب نو

عنوز رفیق نداشتم ، تنها با پهلو فیلم گپ میزدما ز او پرسیدم . - معلم های ای مکتب آدمه لت میکنند ؟ پهلوفیلم با تعجب بطرف من دیده گفت :

- هان . . . چطورنی . . . معلم تاریخ قلمه ده مابین پنجه های آدم می مانه و دست آدمه پچق میکنه ازین حرف ها ترسیدم . . من مزه این جزا را در مکتب کوچه اولی هم چشیده بودم . . یکبار معلم حسن خط ما بخاطر اینکه کار خانگی خود را بیاورده بودم قلم نی را میان پنجه هایم فشار داده بود که از شدت ذرداشك هایم سرازیر شده بود . . پهلوفیلم

ادامه داد :

- سوال های حساب که حل نکنی معلم حساب میکه برو ده کنج صنف تا آخر ساعت بیک لنگ ایستاده شو . . .

پرسیدم :

- صبح که آدم نا وقت بیایه کسی چیزی نمیکه ؟

گفت :

- چطور نی . . . نگران صنف ایطور قفاق میزنه که تا تفریح دوم گوش های آدم بنگس میکنه ، اما اما معلم دزی ما خوب آدم اس . . . پرسیدم :

- لت نمیکه ؟

- یگان روز که بچرت برابرم نمیباشه . . . خوب میخواهه و آدمه میزنه . . اما بعد ازی که خوب لت کد یک دفعه جگر خون میشه و دلش میسو زه . . . روزهای دگه که خلقتش تنگ نباشه تنها نصیحت میکنه و لت نمیکه . . . من با بیصبری انتظار معلمین را داشتم تا از نزدیک هر کدام را ببینم . . . پهلوفیلم راست گفته بود .

روزی که معلم دری بصنف آمد جگر خون بود . . اما کسی رالت نکرد . . . وقتی که چشمش بمن افتاد گفت :

- بچیم . تو نو آمدی ؟

- بلی صاحب .

- نامت چیس ؟

- عبدالقدیر .

مضمون

اختراع

دو نفر باهم صحبت میکردند اولی گفت:
اخیراً سوزنی را اختراع کرده اند که سه صد کیلو وزنش است!
دومی با تعجب پرسید:
- برای چه چنین سوزنی اختراع کرده اند?
- همینطور برای اینکه یک چیزی اختراع کرده باشند.

نزاع

معلم: پدرت حیات دارد؟
احمد: نمیدانم چون صبح که بمکتب می آمدم با مادر به جنگ آغاز کرده بود.



به این وسیله میتوانم غذایت را بخورانم

مدیر رستوران

مدیر رستورانی که همیشه غذای خود را در منزل میخورد روزی مجبور شد در رستوران خود غذا بخورد. وقتی پیشخدمت غذا را آورد مدیر رستوران قلم و کاغذ خواست و شروع به نوشتن کرد:
پیش خدمت با تعجب پرسید: شما دستور غذا ندادید؟

مدیر گفت: پیش از خوردن غذای این رستوران باید وصیتنامه خود را بنویسم.



- اوه خانم زیبا... شما جدیداً مقرر شدین... یعنی همکار ما شدین؟
زن: بلی... جدیداً مقرر شدیم، ولی بعوض شما دو نفر.

در معاینه خانه دکتر دندان

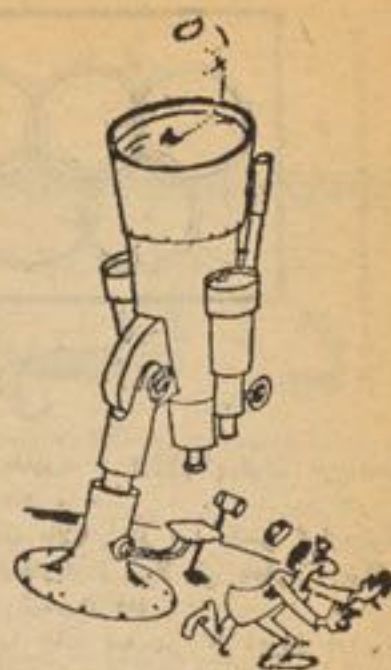
مریضی: دکتر صاحب این سه دندان مصنوعی که برای من درست کرد هایدخیلی درد میکند.
دکتر: من از اول بشما گفتم: که دندانهای مصنوعی ما هیچ فرقی با دندانهای طبیعی ندارند.

فراموشکار

پرستار نزد دکتر روا نشناس رفت و گفت:

سرد مریضی آمده و ادعا میکند که هوش و حواس خود را بکلی از دست داده است. دکتر تا حرف پرستار را شنید گفت:

- بسیار خوب است تا اول یک مرتبه از او فیس بگیر و قبل از خروج از معاینه خانه من دو باره از او پول فیس را مطالبه میکنم.



وای... یکدانه فیل

حاضر جوابی

شخصی استخوانهای قصابی را جمع میکرد فضولی به او رسیده گفت:
- مثلکله ایشب سگ های کوچه را دعوت کرد هاید؟
مرد جواب داد: بلی کارت دعوت تا حال به شما نرسیده است؟



بدون شرح

بقلم: جلال نورانی

- پیسه چوب خط هفتاد و سه افغانی... هشتاد افغانی طلب گل میرزا که بخاطر یک سیر بوره ازش گرفته بودم... نود افغانی قرض صوفی دکاندار کوچه از ماه گذشته و چهل افغانی قرض

همسایه... پول برق هشتاد افغانی... کرایه خانه شش صد افغانی... یکصد و ده افغانی طلب نذیر احمد معلم که بخاطر ناچوری قاسم گرفته ام... درین وقت معلم ما دو باره داخل صنف شد و به گفتان گفت:

- او بچه... مضمون املا خو اینه ده جیبم اس تو از روی چه املا میگی...

گفتان بدون اینکه حرفی بزند کاغذ اولی را به معلم داد و کاغذ دومی را از وی گرفت و از روی

آن شروع کرد به املا گفتن معلم ما نکاهی به کاغذی اولی انداخته آنرا در جیب گذاشت و بفکر فرو رفت... ما از روی همدیگر نقل

میکردیم تا کلمات را صحیح بنویسیم ولی معلم ما نمیدید... او بطرف ما نگاه میکرد ولی هیچکس را نمیدید... پایان

چپراسی وارد صنف شده گفت:
- معلم صاحب... مره سر معلم صاحب روان کد و گفت یک دفعه به اداره بیائین...

معلم ما اندکی تأمل کرد و بعد پرسید:

- سر معلم مره چه کار دازه؟
- نمیدانم صاحب... مره گفت

صدایش کو... معلم ما از جا بلند شده بطرف دروازه صنف روان شد، همانطور که از در خارج میشد به گفتان صنف ما گفت:

- بچه ها غالمغال نکنن... تو املا بگو م زود میایم...

معلم ما رفت و گفتان بعد از اینکه از روی خود سازی ما را به چپ نشست دعوت کرد گفت:

- نوشته کنین... طلب نانوا از درک نان پخته یک صد و بیست افغانی...

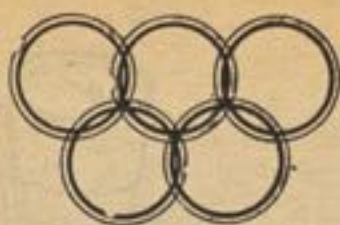
همه تعجب کردیم... این چه قسم مضمون است که معلم ما نوشته... گفتان هم تعجب کرده بود ولی ادامه داد.

معلم چند سوال دیگر هم از من پرسید و بعد گفت:

- آفرین... بشی بجایت... من نشستم، نمیدانم چرا بیشتر از همه در مضمون او خواستم زحمت بکشم... دلم نمی خواست از دست او لت بخورم و یا او را عصبانی بسازم.

معلم ما بعد از اینکه یک درس را اول خودش میخواند و لغت های آنرا معنی میکرد... چند بار آنرا بالای شاگردان میخواند و در آخر ساعت میگفت:

- برای فردا همی درسه سه دفعه نوشته کنین... روز دیگر بعد از اینکه کار خانگی ما را میدید، کاغذی را از جیب کشیده به اول نمیره صنف میداد تا از روی آن بما املا بگوید، او هیچوقت از روی درس های کتاب املا نمیگفت، بعد کاغذ های ما را جمع کرده بخانه می برد و درخانه غلطی هارا اصلاح میکرد. یک روز همینکه معلم ما کاغذی را از جیب خود بیرون کشید و به گفتان صنف ما داد تا بما املا بگوید،



پهلوانی : اخبار ورزشی

پهلوان بلغاریه ، اوزوم پهلوان تر کبریا شکست داد .

در وزن بالا تر از صد کیلو گرام بولوف پهلوان بلغاریه ، سیلا پی پهلوان ایران را با امتیاز شکست داد .

در مسابقات نهایه که دیروز در ایران انجام یافت شوروی و ایران بیشتر مدال ها را کما پی کردند .

تیم فوتبال لیدز یو نایتید که دو دسته اول تیم های فوتبال بریتانیا قرار دا رد روز شنبه گذشته بار دیگر مهارت خود را با شکست دادن تیم فوتبال برمنگهم سیسی ثابت یافت .

«پیتز لایمر» فارورد اسکا تلندی در دقیقه شانزدهم او لین توپ مسابقه را وارد گول تیم بر منگهم سیسی نمود .

قبل از پایان نیمه اول بار دیگر «لایمر» توانست توسط یک پی نالتی تیم برمنگهم را گول بزند .

در دقیقه چهل و هفتم باز هم لایمر توپ را داخل گول بر منگهم انداخت و بلا فاصله با جراحت پا از میدان مسابقه خارج شد .

دروژن هشتاد و دو کیلو گرام بیلوف بقیه در صفحه ۵۸

دراولین روز مسابقه در تهران تیم شوروی توانست در نه وزن و هشت وزن آنرا برنده شود .

آلسن الفر دیو برنده جایزه نقره المپیای میو نیخ دو برابر او گنیا نیکو لا و ف بلغاروی مغلوب گردید به این اسل سرتیم اتحاد جماهیر شوروی موفقیت بهتری را در مسابقات پهلوانی آزاد تهران بدست آورده و ایران و بلغار یه نیز موفقیت های نصیب شدند .

دروژن چهل و هشت کیلو گرام قره غسی پهلوان ایران ، رضا آلون پهلوان تر کیه را شکست داد .

در وزن پنجاه و هفت کیلو گرام قره غسی پهلوان ایران ، دومین پهلوان شو دوی را با امتیاز شکست داد .

در وزن شصت و دو کیلو گرام عبداللولا پهلوان شوروی ، مور گان پهلوان آمریکا را شکست داد .

دروژن شصت و هشت کیلو گرام کیسز پهلوان آمریکا ، دورژ پهلوان جمهوری مغو لیستان را شکست داد دو همین وزن منصور بزرگر پهلوان ایران ، چاپلو سس پهلوان بلغاریه را شکست داد .

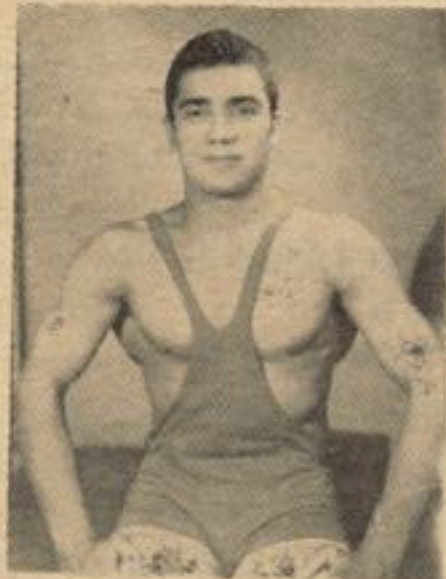
دروژن هشتاد و دو کیلو گرام بیلوف بقیه در صفحه ۵۸

چهره های ورزشی

پیغله اعلی «عبدالله» دوشیزه که با اولین بر خورد از زیر کی و چابکی اش در ذهن انسان چیزی خلق شده و این تصور نزد شخص طرف مقابل پیدا میشود که و ی یک باسکتبال لیست لایق و چالاک خوا هد بود حقیقت هم چنین است موصوف از چهره های درخشان تیم با سکتبال لیسه رابعه بلخی بوده نه تنها سیور تمین خوب است از نظر رویه و اخلاق نیز نژد دختران لیسه خود شهرت بسزا دارد .

پیغله اعلی که دارای هفده سال عمر میباشد ورزش را از چارده سالگی آغاز کرده و فعلا در تیم اول باسکتبال لیسه رابعه بلخی و هم در تیم دختران معارف عضویت دارد .

به آب بازی واسپ سواری علاقه داشته ولی از شرایط نا مسا عد برای دختران، درین زمینه شکایت دارد . از ورزشکار یکه در بین بازی عصا نی شود خوشش نمی آید .



بناعلی سید صالح متعلم صنف دوازدهم و پهلوان پر قدرت لیسه سلطان هرات موصوف که از دوره ابتدائی ورزش علاقه داشت توانسته خود را کنون بهترین ورزشکار شهر خود بسازد عامل اصلی سپورت را بناعلی سید صالح تشویق و تهیه وسایل ورزش میداند .

چون بناعلی سید صالح فعلا وظیفه استادی پهلوانی را در لیسه سلطان هرات دارد ازینرو یگانه آرزویش را قهرمان شدن شاگردانش نه تنها در خود هرات بلکه به سویه ملی و بین المللی تشکیل میدهد .



تیمپ و تاپ

جهانیان را برای تماشای جام جهانی

فوتبال ۱۹۷۴ به آلمان دعوت میکند

روز سیزدهم جون مصادف به اواخر جوزا ۱۳۵۳ با بازی تیم برازیل دو استدیوم

ورزشی شهر فرانکفورت مسابقات فوتبال

قهرمانی جهان آغاز میشود ، بدون شک این بازی ها از هر جهت ریکارد های تازه را

قایم خواهد کرد ، احصائیه ها نشان میدهد که از ۱۴۱ کشور دارای تیم های بین المللی

فوتبال ۹۸ کشور در مسابقات مقدماتی اشتراک ورزید هاند

والدی «سنگ» سمبول مسابقات المپیک میونخ» مورد توجه مردم فوتبالیست های

جهان قرار گرفته است ، طراحان این عروسک

معتقد اند که فوتبال ورزش شماره یک است و مردم برای آن با کمال میل پول صرف میکند

این عروسک جالب صندوق کمیته بر گزار کننده مسابقات فوتبال را پر خواهد کرد .

وتاحال ۵۳ شرکت مختلف اجازه فروش آنرا به قیمت ۲۵ میلیون مارک گرفته اند .



«تپ» و «تاپ» شگون جا جهانی سال ۱۹۷۴

اکنون شرکت های تهیه کننده لباس تمرین ورزشی و همچنان کارخانه های سازنده لوازم ورزشی متوجه این علامت شده و در صدد بدست آوردن اجازه چاپ و تقلید آن هستند

همچنان «تپ» و «تاپ» را بروی سکه طلا که ارزش آن ۵۸ مارک و سکه نقره ای که قیمت ۲۵ مارک دارد نیز ضرب زده اند همچنان سکه های از فلزات ارزان نیز با همین مارک به بازار عرضه خوا هد شد .

آلمان غربی میزبان این مسابقات است برای این منظور دو هزار روز نامه نگار هزار مفسر ورزشی را دیو تلویزیون و هشتصد عکاس در باره این مسابقات گزارش خوا هت داد .

طبق این معاسیه قریب دو میلیون نفر از نزدیک شاهد مسابقات جام جهانی سال ۱۹۷۴ خواهند بود .

برای مسابقات قهرمانی جهان ۲۵۰ میلیون مارک برای ساختن ورزشگاههای مختلف آلمان غربی مصرف خواهد شد و برای اولین بار در تاریخ فوتبال مسابقات قهرمانی جهان در شهر مختلف برپا میشود برگر رئیس

کمیته برگزاری دهمین روز مسابقات فوتبال قهرمانی جهان یکسال پیش از آغاز مسابقات با غرور تمام اظهار داشت : «همه چیز مطابق

پلان پیش میرود و کوچکترین اشکالی در کار ها دیده نمیشود در حالیکه به حصه ورزشگاه ها آخرین کار های خود را برای تهیه ، مقد مات آغاز کرده با ن ترتیب ورزشگاه های میونخ ، برلین ، ها مبورگ ، دو سلدور ف اشتو تگارت ، هانوفر ، گلز نگرش، دورت موند ویرا نکفورت بزودی به پایه تکمیل خواهد رسید . یکسال پیش از مسابقات «تپ» و «تاپ» دو کودک سمبول بیش از

در لیسه استقلال

کشید ولی دیده شود که آیا سپورت و اقسام مسابقات در جامعه برای جوانان چه رول بزرگی را بازی مینماید بدینوسیله گفته میتوانیم که سپورت يك ركن مهم از وظائف جوانان بوده و مقامات ذی صلاح در تهیه و تنظیم و پیشبرد آن مسئولیت و مکلفیت خطیری دارند .

ولی متأسفانه و بدبختانه که ریاست تربیه بدنی از نگاه کیفیت و کمیت در موضوع پیشبرد سپورت و اقسام مسابقات نهایت از بی توجهی کار گرفته و تقریباً بصراحت لهجه گفته میتوانیم که سپورت و یا مسابقات روبه سقوط است .

اگر بدنیای خارج نظر اندازی شود واضح و هویداست که تمام ممالك جهان درین موضوع بذل مساعی بخرج داده اند و حتی بعضی ممالك وجود دارد که امروز سپورت رابه مرحله نهائی آن رسانیده اند . البته قرار شواهدی که داریم ثابت

کرده میتوانیم که سپورت در افغانستان و یا مسابقات که از طرف ریاست بدنی صورت میگرفت سقوط کرده است زیرا مدت بسیاری میشود که تمام مسابقات سپورتي از بین رفته و همین مسابقات بود که باعث پیشرفت سپورت و تشویق جوانان در افغانستان میگردد البته این سقوط و یا نقصان نه تنها از راه نکردن مسابقات بوده بلکه علت العلل دیگری هم وجود دارد که باعث پسمانی و سقوط گردیده است که قرار ذیل است از نگاه وسایل سپورتي ریاست بدنی بکلی فاقد بوده و سامان موجوده آن کفایت نمی کند ولی تأسف بزرگ در اینجاست که از همان وسایل قلیل هم استفاده صورت نمی گیرد . اگر از همان وسایل ناچیز استفاده صورت می گرفت مسابقات سپورتي بهاری و خزان از بین نمی رفت .

هنگامیکه برای مقامات ذی صلاح گفته میشود که چرا مسابقات فوتبال از بین رفت در نتیجه میگویند که میدانهای وسیعی وجود ندارد که در آن چنین مسابقات صورت بگیرد

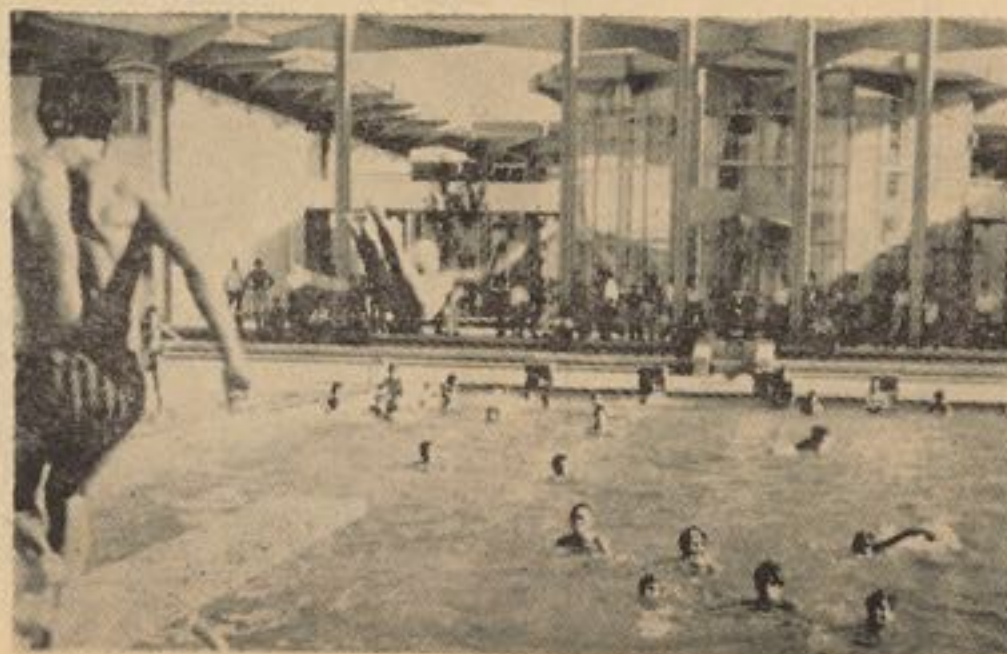
بقیه در صفحه ۵۸

تربیه بدنی معارف خلاصه کرد . زیرا ریاست محترم المپیک وظیفه مهمتری را بدوش دارد که بدبختانه تا امروز از آن چشم پوشی نموده بادرک این مسئولیت ریاست مذکور میتواند عامل پیشرفت سپورت در کشور شود از آنجمله مسئولیت های مثل تشکیل فدراسیون در رشته های مختلف سپورت ، استفاده از منا بـغ عایداتی سپورت و مصرف آن دو باره در راه پیشرفت سپورت و غیره را میتوان نام برد .

تنها در مورد استفاده از وسایلی میتوان گفت که اگر وضـخ همینطور ادامه پیدا کند وسایل که بدست داریم چون از آن استفاده بعمل نمی آید به مرور زمان از بین خواهد رفت که از آن جمله میتوانیم استدیوم را که یگانه استدیوم در کابل است محل مسابقه مثال دهیم . چون عامل پیشرفت سپورت يك جامعه مربوط سپورتمین های آن میباشد .

بناء سپورتمین های ما باند داشتن شرایط خوب از قبیل وسایل سپورت تشویق انرژی کافی و غیره و چیز هائی که برای شان لازم است نمیتواند گام های وسیعی را در راه پیشرفت سپورت در وطن عزیز خویش بردارند . بجواب اینکه وضع سپورت در افغانستان چطور است ورزشکاران لیسه استقلال چنین گفتند :

پیشرفت سپورت افغانستان را نباید تنها در چهار چوب ریاست بحث کنیم البته موضوع بطول خواهد



حوض شنا در لیسه استقلال که از مدرنترین حوض ها بشمار میرود

اداره مکتب در مسابقات سپورتي که صورت میگیرد غالباً تیم هارا از هرگونه کمک های مادی از قبیل کرمچ ، بنیان و غیره بر خوردار مینمایند که این خود عاملی است برای تشویق اعضای سپورتي مکتب . مکتب جدید استقلال دارای شش میدان والیبال ، دو میدان باسکتبال میدان های هندبال و میدانهای اتلا تیزم میباشد . و از همه گذشته دارای حوض آب بازی مجهز باتمام وسایل و شاورها میباشد که متعلمان پس از تمرینات سپورتي همواره از شاورها استفاده میکنند .

گذشته ورزش لیسه استقلال :

در طول سالهای گذشته تیم فوتبال لیسه استقلال نظر به زحماتیکه متقبل شده بودند چهار بار در سال های ۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۶-۱۳۵۰ درخشش فوق العاده از خود نشان داده مقام قهرمانی مکاتب کابل را بدست آوردند و هم در طول سالهای فوق الذکر در رشته های دیگر ورزشی تیم های دیگر لیسه استقلال نیز درخشیده اند . و اکنون هم سپورتمین های این لیسه با جدیت تمام در رشته های متعدد علاقه شان آماده هر نوع مسابقه و مبارزه میباشد در مورد وضع کنونی سپورت در معارف ورزشکاران لیسه استقلال چنین گفتند :

در حالیکه بناغلی عبدالهادی نعیم مدیر لیسه و دو تن از مربیان ورزش بناغلی محمد آصف و بناغلی عبدالله و چند تن از ورزشکاران بناغلی محمد احسان حسینی کپتان تیم والیبال ، بناغلی عبدالحکیم و بناغلی عبدالحمید حاضر بودند مدیر لیسه مذکور در حالیکه روی سخن را بطرف شاگردان کرده بود به سخن آغاز کرد و گفت که من به این منظور درین مجلس اشتراک کرده ام تا از شما گردان خواهش بفرم همانطور یک روحیه يك جوان ایجاب میکند حقایق را بیان کنند تا هم اداره مکتب و هم مقامات مسئول سپورتي از اشتباهات گذشته پند گرفته و جلو تکرار آنرا بگیرند زیرا اشتباه همیشه و در همه امور زندگی موجود است ولی بدبخت آن کسیست که آنرا دانسته تکرار میکند مدیر لیسه در حالیکه اوضاع و شرایط فعلی جامعه را تحلیل کرد از شاگردان خواست عالم بباریابند تا سپورتمین زیرا علم انسانرا نان میدهد ولی سپورت ... و هم تقاضا کرد که بصورت صادقانه و روحیه صادقانه همه چیز که شایسته جوانان منور است همه موضوعات را بررسی و تحلیل نمایند و مجلس را ترک نموده و صحبت با شاگردان آغاز گردید که اینك خدمت دوستان محترم این صفحه تقدیم می داریم . در مورد اینکه وضع سپورت فعلاً درین لیسه چطور و به چه شکل است . چنین جواب دادند که اداره مکتب چه در سابق و چه در حاضر همواره کوشیده است تا وضع سپورت در مکتب روز بروز رنگ بهتر و خوبیتری گیرد . چون در تعمیر کهنه جای برای میدان های سپورتي میسر نبود . از اینرو سپورت نتوانست آنطوریکه آرزو بود پیش رود .

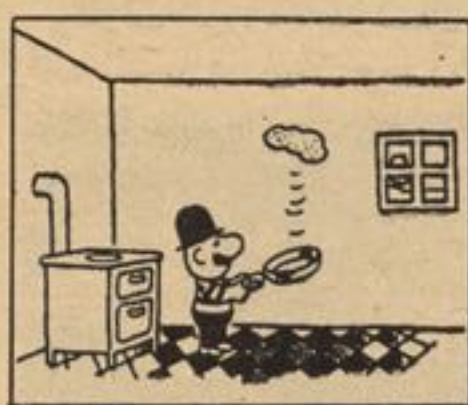
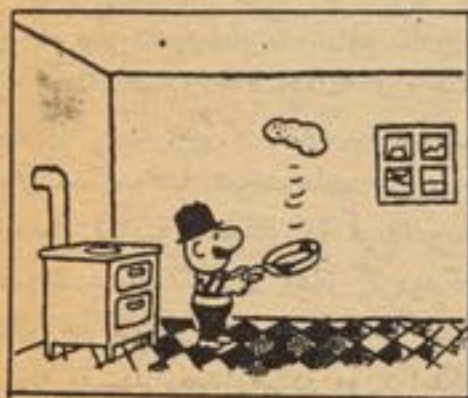
اینك باتکمیل شدن این تعمیر اداره مکتب و متعلمان به آرزوی خود رسیده اند .

موجودیت میدانها و مساعد بودن زمینه برای انکشاف سپورت شاگردان را بیش از پیش و امیدارد تا درین راه زحمت بیشتر بکشند .

سرگرمی مسابقه

چهره‌ای از شاهیر کشور

- ۱- اسم خود ش و اسم پدرش یکی است .
 - ۲- تو لد ش در بین سا لها ی ۴۸۰ تا ۴۸۷ در بلخ اتفاق افتاده است .
 - ۳- تحصیلا تش در مدرسه بلخ صورت گرفته است .
 - ۴- هم شاعر و هم منشی ز پرده‌ستی بوده و به هر دو زبان دری و عربی شعر می سروده است .
 - ۵- در شاعری پیرو سبک متکلفان بوده و اشعارش غالبا با صنایع شعری همراه است .
 - ۶- کتابی در علم بدیع بنام حدایق السحر فی دقایق الشعر نوشته و در آن از اشعار خود و شعرای قبل از خود بعنوان شاهد نقل کرده است .
 - ۷- مجموعه ای بنام منشآت از وی باقی مانده و نیز لغت نامه منظومی بسبک نصاب الصبایان دارد . و این شعر از اوست :
- فدای بلخ دل من که روضه ارم است
حریم او به امان همچو بیضه حرم است
- ۸- در آخر عمر خود هزار جلد کتاب را که خود تصحیح و مقابله کرده بود به کتابخانه های عمومی زمان خود وقف نمود .
 - ۹- سال و فاش در حدود ۵۷۳ می باشد .
- آیا می توانید او را بشناسید ؟



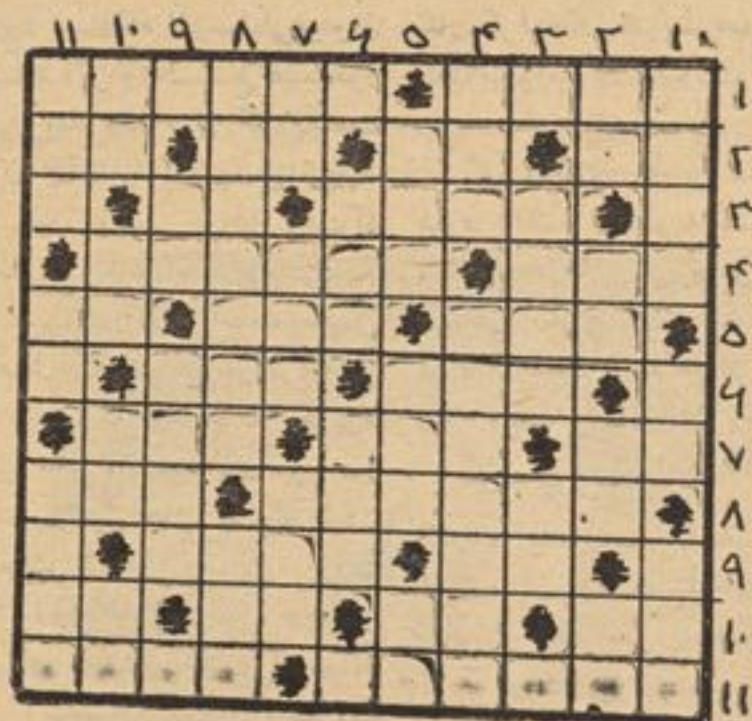
چهار اختلاف

هریک از دو تصویر طرف راست با تصویر مشا به طرف چپ در چهار مورد اختلاف دارد، خوب دقت کنید آیا میتوانید اختلافات را پیدا نمایید ؟

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- همین قاره - اجداد - ۲- راه کوتاه - فلز سرخ - اسب پشنتو - حرف همراهی - ۳- يك نام دخترانه - پروردگار - ۴- از کلمات شرطیه - به میل و رغبت و رضا - ۵- کلمه سوال - يك آه نا مرتب - طایفه ای از هند - ۶- شهید - حرفی از الفبا - ۷- دانه قیمتی - میان خالی و بی اساس - مال سنگ پشت به ۱ یسن نام یاد میگرد - ۸- کشور ژاندارك دو ست و رفیق - ۹- پول يك کشور آسیایی - جیون - ۱۰- دانه خوشبو بی که در جای میاندازند - دریای عرب - از حالات بحر - واحدی در طول - ۱۱- کشوری عضو ناتو - مرض سگی .

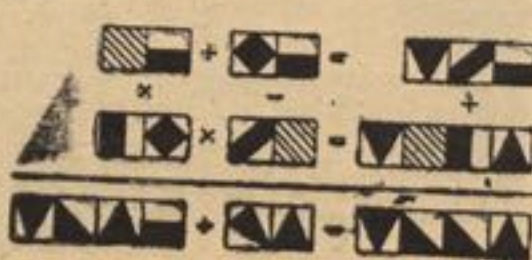


عمودی :

- ۱- نژا دیست - زشت - نام دیگر چو نه - ۲- عدد یست - من واو - طاق بلند - حرف نفی عربی - ۳- بخش و گسترده - دو گلت مری - ۴- بیسواد - کشور ما تا دو رها - نام عربی آسمان - رنگ - این هم بالا آمدن آب است - ۶- از آن طرف تشریح يك کلمه است - تیز و چابك - ۷- حرف ندای عربی - بالای خانه جسمی از هند سه - ۸- دشمن اعراب صد سال - ۹- حاصل - آب با زمیپو شد - ۱۰- مایع وافر - بلی انگلیسی است - حرفی از یکی از لسانهای خارجی - از محصولات قندی - ۱۱- کشتی مبارز - بسیار اندك - منسوب به ری .

اعداد نامعلوم

هر يك از این مربعات نمایند
عدد یست، از روی موقعیت و
علامی که در بین آنها قرار دارد
اصل اعداد را پیدا کنید !



هنر پیشه شناسی

این هفته تصویر هفت تن از هنرپیشه‌های معروف هند را از نظر شما می‌گذرانیم، این چهره‌ها به اندازه‌ای مشهور اند که یقین داریم با اندک دقتی آنها را خواهید شناخت، اگر نتوانستید نام آنها را بخاطر بیاورید کافی است که اسم چهار نفر از جمله را با نام يك يك فلم شان برای ما بنویسید!

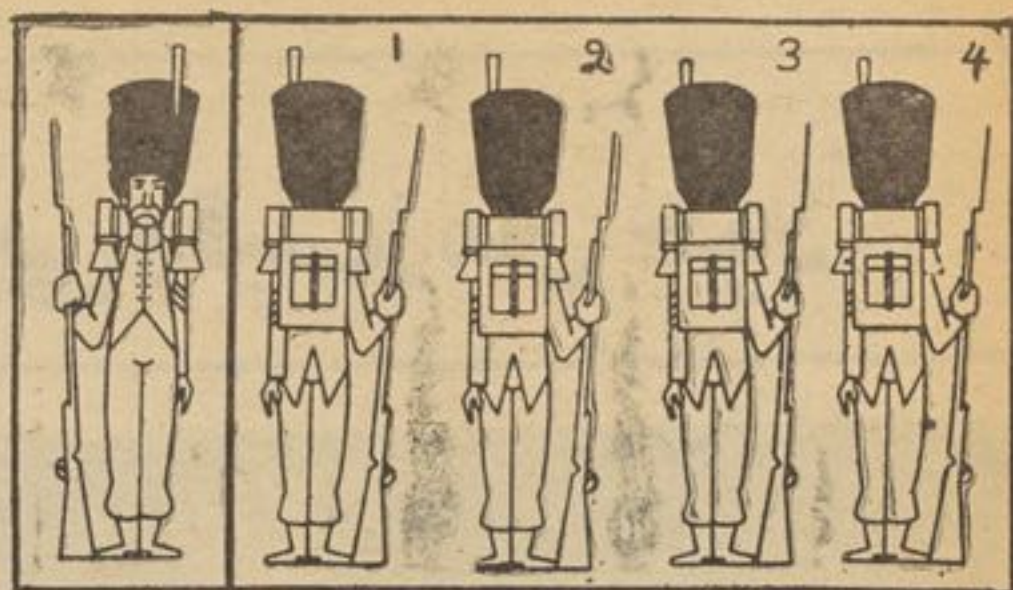


قطعاتی از همین شماره

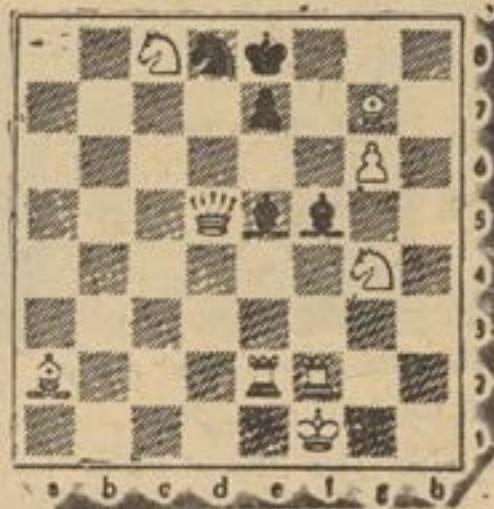
قطعاتی را که در کلیشه ملاحظه می‌کنید قسمتها بی از مضامین مختلف همین شماره است، برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره باید شما را از این بریده‌ها را برای ما بنویسید.



آیا می‌توانید؟



آیا می‌توانید شخصی را که در طرف چپ تصویر قرار دارد در بین آنها بیکه رویشان بطرف دیگر است پیدا کنید؟ اگر کمی دقت نماید حتماً موفق می‌شوید!



مات در دو حرکت

در این مسأله شطرنج سفید بازی را آغاز می‌کند و در حرکت دوم سیاه را مات مینماید، او لین حرکت سفید که عبارت از کلید حل این مسأله است چگونه باید باشد؟

برای دونفر کسانی که موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند به یک قرعه یک سیت جواب اسپ نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی و طن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه

جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینماید



HORSE-BRAND-SOCKS.

با پوشیدن جواربهای زیبا و

شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنعتی جوارب پلاستیک

استاد قاسم آواز خوان بی رقیب زمان خود

● لقب آفتاب موسیقی و سدا ل های طلا
و الماس (مسرت - یادگار استقلال) را از
اعلی حضرت امان الله خان غازی بدست
آورد .
(قسمت اخیر)



«قاسم جان یاد دوستان خصوصاً
آواز لطیف تو در روز های آزادی که
بخیال می رسید دلم را سخت فشا ر
هامیدهد و خود را باریکارد های تو
که با خود داریم تسکین داده بادیده
اشکرین یاد وطن عزیز میکنم .
از خداوند کریم التجا دارم و طن
و تمام دوستانم را در حفظ خود
نگهدارد .
استاد پس از وفات پدر نخست

درین آوان بود که استاد متوجه
موسیقی منفور گردید پس از کسب
اجازه از حضور پادشاه موسیقی
افغانی را از موسیقی

مرحوم استاد قاسم در کنار یعقوب
قاسمی پسر بزرگش
های بوجود آورد که بنام مکتب
«قاسمی» مشهور است .
جدا ساخته استقلال هنری داد و طرز

استاد مرحوم در مکتب ابتکاری
خویش به تدریس یکتعداد شاگردان
حرفوی و اماتور پرداخت که امروز
همه آنها استادان فن خود میباشند.
در حدود صد ها شاگرد حرفوی
واماتور از نسل جوان تربیه و تقدیم
جامعه هنر نمود با در نظر داشت
اینکه اکثر شاگردان فعلاً در قید
حیات نمیباشند .

شاگردان مشهور استاد که امروز
خود آنها در ردیف استاد ها قرار
دارند عبارتند از :

۱- استاد آقامحمد ، استاد
محمد عمر ، استاد محمد ایوب
(مرحوم) ، استاد رحیم بخش ، استاد
صابر ، استاد رحیم گل ، استاد
دین محمد ماشین ، استاد نبی گل
(مرحوم) ، استاد مستان سازنگی ،
بابه رحیم طبله نی ، استاد غلام نبی
نتو ، استاد گل محمد قندهاری ،
استاد یعقوب قاسمی و غیره . در سال
۱۹۱۹ میلادی استاد ترانه استقلال
را در قصر ستور ، وزارت امور

بقیه در صفحه ۵۸

ژوندون



آهنگ شباوین

منزل نگاهم دارد، وبعد از آن که تحت تسلط ونفو ذش قرار گرفتیم ذلیل و سر افکنده بیرونم سازد. همینکه این احساس سپاه برایم دست داد، من نیز از تصمیم انتقام گرفتن منصرف شدم و تقریباً خواهرم واشباح سرخ او را از خاطر بردم و فقط دشمن سر سختی را در مقابل خود مجسم دیدم که میخواهد از پایم افکند و مقهورم گرداند. بنا بر آن مصمم شدم تا او را مغلوب سازم و سلطه خویش را بر وی تحمیل کنم و شکستش دهم.

بدین سان حیاتم درین منزل ظاهر آرام، اما در حقیقت امر آمیخته با اضطرابات شدیدی و دستخوش طوفانها بود. با آقا ی شاد و خندان مواجه میشدم و او نیز با شادمانی بامن بر خورد مینمود، اما خیلی زود تبسم مابه تأثر و خشنودی مابه خشم و ستیز مبدل میگردد. او باصرار و ابرام مرا بسوی خود فرامیخواند و من بشدت امتناع میورزیدم و از وی دوری میگزیدم، تشویق میکرد، اما نادیده میکرد، تهدید مینمود، ولی تهدیدش را مورد استهزاء و تمسخر قرار میدادم، استر حام میکرد، اما بالمقابل جز قساوت و بیرحمی چیزی از من نمیدید.

و آنگاه - عجیب - چه می بینم؟ چه میشنوم؟ آقا ی در پیشرویم استاده و با کمال رفق و ملامت سویم می بیند و سپس استرحام مینماید و کمک میخواهد و آنگاه در برابرم زانو میزند گویی برای نماز میگزارد، نخست آرا و سپس بصدای بلند گریه سر میدهد و من نزدیک است د چار صغف و نا توانی کردم و بحال وی دل بسوزانم و در مقابل او از پا در افتم، اما تمام نیروی خود را متمرکز میسازم و خواهرم را با اشباح سر خیکه یکجا با وی طواف مینمایند، بیاری میطلبم و از آنها استمداد مینمایم.

بعد از آن نیز به همان امتناع و خود داری ادامه دادم و سر انجام کار ما به چیزی شبیه مصالحه انجامید و دیگر با آرامش و اطمینان خاطر و احساس مصونیت از همدیگر صحبت میکردیم و بسخنان هم گوش میدادیم. او کاملاً مایوس گردید و از تحمل آن اظهار عجز و ناتوانی کرد

ولی من صمیمانه بارسنگین اوراسک میساختم و تشویقش میکردم تا از من دست بردارد و بسوی رفیقها و خدمه ای که دوستشان میدارد روی آورد و از پی عیش و نوش خود برود، و بالاخره باین نتیجه رسیدیم که از هم جدا شویم و او باین شرط از منزل بیرون شد که هنگام بازگشت مرا در خانه نبیند. من نیز ازین توافق احساس خشنودی و رضامندی کردم زیرا ازین حیات پر از کشمکش و ازین خصوصیات پایداری بستم و آمده بودم و ازین زندگی مملو از مقابله و مقاومت احساس نارا حسی میکردم. بپیر حال ازین خانه پیروز مند و سر بلند بیرون خواهم شد. مگر آن جوان مغرور زیبای توانگر و نیرومند که مطالبات خویش را بر امثال من، دختران دیگر تحمیل میکرد، از دست یافتن بمن مایوس نشد؟ هنگامی ازین منزل بیرون میروم که چندین بار شرنگ شکست را بخورد و داده ام و برایش مدلل ساخته ام که بر خی از دختران ساده و بیخبر روستایی قدرت. آنرا دارند تادر برابر او و امثال وی از صاحبان جاه و جلال و برخوردار از زیبایی و ذکاوت، پیگیرانه مقاومت بخرج دهند و سر تسلیم فرود نیاورند.

او هنگامی که از نزد من میرفت آرام و مطمئن بود و علایم رضامندی از چهره اش خوانده میشد. من هم در صدد تهیه وسایل سفر بر آمدم و تصمیم گرفتم دیگر این بار بسراغ زنوبه بروم و با وی ملاقات نکنم و در شهر اقامت ننمایم و از رفتن به دهکده مان نیز چشم پبوشم، فقط بر یکی از ریلهایی که بسوی شمال، طرف قاهره و یا بسوی جنوب، طرف مرکز ولایت میروند بنشینم. آخر ملک خدا که تنگ نیست و هر جا میتوان روزی خود را بدست آورد. بدین ترتیب تصمیم قاطع گرفتم و بعد از آنکه کالای مختصر و سبک خود را جمع کردم خواستم از منزل بیرون شوم. اما باغبان که وظیفه رسیدگی خانه را نیز بدوش دارد مرا نگذاشت از دروازه بیرون گردم و برایم حالی ساخت که آقا ی هنگام رفتن بوی دستور اکید داده است تا بپیر طوری ممکن است جلوم را بگیرد و تا آمدن وی از رفتن بازدارد.

روزی که

در اول، آن ها در یافتند که یخ به شدت لك و ضخیم است. قطر آن از يك فتن تاده، دوازده فتن میرسید. یخ قطب شمال اینجا و آنجا به صورت دریاچه های كو چك تشكيل یافته است.

بعد از راه پیمایی در زیر یخ، اندر سن تصمیم گرفت تا ناتیلوس را در یکی از همین شکاف ها به سطح آب بیاورد.

این موضوع آنقدر مشکل بود که «سوزنی راتار» نمایم:

توسط آل سو نو سکوپ (آله ای که موج بلند صدا در آب انتقال داده و عکس العمل آنرا دوباره پس از بر خورد به شیئی ثبت مینماید. این آله بیشتر برای رهنمایی زیر دریایی بکار می رود) ناتیلوس به یافتن نقاط کم ضخامت پرداخت. بعد از پنج به پنج زیر دریایی را عیش رابه طرف بالا باز نمود.

اندر سن بعدتر توسط آل سو نو سکوپ به یافتن شکاف و شکستن آن شد. ناگهان یخ را در آله دید. اکنون دیگر کاری نمیشد کرد. او آرزو داشت که قشر یخ لك نباشد. ناگهان صعود کشتی توقف کرد. اندر سن به زودی امر داد تا تانک کنترل را بر نموده و کشتی پایین برده شود.

در همین موقع بر سکوپ سیاه شد و يك توده یخ روی دریاچه شناوری کرد.

بر سکوپ صدمه دیده، دو مین بر سکوپ بود. بدبختانه بر سکوپ ندارد.

پس او هنگامی که بامن توافق نمود تا از همدیگر جدا شویم، تصمیم جدی نداشته است و نیز هنگام بیرون شدن از منزل از تصمیم خود راضی نبوده و آرا مشش کاملاً ساختگی بوده است و میخواست مرا فریب دهد. که میداند! شاید نخست او اراده جدی داشته اما همینکه از من دور شده، ناگهان شکست فاحش و درد انگیز در برابرش مجسم گردیده و عواقب آن یکایک از نظرش گذشته و بنا بر آن نتوانسته مرا در حالی از خود دور سازد که نتوانسته تحت سلطه و نفوذ خویش در آورد. با قیاد دارد

اول هم بکلی از کار افتاده بود. تصمیم گرفته شد تا بر سکوپ نمبر اول را طوری درست کنند که توسط یخ خم شده بود. شکاف بزرگ ظاهر شد. بعد میتودی بکار رفت که طی آن ناتیلوس لنکر انداخت و بعد بر سکوپ را بلند کردند.

سکوت سرد و کشنده بحر یخ زده هم جا های گسترده ناتیلوس در آب های سرد بحر منجمد شمالی ته و بالا شد.

روز دیگر ناتیلوس دوباره به طرف شمال براه افتاد. وظایف خوبی انجام گرفت.

اندر سن مسیر ناتیلوس را به طرف شمال تنظیم نمود. دوساعت بعد، عقب ربه های قطب نما بحر کت آمد.

بخاطر کار نکردن قطب نما ناتیلوس کور کورانه راه می پیمود. در برابر تاریکی عظیمی قرار داشت ناتیلوس هم چنان به سمت شمال حرکت میکرد.

ترس همه را فرا گرفته بود. به ساحل رسیدن ممکن نبود زیرا همه جا از یخ ضخیم پوشیده شده بود. اندر سن سعی کرد امکانات را بیازماید.

اگر وضع خراب میشد و زیر دریای راهش را گم می کرد او میتوانست آن رابه سطح بیاورد. از طرف دیگر در صورت عدم امکان رسیدن به ساحل و لك بودن یخ، ناتیلوس میتوانست توسط گلوله های رهبری شده یخ را بشکند.

بعد از ۱۸۰ میل راه پیمایی از قطب شمال اندر سن درك نمود که سفینه زیر دریایی و کارکنان داخل آنرا بسوی هدف نامعلوم می راند. او امر بازگشت داد.

یکتیم روز بعد ناتیلوس از زیر یخ بیرون شده و بعد از ۷۴ ساعت به سطح آب بر آمد.

در آن هنگام کشتی فاصله ۱۳۸۴ میل را زیر آب طی نموده بود.

هم چنان ناتیلوس از هر کشتی دیگر فاصله بیشتری در زیر یخ رفته بود.

سال بعد ناتیلوس بار دیگر سفری به بحر منجمد نمود و برای اولین بار از زیر یخ قطب شمال رعبور نمود.

پایان

رفیق صادق

- برای من پروگرام کار ساخته شد که عبارت بود از کار دوتیتر جوانان، در آنجا کار درام «باراه پدران» اثر شاعر و نویسنده تاجیک «میرشکر» چریان داشت، من باتوره خان احمد اوف سرورزیسور آن درام همکاری نمودم و نظریاتم را در هر قسمت می‌گفتم.

بعد برای مشاهده کار او را ویرا و بالت و سپس مشاهده ترتیب پروگرام های هنری را برای تلویزیون آغاز نمودم.

میان حرفش دودیدم:

- در تلویزیون هم نمایشنامه اجرا میشود؟ پاسخ میدهد:

- بلی ... همینطور که میتوان نمایشنامه‌های رادیویی از قبیل درام و داستان تهیه کرد، برای تلویزیون هم میشود نمایشنامه هنری تهیه نمود. و من در آنجا در بین قسمت چیزهایی آموختم اتفاقا با سرورزیسور پروگرامهای هنری تلویزیون قبلاشنائی داشتم، وی شخصی است بنام استاد شمسی قیاموف که یک دوره کار را در افغانستان گذرانده و بسیاری از نمایشنامه های تیاتر ما را رزی کرده است.

پرسیدم:

- در رادیو و دوشنبه هم سری زدید ... یا ... استاد صادق که از اینجاست تندر وی من اندکی عصبانی شده میخواهد پرزه ای بگوید، خندیده میگوید:

- او بچه توخوماره و اربتی ... میگویم:

- بسیار خوب ... ادامه بدهید.

- بلی از رادیو دوشنبه هم دیدن کردم، پروگرام های هنری شان عبارت بود از رادیو درام، داستان و پروگرام ها و ذوقی دیگر.

- طرز کارشان چگونه است، البته منظورم اینست که داستان و درام را مثل شما ثبت میکنند؟

استاد صادق پاسخ میدهد:

- نه اندکی فرق دارد، ما آواز، موسیقی و افکت ها را یکجا با هم ثبت میکنیم در حالیکه آنها آواز دیا لوگ ها و صدای هنرمندان را ثبت میکنند و بعد موزیک و افکت را در آن مونتاژ می نمایند.

می پرسیم:

- کدام شیوه بهتر است.

می خندد و می گوید:

- چون ساختمان استدیو های ما با آنها فرق دارد میتوانم بگویم که در اینجا شیوه خودما و در آنجا شیوه آنها مفید ثابت میشود.

استاد صادق بعد از مکث کوتاهی دنباله صحبتش را میگیرد و میگوید:

- بعد کار ما در «فیلامونی» (که خدا کند مخلص تان درست نوشته باشم) شروع شد، آهنگ های شان را شنیدم در آنجا آهنگها با آلات تقیل غربی نواخته میشود.

در آنجا یک اتن افغانی را با آلات مله‌گور کار کردیم.

استاد صادق سکوت میکند و من تصور مینمایم حرفش تمام شده، ناگهان دوباره شروع میکند.

- از استدیوهای تاجیک ضمیم هم بازدید نمودم، از شوتینگ بسیاری از فلم های زیر کار و همچنان روزانه دو فلم می‌تند و داستانی خود را که قبلا تهیه کرده بودند برایم نمایش میدادند.

من با سناریو نویس ها و رزیسور های فلم از نزدیک ملاقات و تبادل افکار نمودم. بخصوص یک صحنه از فلمی را که زیر کار بود رزی نمودم، یعنی از طرز تمثیل آرتیست شان انتقاد نمودم، در حالیکه رزیسور آن فلم که یک زن بود از کار آن آرتیست راضی بود، همان

وداع با اسلحه

توفیقی نصیبش نشده است ناراحت میباشد. او این عقده را در برابر آنانی که از خود ناراحتی داشته باشند ظاهر میسازد او روحا مرد استواری است و هم جسما قوی بوده در عین حال قیافه و اندام جذابی دارد.

به اثر معاینات گرافولوژی که بالای او انجام داده اند در جمله سایر نتایج این موضوع روشن شده که او قابلیت سریع انتقالی را داشته به آسانی اغوا میشود و اگر زود به هدف خود نرسد بی حوصله میگردد و مردیست با ذوق و میتواند زنها را زود بخود تمایل سازد.

یک نفر از اهل خبره بنام گرشوف در باره گرافولوژی ویلی شنایدر عقیده اش را اینطور بیان کرده است: تقریبا قسمت بیشتر نتایجی که از معاینات گرافولوژی شنایدر بدست آمده صحیح میباشد.

مدعی در روز های اول محاکمه سعی مینمود قناعت دیگران را فراهم ساخته باشد او در خلال جریان محاکمه برای نرم ساختن عواطف مردمی که برای شنیدن جریان محاکم در سالون حاضر بودند تلاش مینمود و به آنها طوری جلوه میداد که هنوز آنقدر پیر نیست که بتوان بر وی خرده گرفت و لهذا رنجهای را که ازین ناحیه کشیده بود تشریح مینمود.

وقتی قاضی یک بار جلوصحبت او را گرفت و حرفش را قطع کرد، شنایدر با نهایت احترام اظهار داشت از شما تشکر میکنم آقای قاضی وقتی شما از من می پرسید اگر بمن حق بدهید که جواب بدهم از عهده دفاع خود بخوبی میتوانم بدر شوم و او جملاتی ازین قبیل در جریان محاکمه گفت: بر قرار ساختن تفاهم با سائرین باعث خوشحالی من میشود دریک وقفه محاکمه موضوع طوری دگر جلوه گر شد و ویلی شنایدر اظهار داشت من آدم از نظر افتاده‌ای نبودم و لهذا چرا سعی میکردم با زنها پیرو رابطه میداشتم در حالیکه مورد توجه زنها جوان بودم و اما زنانه را روحا و جسما دوست میداشتم و زندگی با او همیشه برای من مسر تبخشی بود.

اینکه شنایدر از روی حسادت و انتقام جوی اقدام به قتل زنانه و خانواده اش کرده، طوریکه مدعی- اعموم در صورت دعوی خود این مطلب را گنجانیده، یا اینکه از روی مهر و محبتی که به زنانه داشته و مخالفت خانواده باعث محرومیت او ازین محبت شده علت اصلی هنوز معلوم نیست.

شنایدر در جریان تحقیقات سوانح خود را در شش ورق با جملات کوتاه نوشته و اکثر روش تحریر تلگرام را بکار برده است تمام سوابق کار خود را تذکار داده، دوره ابتدائی و ثانوی کورسهای تخنیک موتر دوره خدمت عسکری، حمله به روسیه، زخمی شدن، مدال های افتخار، جنگ زمستانی در شرق دوره زندان، آزادی، در یوری، کار کردن در رستوران، موبل سازی نماینده فروش موبل آمر شعبه فروش و تجارت مستقل موبل.

ویلی را جع به عمل خود حتی یک سطر هم نمی نویسد گویا میخواهد که جنایت او خود بحود حرف بزند. او در جواب سوال دگر با غرور زیاد اینطور جواب داده است: او وقتی در یوریک مدیر بانک بود تقریبا تمام شهر های المان را با موتر گشته و حتی مبالغ بزرگ تا بیست هزار مارك المانی را با لایش اعتماد کرده اند.

برای ویلی شنایدر رد شدن از طرف یک خانم بسیار گران تمام میشد و قتی در سال ۱۹۶۲ روابط او با خانم دومش هلگا برهم خورد و بیم آن میرفت که رشته ازدواج شان قطع شود به خسر خود چنین نوشت من دانه شطرنج نیستم که بتوان مرا از سر راه خود برداشت و بیکیسو گذاشت. یک سال بعد از ازدواج آندو برهم خورد و هلگا تو انست در محکمه او را متهم به خیانت در روابط زن و شوهری گرداند.

اکنون خانم دوم ویلی شنایدر که از او یک پسر دارد در جریان محاکمه ویلی بصفت شاهد حاضر شده و اظهار داشته: او چون از مکتب ابتدائی و ثانوی فارغ شده و بعد از آن نتوانسته در کدام مکتب مسلکی درس صحیح بخواند و درین راه

صحنه کوچک را بطور دیگری رزی نمودم که هم رزیسور و هم آرتیست راضی شدند و با صمیمیت آنرا پذیرفتند.

انسابل لاله که کار شان تنظیم رقص است از موسسات معروف هنری آنجا بشمار میرود، من یکی دوروز از کار آنها هم دیدن کردم و سپس به تیاتر معروف تاجیکستان یعنی تیاتر لاهوتی رفتم. در آنجا حاجی قل رحمت الله یف نماینده ای را زیر کار گرفته بود، ناکفته ماند که رحمت الله یف هم زمانی در یوحنی تیاتر کار کرده است و بنابر این قبلا هم دیگر را می شناختم.

از استاد رفیق صادق پرسیدم:

- بصورت مجموعی تعداد تیاتر ها در تاجیکستان به چند تیاتر میرسد.

استاد صادق که قبلا معلوماتی درین زمینه بدست آورده با صراحت میگوید:

- در تاجیکستان فعلا یازده تیاتر دولتی و هفده تیاتر «ملی» وجود دارد.

پرسیدم:

- کار تیاتر در آنجا چگونه است؟

پاسخ میدهد:

- با طرز کار تاجیکها ما قبلا آشنا بودیم، زمانی که استاد نظروف، شمسی قیاموف و حاجی قل رحمت الله یف یکی بعد دیگر در افغانستان کار میکردند شیوه خاصی را در امر به صحنه گذاشتن نمایشنامه ها بکار می‌بردند.

و آن چنان بود که اول اثر دراماتیکی از طرف هیات با صلاحیتی محاکمه میشد و نویسنده در هر موردی که ازین سوال میشد، بایست جواب میداد و از اثر خود دفاع میکرد، بعد از اینکه اثر از طرف هیات تائید میشد بدست رزیسور سپرده میشد، گاهی های متعددی از آنرا بدسترس هنر پیشه ها، لباس دار، دیکوریتور و دیگر کارکنان فنی گذاشته میشد، بعد رزیسور و هنر پیشه ها کار دور میز را شروع میکردند و بعد تمرین ها آغاز میگردد فعلا هم در تاجیکستان همین شیوه دوام دارد.

سوال دیگری مطرح کردم:

- استاد صادق، لطفا بفرمائید که آیا شایعه اشتراك شما در فلمی که قرار است درین روزها به نمایش گذاشته شود، حقیقت دارد؟

خندیده پاسخ میدهد:

- این شایعه نیست بلکه حقیقت است، من در مصاحبه کوتاه رادیویی خود هم درین باره روشنی انداخته ام، در فلمی که اخیرا از طرف ریاست افغانستان ساخته شده من نقش کوچکی را بعهده دارم.

بعنوان آخرین سوال ازش پرسیدم:

- آیا خبرنگاران در آنجا هم مانند ما شله بودند؟

اینبار خندیده گفت:

- راست بگویم شما خبرنگار ها و مصاحبه چی ها در هر جا یک رنگ هستید. پس حال من از خبرنگار ها شکایتی ندارم، در آنجا هم دوسه بار با من مصاحبه کردند که یک مصاحبه از طریق رادیو ماسکو بخش شد و دیگری آن دریمه امواج رادیو دوشنبه و درین مصاحبه ها من گوییدم تا هنر افغانستان را برای شان تشریح و آنها را با تیاتر و موسسات هنری افغانستان آشنا کنم.

چون دیدم استاد صادق از یک طرف بفکر درددل هفته رادیو است و از جانب دیگر بخاطر رادیو داستان دنباله دار دل پریشانی دارد بیشتر وقتش را تفرقه و تنهایی گذاشتم.

هزارویک گپ

نزدیک مکاتب هنوز هم کار دستی میفروشند، در حالیکه هدف این مضمون یک آموزش هنری است. چندی قبل محصلان صنف سوم زور نالیزم سو مین نمایش هنری خود را دایر کردند، این نمایش که عبارت از پیت شو بود مورد لچسبسی بینندگان واقع شد، نگارنده بعد از دیدن نمایش مذکور به این عقیده شدم که اگر در مکاتب هم ازین نمایشات ترتیب بدهند از یکطرف سرگرمی خوب و سالم برای سایر شاگردان خواهد بود و از جانب دیگر به سیله همین تجربیات استعداد های هنری از میان شاگردان مکاتب مشخص و معرفی و تشویق میگردد.

اگر با حذف بعضی مضامین اضافی در مکاتب هفته یک روز یک مضمون هنری بالای شاگردان تدریس شود و این مضمون که در مراحل مختلف تحصیل و در صنوف مختلف تغییر شکل داده تا فاکو لته ادبیات برسد خیلی مفید واقع میشود، مثلا درامه نویسی داستان نویسی، تمثیل، نقد هنری و ادبی آشنایی به

انواع و اقسام نمایشنامه ها بصورت بسیار ابتدایی تدریس گردد.

پیوری تاب دفع کننده میکروب های مضره آب

اگر می خواهید آبهای نوشیدنی شما کاملا اطمینان بخش باشد. و به امراضی از قبیل کولرا، مفرقه، پیچش و دیگر امراض میکروبی دچار نشوید از تابلیت های ساخت انگلستان که شهرت جهانی دارد استفاده کنید.

مراجع فروش: بطور عمده نمایندگان هندرد محمد جان خان واپ

و برچون: تمام ادویه فروشی ها



شماره ۲۷

آزموده

تسخیر ناپذیر

محبوسین در بازداشتگاه عصیان کرده بودند زیرا آنها را با گرسنگی عذاب میدادند و محبوب سین را تیرباران کردند که در بین آنها بی هم بود.

هانس خاموش بود. به عقیده او بی هم به کیفر خود رسید. آنها چه تصور میکنند. آیا بازداشتگاه های مرکزی برای آنها استراحتگاه است یا چطور؟ مادام پیر به ادامه داد.

- به انیت وقت بده تا به خود آید وقتی متسلی شد. من باز هم با او صحبت میکنم. من برایت مینویسم که چه وقت می توان بیا بی.

- خوب شما به من کمک کنید.

- تو میتوانی مطمئن باشی. من و شوهرم موافق هستیم. ما همه جوانب را تحلیل کردیم.

دیگر چاره نداریم. به جز اینکه پیشنهاد ترا قبول کنیم. شوهرم احمق نیست.

او میگوید که یگانه راه نجات برای فرانسوی ها، دوستی با آلمانی هاست. و هر اتفاقی که نیفتاده باشد تودر دل من نفوذ کرده ای. من حتی فکر میکنم که تو برای انیت شوهری منا سبتر نسبت به معلم می باشی. اضافه بر همه شما طفلی خواهید داشت. هانس اضافه کرد.

- من میخواهم که طفل ما پسر باشد.

- پسر خواهد بود. مثل اینکه می فهمم. من در پی ا له قهوه فال دیدم و باور ق نیز فال گرفتم.

هر بار یک جواب میباید: پسر خواهد بود.

نزدیک بود فراموش کنم برای شما روزنامه آوردم هانس این را گفته و موتر

خود را چرخ داده و برای سوار شدن آماده شد.

اوبه پیر زن سه روز نامه (باری سور) را داد. پیر به سالخورده هر شب آنها را مطالعه میکرد.

البته هوای ملایم داخل رستوران برای گرم ساختن وجود مردیکه بیگوش بکلسی سرد شده بود. در آن لحظات کوتاه کافی نبود ولی باوصیف آن، کارلی نتوانست برای تقلیل سوزش بدن خودش وقت زیادی را بدخل رستوران گرم تلف سازد. وی به سرعت دست بکار شد، طناب و سیم و فیتیله را آماده ساخت و...

وقتی کارلی مجدداً زیر لوحه بزرگ کلام تجارتی قرار گرفت. تعجب کرد که این همه هیجان برای چیست؟ چه چیز سبب می شود که وی وجود خودش را فراموش کند و بعد از هر آتش سوزی عمدی، به نقطه معنی بایستد و منتظر بماند تا شعله های رنگین آتش از زندان چوب و شیشه و سنگ بزیانه بکشد؟

شاید این خودش یک بیماری باشد... امروز چقدر سرد بود؟ حداقل منفی دوازده سانتی گراد و شاید هم سرد تر... این باد سرد که از همه سوزنده تر است... نه نه دیگر آنقدر طول نمیکشد. تا بحال چند بار باین عمل دست زده است؟ دوازده بار؟ نه بیشتر... وی کارش را با حریق یک کلیه در بند نگاه آغاز کرد. در آنوقت به صد دالر اکتفا میکرد، در حالیکه مالک کلیه ماهیگری مبلغ سی هزار دالر از موسسه بیمه دریافت نمود. ولی او شکبایی خود را از کف نمیداد و عبارت دیگر وی بهین محدودیت قانع بود. وی شنید: «بود که» «موفقیت با مردمان صبور است» اما چرا اینقدر معطل شد؟ چرا شعله ها بیرون نمیشود؟ آیا فیتیله از سیم جدا شده است؟ شاید لازم باشد یکبار دیگر بدخل رستوران برود؟ بله، در آنصورت اطمینانش قطعی خواهد شد. وی همیشه فیتیله دیگری در موارد استثنایی با خود بر میدارد...

کارلی دیگر نمیتوانست بدوستی فکر کند. این سردی طاقت فرسا و این بسا دسوزنده که سردی را تا استخوان فرو می کشاند... یاد با تر دستی پارچه های برف را جمع کرده، مانند توپ بزرگی در برابر کارلی قرار داده بود.

آه دیگر چرا نمیتواند با هایش راحت دهد؟ نه دیگر حرکتی هم لازم نیست شعله های آتش تازه از پنجره های رستوران بزیانه کشید. دود سیاه و زرد گونه آن فضای پارک را تیره تر ساخته بود. عالی است... زیباست... چه مسرت بخش است برای کسانی که در این رشته تجربه دارند و شکبایم هستند...

یکتن از پولیسها نیکه سعی میکرد صاحت کار قوای اطفاییه را پاک کند. بهجسندی بر خورد که با برف پوشیده شده بود. وی زیر لوحه بزرگ کلام تجارتی سینه روی برف افتاده بود.

پولیس موقعیکه جسد بیروح کارلی را به کمک یکتن از رفقایش بدخل موتر اجساد میکشید، گفت: «آیا این صحنه درعین تراژیدی، مضحک نیست که آنجا یک تعمیر بزرگ سوزد. شعله های آتش بقدری شدید است که ماموران اطفاییه نمیتوانند به تعمیر نزدیک شوند و کارشانرا بسبب آنجا مدهند. ولی اینجا، این به بخت ناتوان، از منتهای برودت و سردی جان میدهد؟»

«پایان»

استفاده شخصی از زمین های دولتی و دیگر انجام ندادن کار با وجود گرفتن معاش.

همین مسایل «عمل» آنها را با وجودیکه تو لیدی بوده یک «جرم» وانمود میسازد.

در لیسه استقلال

در حالیکه اگر نظر اندازی شود آشکار و علنی است که چمن حضوری استدیوم، پوهنتون و همچنین میدان های لیسه حبیبیه غازی، نجات و استقلال و غیره برای انجام چنین مسابقات نهایت وسیع و مناسب بوده و بزرگترین وسیله پیشرفت و تشویق جوانان است.

واگر میگویند که این میدانها بصورت اساسی و درست نیست البته در جواب میتوان گفت که چرا میدانها را بصورت اساسی اعمار نمیکنند اگر میگویند دارائی وجود ندارد پس چرا مسابقات را هفته یک مرتبه و یا ماه دو و یا سه مرتبه درین میدانها اعلان نمیکنند تا تماشاچیان جمع شوند و در عین زمان قیمت تکت عارا (۵) افغانی الی ۱۰- افغانی تعیین کنند که هر کس نظریه شوق و علاقه که به جهان سپورت دارد اشتراک نمایند که ازین مدرک میتوانند نواقص میدان های سپورتنی را بگیرند.

۲- وظیفه معلمین سپورت است که درین موضوع مبارزه خستگی ناپذیر نمایند ولی متأسفانه که آنها هم غور و توجه نکرده بلکه تاحدی رسیده است که مقامات مربوط از معلمین سپورت به عوض وظیفه اصلی وظیفه خانه سامانی را برای شان سپرده اند و آنها هم اجرا میکنند. از طرف دیگر از بعضی سپورتمین ها

در رادیو و جراید شنیده میشود که میگویند سپورت فعلی نسبت به سپورت سابق مقایسه نمی شود البته در جواب میتوان گفت که در سابق هر تیم تقریباً سی مرتبه زیاده از آن مسابقه میداند اما امروز تیم ها بیکه آبروی مملکت هستند سالانه بیش از دو مسابقه نمیکنند حال قضاوت را بدست آنانی که سوال میکنند و یا میگویند کسی حاضر نیست که مسابقه کنند. میگذاریم چه جواب میگویند آیا جوانان مسئول هستند؟

استاد قاسم

خارج بنام «مکتب ماست جای استقلال، سبق ماست هوای استقلال» و در معاهده استقلال غزل غرور ملی را بنام «گرنهانی غیرت افغانیم» چون بمیدان آمدی میدانیم» را سرود که «د تشویق فراوان واقع شد و مدال طلا و الماس استقلال برایش اعطا گردید و این بار چه استاد را بناغلی خلاند در روز جشن آزادی کشور عزیز سرود در این سال استاد نظر به دعوت مقامات هنری هند مجدداً عازم سفر شد پس از عودت و ختم کنفرانس از طرف آلاندیو نین، مفتخر به امتیاز نامه، تاج، و تائید استاد شرق افتخار از خارج کشور حاصل کرد. در عصر اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه به گرفتن زمین و آبادی یک مسجد نایل آمد.

در زمان رژیم سابق هم استاد تا آخرین روز حیات خویش بحیث یگانه استاد بود که بگرفتن موثر پاداش حاصل نمود. در سال ۱۳۳۲ سالگره هفتاد و دو سال تولدش در حال را دیو کابل آنوقت بر گزار گردید که مستحق به اخذ مدال طلایی خدمت و مرافق گردید.

در سال ۱۳۳۵- نسبت مرضی عایده بعمر ۷۵ سالگی دارفانی را وداع گفته از میان هنر دوستان

بقیه صفحه ۳۸

حادثه در نیمه شب

نشسته بود جذاب به معنی وسیع کلمه اش جذابیتی که انسان نمی تواند در مقابلش خود داری کند. طرز خندیدنش انوکنده بود.

اظهار امتنان



بدین وسیله از حسن اخلاق و رویه نیک بناغلی غلام محی الدین عزیزی دو کتور و موفف سرویس داخله شفاخانه نمبر اول اردو که در تداوی و معالجه مانوده اند تشکر نموده موفقیت شانرا آرزو مندیم. شیرین خان بریدمن عبدالاحمد سعید امجد و عبدالحمید

مردی با نقاب بقه

آرزو دارم هرچه از دستم برآید برای او انجام دهم. زیرا رای را بسپار دوست دارم و حالا یگانه پریشانی خاطر ام اینست که چطور غیبت های متواتر او را از دفتر پنهان نگاه کنم لزومی ندارد که شما این موضوع را به او گوشزد کنید اما تحمل این وضع و ادامه غیر حاضری های هم برای من درد سربزرگسیت. زیرا این پیرمرد شعور فوق العاده برای درک اینگونه وسایل دارد و اگر یکی از مامورین وظیفه را ترک کند او فوراً متوجه این مطلب میشود. ر ای بیشتر از آنچه در آمد داشته باشد میخواهد مصرف کند و حتی او رادیده ام چنان لباسهای مفشین پوشیده که گمان کرده ام میخواهد باشیک پوشش ترین مردم شهر رقابت کند.

ناراحتی مجهول ایلا بنت شکل یک عقده را بخود اختیار کرد. ناتمام

بقیه صفحه ۳۳

یک قسمت و چار قسمت

بانفس کشیدن هایش گند و فساد یک مستراح حسابی را در بینی او سرازیر میکند. عمو تراب ناگهان از یک کنج خانه برخاست و به کنجی دیگر نشست. سپس متوجه شد که ارباب مدتی است از زمین هایش حرف می زند.

این حرف ها بعدی تکرار شده بود که پیر مرد زحمت شنیدن و گوش نهادن به آنرا کاری بیپوده پنداشت. همان حرف های یکقسمت و چار قسمت، آمدن و نیامدن باران، شروطی برای پیش خوره، برای تخم، برای استفا ده از ابزار و آلات از با ب، عمو تراب بهتر از ارباب این حرف ها را از بر داشت یک نگاه ارباب کافی بود این شرایط را با و فهمانده باشد. پیر مرد یکبار گوش هایش را تیز کرد. احساس کرد هیچ کلمه ای جای کلمه دیگر نه نشسته است.

دیدن لب های زن ارباب که به سایه میان دو سنگ شباهت داشت. هر بار که عمو تراب سرش را اینسو و آنسو بر میگردد اند به یکنواختی و تغیر ناپذیری خانه ارباب می فروزد شمعدان همچنان مانده زمان های دور سایه لوزانی از نیم رخ ها را روی دیوار خانه انداخته بود

اخبار سپورتنی

تیم فوتبال لیدز یوناهید در مجموع پنج مسابقه امتیاز بدست آورد. تیم فوتبال مانچستر یو نا تید که زمانی «جورج بیت» پلیر معروف در آن شرکت داشت، اکنون شایع شده که دو باره به تیم باز خواهد گشت و نتیجه دو مقابل یک از تیم کسویج شکست خورد و این تیم فعلاً به ورزشکار چون «جورج بیت» شدیداً ضرورت دارد.

در مسابقات هفته گذشته تیم فوتبال «لیور پول» که توجه تمام علاقمندان فوتبال را جلب کرده بود توانست یک مقابل صفر در مقابل تیم جبهلستی پیروز شود «پتر یو نایتی» درین مسابقه با مهارت خاصی سمت گول گیری تیم را داشت.

یادداشتها مفید

۶- برای از بین بردن لکه قیر از لباسان از شمع، قسمی استفاده بعمل آرید که شمع را زوب نموده بالای لکه قیر بریزید بعداً سفنج یا تکه نمدار را بالای آن گذاشته و اطو کنید و بعد از دو سه مرتبه لکه کاملاً از بین می رود.

ارسالی: گل آشفته متعلمه صنف دهم لیسه رابعه بلخی:

استاد غوث الدین از مرگ...

که برای دفاع با خود گرفته بودم در چمن مقابل کلوپ به خود حمله کردم و با اولین فیر در حالیکه درد را احساس نمی کردم از خود رفته و وقتی چشم باز کردم خود را با لای بستر یا فتم.

دکتر معالج استاد در مورد تداوی و از حالت کوما کشیدن استاد چنین میگوید:

در حوالی ساعت ۲ شب استاد به حالت کوما که ناشی از شوک عصبی و ضیاع بیشتر خون بوده شفاخانه رسید فشار بکلی پایان و نبض نیز حالت خیلی خرابی را بخود اختیار کرده بود. روی همین علل ما نتوانستیم دفعه اول از مرگ عکس گرفته و محل آنرا تثبیت نمائیم.

کمک اولی ما عبارت بود از کشیدن مریض از حالت کوما برای این منظور هزار سی سی

شش از مضافه هشتم طرف چپ گذشته که از اثر عبور نمودن مرمی از شش يك مقدار خون بداخل جوف پلو راجع شده بود که بعد از تطبیق خون - سیروم و دواها و عملیه کلو سترو کامی (تیوپ گذاشتن بداخل پلورا) تقریباً ۸۰۰ سی سی خون از جوف مذکور کشیده شده که با این صورت وضعیت مریض روبه بهبودی گذاشت.

در مورد نفس کو تا می که در اوایل برای استاد پیدا شده بود داکتر موظف بناغلی بهدار چنین گفت که علت اصلی این نفس کوتاهی همانا جمع شدن خون بود که بعد از عملیات و گذاشتن تیوپ مشکل رفع گردید.

و تیوپ مذکور نیز بروز ۱۳ سنبله از بدن استاد کشیده شده و بعد از چند روز استاد از شفاخانه خارج



برای استاد نفس تنگی پیدا شده بود که بزودی به اثر سعی دکتوران معالج رفع گردید.

خون و همچنان مقدار زیاد سیروم و با اجرای تداوی های مخصوص تو انستیم تا وضعیت را استاد اختیار کند که اطمینان ماحصل گردد و فرصت دهد تا به عملیات اقدام نمائیم.

موقعیت مرمی را بناغلی دکتور بهدار دکتور معالج استاد غوث الدین چنین تعیین کرد.

مرمی در مضافه سوم بین ضلعی طرف چپ، بعد از عبور از نسج

شام کابل

می کنم درین لحظه آن ها بی که مرا محکم گرفته بودند نیز گپ دکاندار را تایید کردند و من ماندم و ملا مت رهگذران.

سر و پس در آمده میوند توقف کرد و من پیاده شدم، تا ریکی شام همه جا را فرا گرفته بود و بانگ آذان از مسجد ها شنیده می شد، من تصمیم گرفته بودم تا صبحه بی هم از شام کوچه های شهر کهنه برای تان قصه کنم...

در کوچه ای باریکی که از جاده میوند، بسوی گذر عا شقان و عارفان امتداد می یافت به پیش رفتیم... این بسکوپچه از پهلوی مکتب سر دار جانخان می گذرد... بوی سوختن دیگی مشام کسا نیکه را که از راه می گذشتند پر میکرد... با این خیال که درین شام تاریک از کوچه های شهر کهنه چه ماجرای را بنویسم، پیش می رفتیم که صدایی برخواست و تا نگاه کردم دیدم که تمام بدنم تر شده... بلی این آب ناوه تشنه بی بود که بر سرم سرازیر شده و مرا تر ساخته بود شاید هم آبی بود که با آن همان دیک سوخته را شسته بودند...

بسوی خانه ام حرکت کردم، در حالیکه به این فکر بودم تا دو چند حق الزحمه این را بپور را باید به خشکه شوی بد هم تا یگانه دریشی مرا پاک کند.

بقیه صفحه ۴۶

کباب حسینی

میتوانید گوشت را با سیر نیز اخته نمائید و چند ساعت بماند.

نیم کیلو کچالو را پوست کنید و نیم کیلو بادنجان رومی را شسته همراه با گوشت خشک نمائید تا آب بپاشد نداشته باشد. سپس چند شاخه نازک درخت را بریده پوست کنید و نونک آنها را تیز نمائید و به ترتیب کچالو، گوشت، صد گرام دنبه و مقداری بادنجان رومی را به چوب بکشید تا قسمت وسط چوب برشود

آنگاه سیخ ها را روی آتش بچرخانید تا کباب شود. البته طوری که بادنجان نسوزد.

دیگ را با کمی روغن چرب کنید و درین سن آغاز نمائید. مگر بخاطر داشته باشید طفلی که به نو شیدن شربت نارنج از پیاله عادت داشته باشد ممکن است بامفکوره خوردن شیر بوسیله پیاله عادی نشسته باشد.

«روغن نباتی درین روز ها قیمت شده و پیپ های کلان آن کم یا ب است، من برای خریدن روغن به روغن فروشی های جاده مندوی رفته بودم... در یکی از روغن فروشی ها سه پیپ کلان روغن نباتی «سمر قند» را پیدا کردم، ولی دکاندار قیمت آن ها را از چهار صد افغانی کم نکرد... من که خبر داشتم قیمت حقیقی این پیپ ها از سه صد و بیست افغانی بیشتر نیست هر چند چنه زدم، سو دی نبخشید... تا بالاخره از آن دکان گذشته و بدکان های دیگر سرزدم. چون شام شده بود، دیگر دکان ها مسدود شده و روغن نباتی فتم...

بالاخره باز به همان دکان اول آمدم و برای اینکه دکاندار را ترسانده باشم، گفتم که به بناروالی تیلیفون کرده ام و حالا نو کر یوال آن می آید تا جلو قیمت فروشی ات را بگیرد. مرد آهی می کشد و ادامه میدهد:

ای کاش این گپ را نمی زدم... خوب تا متوجه شدم دیدم که دو یا سه نفر بدروغ با من دست به گریبان شده اند و دکاندار دو پیپ روغن را برداشته به کوچه ای عقب دکانش رفت... تازه پی بردم که اومی خواهد روغن ها را پنهان بسازد... هرچه کوشیدم خود را از دست دو روغن فروش دیگر خلاص کرده نتوانستم، بالاخره با فریاد از عا برین کمک خواستم تا قطی دیگر روغن را که باقی مانده نگذازند دکاندار پنهان سازد... ضابط جوانی مرا از چنگ روغن فروشان خلاص کرد و قطی روغن را نکنداشت... اما او با داد و فریاد ادعا کرد که این پیپ روغن را من بالایش به فروش رسانیده ام و از روغن های کوپون ما موریس است... حالا از او پول بیشتر مطالبه

خوراندن شربت نارنج (جوس نارنج) را بطفل خویش شروع کرده باشید، اگر شروع نکرده باشید آنرا نیز درین سن آغاز نمائید. مگر بخاطر داشته باشید طفلی که به نو شیدن شربت نارنج از پیاله عادت داشته باشد ممکن است بامفکوره خوردن شیر بوسیله پیاله عادی نشسته باشد.

يك قسمت و چهار قسمت

و شعله آن هر لحظه گر دشت را اینسو و آنسو کج میکرد. و این اشکال را بصورت بی تناسبی روی دیوارخانه کوچک و بزرگ می ساخت.

دستهای لرزان و پوست پیازی پیر مرد هر لحظه برای ادای مطلبی بالا می رفت و پائین می آمد، یکباردر جریان سخن گفتن خوابش برد. و ناگهان با حرکتی چنانکه گوئی خزه ها را از بیخ برمی کند از خواب پرید و دستانش را چند بار تکان تکان داد و متوجه خواب و بیدارش شد.

عمو تراب گفتارش را از سر گرفت و با تنهای خوش قلبی بارباب لبخندی زد و شکل دور انداختن خزه ها را با حرکت دستانش باو نشان داد. آنگاه در حالیکه شهری را بارباب نشان می داد و در آن باره چیز هایی میگفت از در بیرون رفت.

صدای عوعو سنگ ها از دور بگوش می رسید، عمو تراب ناگهان یسار عصایش افتاد، و با خود اندیشید که چگونه اینهمه راه را بدون عصا پیموده است. و آنگاه بی آنکه احساس خطر چندانی کرده باشد ایستاده و پارچه سنگ نسبتا بزرگی را از زمین بر داشت و بسوی شهر راه افتاد.

ماه بدر تمام نبود و عمو تراب ناچار به کندی قدم بر میداشت سر بزیر افکنده بود نگاهش پا به پای قدم هایش روی خاک راه کشیده میشد و پیشاپیش ساق های آفتاب سوخته اش از روی سنگ پل ها و سبزه ها عبور میکرد گوشه های لبش را چیزی شبیه به لبخند هر لحظه به پائین میکشید هیچ چیز بخوبی پشت پایش از نقش خنده بر گوشه لبان عمو تراب پیر آگاه نبود ساقه های درخت بید و چنار نیز گاهی این نقش دلپذیر را به گوشه لبان عمو تراب میبردند اما شاخه ها جز یکبار آنهم زمانی که عمو تراب از خستگی روی ریشه برجامانده درختی نشست و دهانش مشت مشت خنده روی شاخه ها پاشید بوئی از این لبخند نمیبردند.

سیاهی ها و عظمت ها روی هم می غلطیدند و عمو تراب هر بار این سیاهی ها را و چیز های دیگر

میکرفت و بی مقدمه راهش را کج میکرد.

یکبار سیاهی کوچکی را روی زمین دید. این سیاهی تکان می خورد، می جنبید. عمو تراب مدتی بر این سیاهی کوچک خیره ماند و در اندیشه فرو رفت.

— این چیست؟ سیاهی يك (ازین پهلوی به آن پهلوی شد، بار دیگر باین پهلوی غلطید.

این سیاهی کوچکتر از آن بود که پیر مرد گمان کند سگ است که خوابیده و یا گربه ایست که از شنیدن آواز پای او بر جا ایستاده مانده است. عمو تراب ایستاده و پارچه سنگش را در دست فشرد. با خود اندیشید:

— این چیزی بجز يك موش کور نیست. عمو تراب از موش کور بدش می آمد. اینها آفت زمینهایش بودند. عمری زمینهایش را زیر و رو کرده بودند. عمو تراب باین سیاهی نگریسته گفت:

حتما از همان موش هاست میرود رو بسوی زمینها.

چه خوب است که انسان گاه گاه اندکی بی رحم نیز باشد. خاصه هنگامی که زمینهایش را در خطر ببیند دیگر با یستی رحم و مروتش را بیندازد و پیش سنگ ها و گربه ها. خوب. اینهم اینهم دستم که می برم بالا.

تا آنجا که میتوان بالایش برد. سیاهی یکبار دیگر ازین پهلوی به آن پهلوشد. عمو تراب آهسته خم شد قدری پیشی رفت.

دستش را اندکی بیشتر بالا برد و با شدت فرود آورد. اما سنگ به هدف نخورد، عمو تراب ناگهان دید این سیاهی بزرگ شد قد کشید و او در رویش ایستاد. عمو تراب ترسید، دید این سیاهی انسانیست، مانند خودش و بیلی هم روی شانه اش دارد بیل از شانه جدا شد و عمو تراب ناگهان سرش را نشانه ای برای بیل یافت.

عمو تراب از وحشت دستهایش را روی سرش نهاد و روی پاهايش نشست بیل دوباره بسوی شانه برگشت. و سر و گردنی بالای پیر

مرد خم شد و هر چه بدو بیراه بود روی او ریخت.

عمو تراب دید اشتباه کرده، فهمید سر و گردن مرد روی پلوان بوده و اندامش را شیب ملایم زمین، از نظر پنهان مانده است.

پیر مرد همچنان که نشسته بود عذری برای افکندن سنگ بسوی سر و کله مرد تراشید، در ذهن خود چند بار آنرا کم و زیاد کرد و بعد از اندک تلاش یکعذر قالب گیری شده دستش آمد گفت: من... من البته که شما اما دیگر کسی آنجا نبود. عمو تراب به قهقهه خندید، دو باره بپا خاست یادش آمد که روبه شهر می رفته کوشید کمی تند تر گام بر دارد يك قدری به ارزش عصایی که به خانه داشت اندیشید اما زمین با سینه صاف و خاک سیاه و پر قوتش این فکر را نیز از اندیشه اش بیرون راند.

ساعتی بعد عمو تراب با نفس بشمار افتاده اش، در حالیکه غرق در سودای در هم و بر هم خود بود بشهر رسید. در بازار تاجاییکه عمو تراب مجبور به عبور کردن از آن بود و از آن پس در خم کوچه های چپه دودکان بیشتر باز بود از آنها یکی هم دوکان نانوايي مقابل خانه اش بود پیر مرد چند قدم برداشت، برگشت آمد و مقابل دوکان نانوا ايستاد برای بار نخست کار و بار نانوا در نظر پیر مرد کار احمقانه ای بیش نیا مد. خواست به نانوا بفهماند که از فردا دیگر برای بردن نان نزد او نخواهد آمد. چشم در چشم نا نوا دوخته گفت:

ارباب از من خواسته دیگر بروم سر زمینهایم، اما نانوا بینی کمایش را پیش آورد و با اشاره دست از پیر مرد خواست کمی آنطرفتر بایستد تا آب بینی اش را بکوشد ای بتکاند.

سپس از پیر مرد پرسید، چند تا؟

عمو تراب از زور خنده بز میمن خم شد، چند سر فیه خشک کرده سر از راه گرفت و دوباره در خم کوچه پیچید دوسه گام آنطرفتر زنجیر خانه همسایه اش را تکان داد. در باز شد، خودش بود. همسایه

ایکه نخ برای تابیدن بز نش میداد. پیر مرد گفت: البته آنوقت زمینها یم... خوب شما البته می فهمید که کار زمین داری بهتر از پارچه بافیست بهتر حال خو صله پرگویی در من نیست. بز نشان بگوئید بیاید دنبال نخهایش، اینها را بار باب نیز گفتم.

دل من وزنم دیگر از این همه کوچه پس کوچه ها گرفته اگر شما هم بروید به یقین آنجا ماه و آفتاب دیگر گیری آورید می بینید که ماه و آفتاب آنجا محتاج سو راخ سمبه نیست آنجا ماه مجبور نیست از سوراخی بسوراخ دیگری خیز بردارد شما البته کسی را میفرستید دنبال نخبایان، پول تا نرا هم؟ البته میشود، با آنهمه زمین.

خوب شما دنبال این حرفها نگردید. بیائید دیگر دنبال نخبایان. عمو تراب چیز هایی ازین نوع گفت و راه افتاد. اما همسایه شانه اش را گرفت، تنه اش را پیچید و رویش را دوباره بسوی خویشش برگرداند.

گفت: پول لهایم؟ پول لهای من چه میشود؟ این پول البته می ماند برای سال دیگر؟ بلی؟

کافیست انسان به چهره اش بنگرد و آندنیایش را بنظر بیاورد. انسان این چیز هارا که می بیند اصلا دلش میخواهد از هر چه معا مله در جهان است بدش بیاید.

اینهم نتیجه خدا خوش کردن. الهی گور سیاحت عوق شان کند، تا کسی باشد و نخبای مردم را واپس نفرستند. می فهمی؟ من دیگر چیزی نمیدانم. با پول یا بخبای تابیده شده والسلام.

عمو تراب همین و السلام را به وضاحت شنید و آنرا به معنی خدا حافظی گرفت و راه افتاد عمو تراب از وقتی که زنجیر همسایه را تکان داده تا همین و السلام جز بز مینهایش، به چیزی نیندیشیده بود با خود گفت:

این معامله هم بخوبی انجام یافت. معامله دار خوبی بود، البته از دنیاو آخرت چیز هایی گفت که انسان بهتر است این حرفها را از زبان ملای ده بشنود، ملای نزدیک بز مینهایش.

درباره پرابلم ها...

برای يك مشکل مستلزم طی کردن این مراحل است .
فهم و درك ماهیت پرابلم، در نظر داشت حقایق متعلق به پرابلم ، رسیدن به راهای حل ممکنه ، و ارز یابی و موازنه راها و انتخاب بهترین آن .

هر چند مراحل بالا یکتووع مرتب بنظر آمده تعقیب مرحله به مرحله آن مشکل می نماید ، اما حقیقت امر این است که در عملیه مشکل گشایی و حل پرابلم ها هر کدام ما بیک نهجی این مراتب را طی می کنیم همچنان هدف از تذکار مراحل فوق این نیست که شما باید طرز العمل خود را در حل مشکلات خود کاملاً

تغیر بدهید بلکه ما باید همیشه طرز العمل خود را مطالعه کنیم ، نقاط ضعیف آنرا درست تشخیص نمائیم و در پی اصلاح و بهتر ساختن آن شویم بدینمعنی که ببینیم تا چگونه عادت داریم و از روی عادت در فلان مورد چه عمل را انجام می دهیم .

درذیل نقاط اساسی يك طرز العمل را که باید در حل يك مشکلی بکار بست مورد بحث قرار میدهم تا دیده شود که ما و شما به چه مقدار از آن پیروی میکنیم .
ایادر باره ما هیت پرابلم و مشکل خود را يك طرز دید عمومی را خلق میکند .
باقیدارد

نامه های رسیده

های جوان کشور است تا در راه ما به سوی ارتقاء پیشرفت آبا دانی این خاک از دل و جان خود را ایثار نمایند . زیرا دیگر بهانه یی وجود ندارد، دیگر چال و فریب و تدویر ازین مرز و بوم ریشه کن شده رخت میبندد و مشعل فروزان نظام نوین جمهوری گواه

يك قسمت و چهار قسمت ..

کمی آنظر فتر خانه خودش بو دعو تراب مانند همیشه زنش و اطفالش ، همه رازپر تنها لحافى که داشتند خوابیده یافت اکثر همان اطفالی بو دند که زنش روی زمین های شان برای عمو تراب بجهان آورده بود .

البته در شهر نیز دوسه طفل دیگر بدنبال هم زنش برایش روی فرش خانه گذاشت .

اما مدت ها بود که زنش برای عمو تراب بچه نمی آورد . پیرمرد بیاد آورد که بخاطر همین اطفال و بخاطر خم شدن ناگهانی آنها بروی زمین های خودش بود که زمین یکباره آنها را برون انداخت . و ارباب نیز بخاطر ترسیدن يك قسمت و چهار قسمتش بود که آنها را روانه شهر کرد .

حالا با این سه طفل اضافی ...
خدایا ! ...

پیر مرد ناگهان دریافت که باز هم باز هم هیچگونه يك چارمی ندارد . رفت روی بستر نشست ، سرش را با دودست گرفت و مدتی در از بسختی گریست .



دامتياز خوانند:
دانیس نشراتی موسسه
مسؤول مدير:
حسين هنى
ددفتر تيلفون: ۲۶۸۴۹
دكور تيلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)
دچاپ مدير: طو رانشاه شهيم
دارتباط او خبر نگارانو مدير:
روستا باخترى
فوتو را پور تر: مصطفى (نعيم)
عكاس: محمد ظاهر
پته: انصاری واپ
داشتراك بيه
به باندنيو هيوادو كنيس ۲۴۵۲۴
ديوى گنى بيه ۱۲ افغانى
په كابل كنيس ۴۵۰ افغانى
شماره ۲۷

پیت شو

شهری نوشته شیاعلی اسمدالله اسمد. همچنان پارچه اتن ملی گدی ها و پارچه های رقصی که توسط پیغله در یچه فر تنظیم شد . بود خیلی ها چشمگیر و موففانه دیده میشد .
داکتر حلیظ الله سحر در مورد این نمایش گفت :

منظور از تدویر این نمایش این بود که کار عملی مضمون مفاهمه که در آن مفاهمه غیر مستقیم مورد بحث قرار میگرفت نمایش داده شد . و از جانب دیگر چون در دنیای امروز نمایش گدی هایکی از شعبات پروگرام های بسیار موفق و جالب تلویزیون است سر ازحالا به تریبه شاگردان پرداختیم تا تاسیس تلویزیون در کشور از لگا . تجبیز اشخاص فنی و مسلکی متکی به خود باشیم .

نمایشی گدی ها که در ممالك انگلیس زبان بنام «پیت شو» یاد میگردد گمان میکنم ابتدا در یکی از ممالك اروپا ئی به وجود آید .

موصوف در مورد انواع نمایشات گدی ها گفت :

سدرجهان گدی سه قسم روی صحنه به حرکت در آورده میشود . یکی قسمیکه هر عضوی از اعضای گدی توسط تار ها از بالای صحنه حرکت داده میشود و نو دوم بطریقی است که گدی توسط سیخ ها از پایین صحنه حرکت داده میشود اما نوع سومی که محصلین زور نالیزم بدان گونه عمل میکنند قسمیست که دست انسان بدن گدی را تشکیل میدهد بدین معنی که انگشتان یک نفر حرکات انسانی را تمثیل مینماید .
شیاعلی داکتر سحر در مورد سوابق گدی های متحرک در افغان لیستان گفت : شکل ابتدایی نمایشات پیت شو در افغان لیستان از زمانه های بسیار قدیم موجود بود . چنانچه شعبده بازان در سابق گدی های متحرکی داشتند که نمایش معروف پیاز خاتون و حلوا خاتون را توسط آن اجرا می کردند همین گدی هائی که دست های آن توسط تار به حرکت در می آید و در میله های نو روز بی بازار عرضه میشد .

در کمر بند کودکان

مشخصات و خصوصیات دقیق در باره میزان امکانات تحمیل بر اور - گانیسم کودک را بدست می آورد .
متد های لازم برای این کار را از فضا نوردان اقتباس نموده اند .
بهر کودک که بخواهند عکس العملهای بدنی او را تحت نظر و مطالعه داشته باشند ، يك کمر بند میدهند که در سگک آن يك فر ستند جاداده شده و بوسیله ادوات سنجشی که روی پوست قرار میگیرند ، ضربان نبض و قلب او را تعیین مینمایند .

هنگام بازی کردن کودکان در کودکانستان ، علاوه بر علائم الکتریکی از فرستنده مذکور ، همچنین حالات و جریان رفتار کودکان بوسیله دور بین تلویزیونی بگونه دقیق ضبط و رسم میگردد . زیرا فقط بكمك توام ساختن منحنی های قلب سنج و عکسهای تلویزیونی میتوان تشخیص داد در چه شرایطی يك کودک در حین بازی و اکنشهای زیاده حساس بروز میدهد ، می ترسد ، خشمگین یا آرام میشود . در همین يك سال گذشته پژوهشهای

انستیتوت نوین نشان داده است که حتی در کودکانستان مواردی از فشار روانی پیش می آید . عکس العمل های شدید در گردش خون همواره در مواردی مشاهده میشود که ، کودک نمیتواند خواسته های خود را دنبال کند یا اینکه مشابه مورد مذکور در بالا ، باو اجحاف شد .

نه فقط در کودکانستان بلکه در زندگی روز مره نیز خرد سالان تحت فشار های روانی قرار میگیرند . حدود دقیق آنرا هنوز کسی نمیداند باعتقاد دکتر اولتر رئیس انستیتوت رشد بیست تا سی در صد خرد سالان در اثر شرایط نامساعد محیط زیست آسیب می بیند . برای بررسی بیشتر این موضوع اکنون آزمایش های جدید بر روی ۶۰۰ کودک خرد سال از طبقات مختلف اجتماع انجام میگردد .

آسيایي زمريانو

ابوالحسن اشعري (رح)

قدرت فردی نظریات پس ارزنده دارد و حدود حریت را بصورت صحیح در راه قانون آسمانی و با اساس فرما یشات شرعی میداند.

گر چه يك عده فلاسفه در قرون اخیر عرض ابطال نظریات متكلمین و بالا خصص اشاعره «پیروان مذهب اشعری» دلائلی به میان آوردند و درباره ضرورت اسباب و ناموس طبیعت بر ضد نظریات اشعری کوشیدند با آنهم آنچه را ابوالحسن اشعری در پنا ن گذاری قضایای مهم عقید وی سعی کرده و

روی آن هزاران شاگرد و اتباع را تحت تربیه قرار داد به همان قدرت اصلی خویش باقیماند و مدرسه فکری وی بنام اشاعره زبان زد خاص و عام گردیده خدمت خوب رادر راه تنویر اذهان مردم انجام داد .

در حلقه‌ای که ابوالحسن اشعری بحیث استاد تدریس میکرد دانشمندان بسزراک تربیه شدند و هر یک توانست حلقه تدریسی مستقل را تاسیس نماید .

از جمله کسانی که پیرو مفکوره اشعری میباشند و مؤلفات آنها در شرق و غرب شهرت دارد با قلانی و امام اکرمین میباشند که هر یک در راه علم مساعی زیادی نموده و آثار فراوانی ناشدنی از خود گذاشتند .

ابوالحسن اشعری در باره تفسیر قرآن کریم نهایت محتاط بوده چنین تو صیف میکرد تا تفسیر قرآن روی دقت علمی صورت گیرد و بر تفسیر یکی از علماء مذهب اعتزال بنام جباری که چندی استادش بود چنین اعتراض کرد :

این تفسیر بظا هر شرح و توضیح قرآن کریم میباشد اما در مفهوم باوحي الهی و ایجا بات قرآن کاملا ضد و نقیض است و هم طرز عبارات او به اصطلاح جبار «قریه که مؤلف بان منسوب بود» میباشد که از لغت قرآن بکلی دو راست این بود شمی از آراء ابوالحسن متوفی ۳۲۴ هـ موافق به ۹۳۵ میلادی .

این مفکوره وی در حقیقت يك انقلاب فکری علیه نظریات مذهب اعتزال بود که همه قضایای دینی را بعقل نسبت میدادند . ابوالحسن اشعری باوصف دقت و بیطرفی کامل در موضوعات دینی از طعن مخالفین رها نگردید و يك عده مردم او را به شهرت طلبی نسبت میدادند و این کار او را که از نظریات اعتزالی اظهار برائت کرد، به غرض شخصی و استقلال قدرت علمی میان مردم جلب آراء عامه حمل کردند اما در حقیقت چنین نبوده تبعات پیگیر و دامنه دار او در حقائق علمی باعث شد تا در در پرتو اینکار علمی چنین اعلان نماید که نظریات اعتزالی باطل است .

بارون کارا دیفو- یکی از محققین غرب درین مورد چنین میگوید :

عده ی از علماء اسلام تحت اتهامات عجیب قرار گرفته اند یکی از جمله ابوالحسن اشعری میباشد اصدار يك حکم قطعی بر نظریات یکی از دانشمندان روی نظر یاتی باید صورت گیرد که در مؤلفات آنها بمشاهده میروند چون آراء اشعری در تالیفات وی کاملا مثبت و دور از مذهب اعتزال است لذا اتهام وی باینکه در پنهان به همان عقیده اولسی اعتزالی گرویده اما ظاهرا جهت جلب آراء مردم از آن مذهب اظهار برائت کرد هاین

اتهام بلکی بپیرود و دور از حقیقت است. این محقق يك عده دانشمندان را از قبیل ابن سینا و غزالی یاد آور شده و چنین تذکر داده که آنها نیز از طعن مردم نجات نیافتند و ابوالحسن اشعری از جمله کسانی حساب میشود که جفا کارانه تحت اتهامات قرار گرفته است .

ابوالحسن اشعری در باره مباری اخلاقی نظریات قیمت داری ارائه کرده و اصلاح يك جامعه را منوط به آن میداند تا فارمول های اخلاق در آن حکمروا نی داشته باشد . این دانشمند در باره حریت فرد و داشتن

له خوا به عجیب دول پرغوا باندی توپ و هی ، خپل مخکبسی منگولی له دواړو خوا و خخه دحيوان پر بدن لکوی او چپه کوی یی . یوه شپه می ولیده چه او وغتو زمريانو پر یوه تړل شوی غوا باندی حمله وکړه ، یو زمري دغوا له ستو نی ونيو او هغه یی سمدستی ووژله .

بنیایی خینی کسان دزمريانو ددغه دول ښکار او تغذیې سره موافقه ونلری ، خو زه ویلای شم کوم زمريان چه ما ولیدل ، په دی تو که ښه تغذیه کیدل .

دا چه ښه تغذیه کیری یا نه بيله خبره ده ، خو ویل کیدای شی چه دگیر دځنگلو نو دزمريانو آينده ښه بریښی . داهم یقین نه ده چه ددوی شمیر زیاتیری یا کمیږی .

خو په هر حال دهند دگجرات دایالتی حکومت له خوا خو مثبت

کا مونه پورته شویدی . دسیاحینو دپاره چه ددغه ځای ننداری ته راځی ، داستوگنی دغوره ځایونو جوړښت په نظر کښی نیول شویدی او هیله کیری چه له دغه ملاک څخه لاس ته راوړل شوی عایدات دځنگله په ساتلو کښی مرسته وکړی .

دیره حده پوری دخواشینی وړ وه ، ځکه چه په راپور کښی ویل شوی و چه ددغی سیمی اقتصادی ښه منځ په خرابیدو ه .

د«گیر» دځنگلونو زمريان زیاتره دشپي له خوا وینښ وی او نه غواړی چه دورځی له خوا خپل ښکارووژنی . کله چه یو ښکاری دکوم حیوان سره یو ځای ورته نژدی کیږی ، دوی پوهیږی چه حیوان په دوی پوری اړه لری ، نو ځکه بیرته نه کوی چه سمدستی ور باندی حمله وکړی . که څه هم چا ته په دغه ځنگله کښی دزمريانو دښکار له صحنو څخه د عکس اخیستلو اجازه نه ورکول کیده ، خو دښی د تاریخ د ملی ټولنی له خوا ماته د عکس اخیستلو اجازه را کړی شوه او په دی بریالی شوم چه له دغو صحنو څخه خو په زړه پوری عکسونه واخلم .

په یوه مساعده موقع کښی می یوه غټه زمري ولیده چه دهغه غوا خوته راښکته شوه . چه په یوه ونه پوری تړل شوی و په آرمی سره یی وښه خوړله . ما ددو حیونا تو دوژلو صحنه یا له وژلو څخه پخوا په مخکه باندی دزمريانو له خواددوی دچپه کولو منظره ولیده . زمري دشما

۱۹ پانی پاته

خانواده

کشته شد کان از صبحه جنگ و سائر اعمال را شجاعانه انجام بدهند . اسلام با این تناسب منجی های خویش بازم چنان فیصله نمی میدهد که مردان در جگرنگی تربیب فرزندان برانت دارند و مرکز تربیه صحیح اولاد و طیفه ایشان نباشد بلکه مردان را نیز توصیه های اکید میدهد تا در تربیه فرزندان و امور دیگر خانواده گی زنان را تنها نگذاشته با ایشان همدرست و همکار باشند .

اسلام بمنظور فراهم آوری همه وسایل تامین زندگی آرام و مسعود خانوادگی و بخاطر اینکه خلای در پیکر خانواده ایجا دنشود لطف و مهربانی مرد را نسبت بزنی تا آنجا توصیه میکند که احیانا اگر خانمش را قلبا دوست هم ندارد باید باوی لطف و مهربانی داشته باشد تصریح اسلام درباره اینکو نه است : «یا به شایستگی زنان را نگاه دادید و یا به شایستگی زها نمائید» .

اکنون با توجه بمطالعی که گفته شد این را هم باید بدانیم که زن در اعصار طولانی گذشته ، یعنی حقیقی کلمه يك فرد واقعی و مستقل نبود و او وقتی دختر و یا زن بود تنها حق نا چیزی داشت که بوی متعلق بود بطور یکه وقتی دختر بود جزء گروت پدر بحساب می آمد و هنگا میکه زن بود جزء اموال و دارائی شوهر محسوب میگردد . در

توری زلفی

دژوند په بدل، دمقصد پړاو ته رسوی او هلی ځلی پری کوی ، هغه مقصد چه د فرد او اجتماع سعادت پکښی نغښتی وی ، ښه به داوی چه په دی لړ کښی خو ملغلری له نظره تیری کړو :

لکه بلبله چه با ران و هلی وینه ما دجا نا ن په لاس کودی ورکړی دینه دمسافر آشنا په سرو بیرید مه بادپری بدنام شوچه کازه یی کړسرونه دمسافر لالی د غن دی راپه شینه مو لا دخپل وطن ته راوله مینه زلفی چه ماتی شی پر مخ گل جوړوینه دا توره شپه به په ما کله سبا شینه قال یی تری جوړکې خپل آشناپری «تربلی گنی پوری خدای پامان»

زلفی لمدی گو در نه را غله دزلفو تار په اشرفی ده زلفی می تاو کړی کړی نشوی زلفی می یار کړی وږی کړی زلفی ولول کړه سترگی توری زما د زلفو آرزو منه چه ډنډر مات شی گل رږیری مخ دی په تورو زلفو پټ دی زلفی یی شا ته واړ ولسی

حقیقت نصف اجتماع بشری همان نصفی که مسؤولیت تربیت و پرورش نژاد بشری را عهده داراست بمرحله بندگی و بردگی تنزل و سقوط کرده بود . همین فرشته نجات بخش اسلامی بود که به سیر وقت آنان رسید و مقام انسانیت واقعی بر ایشان عنایت کرد .

اظهار امتنان



بدین وسیله از توجه و مساعی دو کتور عنا یت الله قیومی متخصص امراض داخله که در تشخیص و تدوای اینجا نپمبذول داشته اند تشکر نموده مو فقیه روز افزون ایشان را در راه خدمت بمردم از درگاه خداوند بر نیاز نیاز میکنم .

محمد ناصر طهروی معاون ما لنا افغانستان

اظهار امتنان

بدین وسیله از حسن اخلاق و رو یه متخصص امراض داخله آمریت صحت عامه ولایت تخار که در تدوای من از هیچکو نه سعی ومجاهدت دریغ نکرده اند تشکر نموده از خداوند بزرگ موفقیت های مزید شا ترا خواهانم .

(عبدالجبار دوست مامور معارف تخار)



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال‌ها است

یخچال‌ها و دیپ فریزر های فیلیپس یک دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل و سایز های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچال‌های فیلیپس قشنگ و با دوم و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک. یخچال‌های فیلیپس با گارنتی ۵ سال



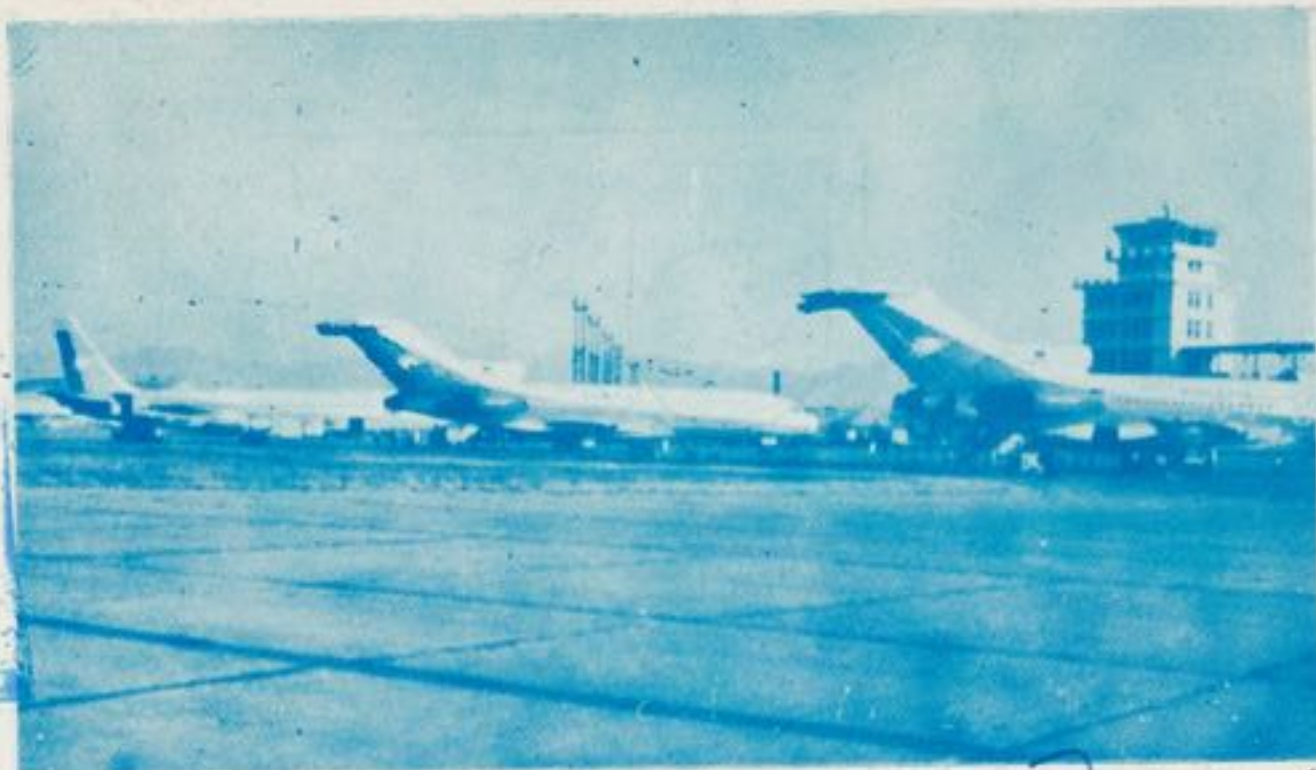
همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد. محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت ریکور در ها و غیره جهت آسایش و خوشی شما.

نمایندگی فیلیپس، نمایشگاه فیلیپس، ورکشاپ فیلیپس در خدمت شما.
آدرس: ۳۰ محمد جانخان واپ، تلفون های ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۲

6
Copy

AUG 1 1974

SD



داریانا افغان هوایی شرکت

داریانا افغان هوایی شرکت
بازار وندویه
کابل

داریانا افغان هوایی شرکت

طیارات بوئینگ جت د آریانا افغان هوایی
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه
نقاط جهان می‌رساند. برای پرواز خویش از

کمپنی هوایی ملی خویش استفاده کنید
تلفون: ۲۴۷۳۱-۲-۳ کابل

داریانا افغان هوایی شرکت
بازار وندویه
کابل



ARIANA
AFGHAN

AIRLINES

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library